

آثار استعجاب

دیدگاه اهل نظر کبریا:

و اما بعد

مجموعه

علی حکمت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیدگاه اهل نظر، بر :

و اما بعد

مجموعه ششم

علی حکمت

شاسنامه کتاب

نام کتاب: دیدگاه اہل نظر، بر: و اما بعد...

کرد آورنده: علی حکمت

تعداد صفحات: ۳۷۰

نوع خط: نستعلیق - نسخ

قطع: وزیری

تیسراثر: ۴۰۰

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: پاییز ۱۳۸۴

ویراستار: مسعود رحمانی - علی طالبی نژاد

طرح جلد کتاب: محمد حسین پاکدل

شابک: ۹۶۴-۶۰۱۲-۹۴-۹

لیتوگرافی و چاپ اعتماد قم

ناشر: انتشارات دارالفکر

قم، خیابان شهدا، تلفن: ۷۷۴۳۵۴۴ - ۷۷۳۳۶۴۵

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدا، ژاندارمری،

پلاک ۲۳۸، تلفن: ۶۶۴۰۸۹۲۷

حق هر گونه چاپ و تشریح برای کرد آورنده محفوظ است.

برپیمش، تقدیم به کتابخانه‌ی

پاییز ۱۳۸۴
علی حکمت

فهرست مطالب

بخش اول

مقامات

عنوان

صفحه

دفتر مقام معظم رهبری	۳۳
مشاور دفتر رهبری	۳۴
دفتر ریاست جمهوری « آقاي خاتمی »	۳۵
مجمع تشخیص مصلحت نظام	۳۶
آیت الله سید عبدالعلی آیت اللهی	۳۷

بخش دوم

کتابخانه ها

عنوان

صفحه

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی	۴۱
مدیریت فرهنگی آستانه مقدسه قم	۴۲
کتابخانه آستان مقدس احمدی شیراز	۴۳
کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی	۴۴
کتابخانه دانشگاه آزاد اسلامی استهبان	۴۵
کتابخانه غیر دولتی تابش جهرم	۴۶
کتابخانه عمومی نابینایان	۴۷

فهرست مطالب

بخش سوم

نشریات و جرائد

عنوان

صفحه

بخش چهارم

ادارات و ارگانها

عنوان

صفحه

روزنامه خبر جنوب «محمد امین فصحتی»	۵۱	اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس	۹۱
روزنامه خبر جنوب «محمد مهدی مدرس»	۵۴	اداره اوقاف و امور خیریه استهبان	۹۵
روزنامه سبحان «طیبه نیکو»	۶۰	اداره بهزیستی شهرستان استهبان	۹۶
روزنامه عصر مردم «ابوالقاسم فقیری»	۶۱	اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استهبان	۹۸
روزنامه عصر مردم «محمد حسن رجایی زفره ای» ..	۶۴	پژوهشکده معلم استان فارس	۱۰۰
روزنامه عصر مردم «محمد عسلی»	۶۵	دبستان میثم شمس آباد	۱۰۱
روزنامه نیم نگاه «پرفسور نظام الدین فقیه»	۶۸	دبیرکل دبیرخانه هیأت امناء کتابخانه های عمومی کشور	۱۰۲
روزنامه نیم نگاه «صدرا ذوالریاستین شیرازی» ..	۷۱	دبیرستان و مرکز پیش دانشگاهی امام خمینی (ره) ...	۱۰۳
فصلنامه فرهنگ مردم «سردبیر»	۷۳	ستاد یادواره سرداران و پانصد شهید استهبان	۱۰۴
ماهنامه حافظ «سردبیر»	۷۵	فرمانداری شهرستان استهبان	۱۰۶
ماهنامه درج استهبان	۷۶	فرمانده حفاظت و اطلاعات وزارت دفاع	۱۰۷
ماهنامه درج استهبان درج «احمد منتخبی» ...	۷۷	مدرسه راهنمایی دخترانه امام صادق (ع)	۱۰۹
ماهنامه درج استهبان «اسماعیل عسلی»	۷۸	مدیریت آموزش و پرورش استهبان	۱۱۰
ماهنامه درج استهبان «حسن وامق»	۸۰	مشاور حقوقی دبیرکل دبیرخانه هیأت امناء کتابخانه های	
ماهنامه درج استهبان «سید عبدالعلی دستغیب» ..	۸۲	عمومی کشور	۱۱۲
ماهنامه شهروند «شورای شهر استهبان»	۸۷	معاون سازمان آموزش و پرورش خراسان رضوی ...	۱۱۵
		معاون فرمانداری شهرستان استهبان	۱۱۷
		نمایندگی آموزش و پرورش بخش رونیز	۱۱۸
		نهضت سوادآموزی استهبان	۱۱۹

فہرست مطالب

بخش پنجم

سایر بزرگان اہل نظر

عنوان

صفحہ

آزادہ « حسین »	۱۲۳
ابراہیم پور « حبیب اللہ »	۱۲۵
ابراہیم پور « محمد مہدی »	۱۲۶
استوار « احمد »	۱۲۷
اسدیان « محمد »	۱۲۸
اعتمادی	۱۲۹
افتخاری « ابراہیم »	۱۳۰
افتخاری « محمد جعفر »	۱۳۲
اکبری فرد « مرتضیٰ »	۱۳۴
امینی « مسعود »	۱۳۶
انصافی « علی اصغر »	۱۳۷
بحرالعلوم « محمود »	۱۳۸
بدیعی	۱۴۵
برازجانی « فریدہ »	۱۴۶
بنازادہ « علی محمد »	۱۴۷
بہرنگی « اسد »	۱۵۰
بہروز « غلامعباس »	۱۵۱

بخش پنجم

سایر بزرگان اہل نظر

عنوان

صفحہ

پاک طینت « غلامرضا »	۱۵۳
پدرام « سید عبدالعلی »	۱۵۴
پرجمی اصطہباناتی « عبداللہ »	۱۵۶
پرجمی « علی اکبر »	۱۵۸
پنجعلی « فاطمہ »	۱۶۰
پویان فر « کریم »	۱۶۳
تابعی « سید علی رضا »	۱۶۴
تابعی « سید ضیاء الدین »	۱۶۶
تابعی « سید موسیٰ »	۱۶۸
تقوا « ناصر »	۱۷۱
تقوی « سید احمد »	۱۷۳
تواضعی « رسول »	۱۷۵
جعفر پور « محمد »	۱۷۸
حسینی « میرزا محمد علی »	۱۷۹
حسینی « سید سعید الدین »	۱۸۱
حمیدی « سید حسن »	۱۸۳
خانوادہ شہید حمزہ شاہسونی	۱۸۶
خراباتی « محمد رضا »	۱۸۸

فهرست مطالب

بخش پنجم

سایر بزرگان اهل نظر

عنوان

صفحه

بخش پنجم

سایر بزرگان اهل نظر

عنوان

صفحه

۲۲۸	صادقی فر «جعفر»	۱۹۰	خراباتی «حسن»
۲۳۰	صبوری «ابراهیم»	۱۹۱	خریدار «عبدالعلی»
۲۳۲	صبوری «علی»	۱۹۲	خواجه پور «علی»
۲۳۳	صداقت کشفی «سید محمد جواد»	۱۹۴	خیر اندیش «عبدالرسول»
۲۳۴	صداقت کشفی «سید محمد حسین»	۱۹۵	دوام «صفدر»
۲۳۶	صداقت کشفی «سید مصفی»	۱۹۷	ذوالقدر «احمد»
۲۳۷	صلحی زاده «مهدی»	۲۰۱	رستگار فسایی «منصور»
۲۴۰	صیانت «منصور»	۲۰۲	رضائیان «بهرام»
۲۴۱	ضرغامی «سید معین الدین»	۲۰۳	ریاحی اصطهباناتی «محمد رضا»
۲۴۷	طالب نژاد «عباس»	۲۰۶	زین العبادی «صدراله»
۲۴۸	طاهری «حسن»	۲۰۷	سجادی «علی محمد»
۲۵۰	طیب زاده «محمد»	۲۱۴	سراجی «حسین»
۲۵۳	طیبی «ابراهیم»	۲۱۵	سنقایی «مجتبی»
۲۵۵	طغرائی «سید ابوالحسن»	۲۱۷	سلیمانی
۲۵۷	عارف کشفی «سید مصطفی (کمال)»	۲۱۸	سوزن زن «جمال»
۲۵۹	عالی منش «محمد رضا»	۲۲۰	شعله اصطهباناتی «میرزا محمد»
۲۶۱	عبادی «سید حمزه»	۲۲۲	شمس «محمد باقر»
۲۶۳	عطاریان «محمد»	۲۲۵	شیبانی «علی»

فہرست مطالب

بخش پنجم

سایر بزرگان اہل نظر

صفحہ

عنوان

۳۱۷	کشفی «سید علیرضا»
۳۱۹	کیانی «منوچہر»
۳۲۱	کیانی نژاد «محمد صادق»
۳۲۲	کیوانی «حسین»
۳۲۴	گنجوری «محمد»
۳۲۵	گنجی آزاد «محمد»
۳۲۷	مباشر «مہدی»
۳۲۹	مخبری «مہدی»
۳۳۰	مدبر «ناصر»
۳۳۱	مرشدی «سید محمد»
۳۳۶	مشیری «سید حسین»
۳۳۸	معانی «محمد»
۳۴۰	معزی «سید علی اکبر (آ)»
۳۴۲	معزی «سید علی اکبر (ب)»
۳۴۴	معزی «سید محمد حسن»
۳۴۸	مفتاح «محمد حسن»
۳۴۹	مقدس «علیرضا»
۳۵۰	ملائی «احمد»

بخش پنجم

سایر بزرگان اہل نظر

صفحہ

عنوان

۲۶۵	علی پور حقیقی «زہرا»
۲۶۶	عندلیبی «عبدالمہدی»
۲۶۷	غفاری «یعقوب»
۲۶۸	غفرانی «محمد حسین»
۲۷۰	غمگسار «محمد رضا»
۲۸۴	فرہودی «منصور»، احمد اقبال
۲۸۵	فرہمندی «مجید»
۲۸۷	فصحتی «محمد امین»
۲۸۸	فقیہ «ابراہیم»
۲۹۰	قدمیاری «محمد»
۲۹۲	قدمیاری «محمد حسین»
۲۹۶	قہرمانی «غلامرضا»
۲۹۸	کرمی پور «محمد رضا»
۳۰۱	کریم پور «قاسم»
۳۰۲	کشاوری اصطہاناتی «اقدس»
۳۰۳	کشفی «سید محمد»
۳۰۵	کشفی «سید مصطفیٰ»
۳۰۷	کشفی «صمصام»

فهرست مطالب

بخش پنجم

عنوان
سایر بزرگان اهل نظر
صفحه

منشی « نصراله »	۳۵۲
منظوری « علی اصغر »	۳۵۴
منوچهری « منصور »	۳۵۶
مهزاد « محمد مهدی »	۳۵۸
میر قادری « سید فضل الله »	۳۵۹
ناظمی « سید علی »	۳۶۱
نخبه « محمد باقر »	۳۶۳
نصری « حسین »	۳۶۴
وکیلی « محمود »	۳۶۶
هاشم پور « علیرضا (روح الله معصوم پور) »	۳۶۷
هوشمند « محمد حسین »	۳۶۸
یاحقی « محمد جعفر »	۳۶۹
آدرس های اینترنتی	۳۷۰

مقدمه از: آقای محمد رضا آل ابراهیم

به نام خدا

در یک کپر آغاز شد. زمستان بود و هوای خندان سرد. در میانه‌ی آفتاب و سایه‌ی دایره‌پوشیده بر سقف، شکل گرفت. کرچه مواد و مصالح اولیه اش فراهم آمده بود از خیلی پیش حتی برمی گشت به ۳۰ سال قبل ولی آن روز نقطه‌ی عطفی است. به باور مان نمی‌نخید که سال بعد گستره‌ای به پهنای ایران عزیزمان در نور دیده باشد. و فراتر از این، پیام‌هایی از یکنه دنیا را هم در پی داشته باشد. چه بود و چه سان شد که چون افسانه‌ای مانده از عهد باستان باقی، در دل هانشت و جزئی از بازتابش همین دفتر است که پیش رو دارید.

همه‌ی انتخبانی ما علی‌حکمت را می‌شناختند و با علاقه‌مندی وافر، خود را به اشارش رسانده بودند و چه به صورت مکتوب و دست‌نوشته و چه دهیات نوار کاست که توانان شعر و طنین صدای رسا و همگین ابراهیم افتخاری را با گوش جان شنیده بودند آواز روشن را.

و بدینسان بود که تولد یافت کتابی از دیار انتخاب و نگلی شد در میان اشکال و صدایی در میانه صداها. این صدای مردم بود که به اقصی نقاط دنیا سفر کرده بود تا به هم و طنان خوش بگوید یا گسستم و پیستم چه بوده ایم و چه بر ما گذشته است. و چه افتخاری بزرگ تر از این که در بادی امر خود را بشناسیم و بدانیم که در کجای جهان ایستاده ایم. ما بیکانه از خوشترن خوش‌نیتیم و بهر آنچه داریم از آن ماست.

و اگر بگویم که ما دوستی ما نه مهر نایب آمان است، که خود گویای واقعی است که نیاکان ما از سرگذرانده اند و داشتن آرزوی روزگار بهی‌نشان تصویر است که از آینده‌ی دشان خوش داریم. ما بیده زندگان پیستم و آمده زندگانیم.

«و اما بعد...» که زایشی دوباره یافت دیگر دید قدرت علی حکمت نبود که خود سرور و مندی شد سر بر آستان دوست غاده. و دوستان چلی مزد و منت بر این سر و آزاده، سلامی دوباره و پاسخی گشاده که باز همین است که پیش رو دارید.

این کتاب به هر جارت با خودش مهربانی برد و آموخت کمی توان «عصری که یک رانده می رحمت کش اتوبوس واحد دپی درخواست بحق و قانونی ملیت و روده به اتوبوس به ضرب دشنه با بکار شخصی گیر از فرسنگ، از پای می آید، مهربان بود و مهربانی تقسیم کرد و به خانه هارفت و بر قده می دلها نشت. و مگر جشن مهرگان جز این بوده است؟

در این و انفسای زندگی که بسیار از انسان ها برای دستری به یک پاپاسی خدا را بنده میسند، می توان خوش بین بود که هنوز انسان هایی هستند که برای فرهنگشان و اعتلای شهرشان و ارج نهادن به نیاکانشان هزینه های میلیون تومانی را بر جان و دل می غردند و چه فروتنانه به رایگان می بخشند.

حضور سه هزار جلد کتاب و شش هزار سی دی در کتابخانه های سراسر ایران و بیشتر منازل استهبانی های ساکن و غیر ساکن استهبان را باید به فال نیک گرفت این شعر علی حکمت و عکس های در قاب نشسته ی کتاب و صدای افتخاری نیست که در خانه ها سرک می کشد؛ این فرسنگ استهبان است که فضای خانه ی مشتاقان را از عطر دل انگیز آویش های کوهی استهبان پر می کند.

حضور این کتاب در هر نقطه ای از ایران و جهان با خود ترنم دل انگیز آتش را استهبان و زلالی آب چشمه ی پادزهری و آرامش و متانت آب به طاهر خفته و در معنا زندگی بخش بک بک و فضایی فرح انگیز باغ جوار را با خود به

ارمغان می برد و جالب این است که هر چه به لحاظ بُعد مکانی از استهبان فاصله گرفته تأثیر ژرف تری بر مخاطبش
نماده است. و این را می توان از نامه های ارسالی عزیزان دریافت.

حجم عظیم پاسخ ها از عزیزانی است که دورتر از استهبان به زندگی مشغول اند گویا نقد و نظر با بعد مسافت نسبتی عکس
دارد. هر چه دورتر، بازگشت صدا، قوی تر.

و چه خوش نشسته است جتی برای غیر استهبانی هایی که بعضاً نه استهبان را دیده اند و نه حتی کوش استهبانی را آنکس
شنیده اند. هر چه مواردی داریم که در ۳۰ الی ۴۰ سال پیش یک هم آتقی در یک روستای دور افتاده می آذر با سجا
عیزمان بهنگام خدمت دوره ای سپاه دانش آن زمان، استهبانی بوده و یا در پادگانی کوش استهبانی را در میان
امواج کوش های کونگون اقوام و ملیت های ایران عزیزمان برایش شیرین آمده و در دفتر بایگانی ذهنش ذخیره
کرده و اینک دوباره این صدا به گوش آشنا آمده و بر آنچه در ذهن داشته انطباق داده و این خوشایندی را در
نامه ای پراز مهر و عاطفه بازتاب داده است. نظرات پیشنهادی، انتقادات و نقد و بررسی بیشتر عزیزان آمده است.
چه با مواردی تحراری حذف گردیده تا از اطلالی کلام بکاهد.

همایش «علم و حکمت» استهبان که در باشگاه فرهنگیان استهبان ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۸۴ برگزار گردید تأکیدی است
بر این مطلب که ما استهبانی ها چه نیروهای بالفعل و بالقوه ای داریم و متأسفانه کم تر از آن آگاهیم. فضای حاکم بر این
همایش باینکه جایگاه رفیع فرهنگ شهرمان بود که با گرد همایی بخشی از فرهیختگان، شاعران، نویسندگان، ادبا، مورخین،
محققین، روزنامه نگاران، اساتید دانشگاه و دبیران فرزانه و معلمین دارسته شهرمان به اثبات رسید.

والسلام

باساس و احترام، محمد رضا آل ابراهیم

پیشگفتار

«قال الله تعالى في محكم كتابه: ن. والقلم وما يسطرون»

وآیا بعد ...

شرافت امر کتابت موضوع تازه ای نیست، که قبل از بنگان خداوند منان بر این تقدس و شرافت مهر تأیید زده است. در آبان ماه ۸۳ آنگاه که تراوشات ذهن حقیر برای اولین بار با اراده‌ی حضرت دوست تحت عنوان «وآیا بعد ...» به زیور طبع آراسته گردید، بنابه قول و قراری که با خود داشتم و پیشگفتار همان کتاب نگاشته بودم؛ توزیع آن را به اطراف و انکاف آغاز کردم، پاکتی و کاغذ سفیدی نیز به همراه آن نمودم تا وقت غریز علاقمندان به پاسخ، صرف تجوی آتخاخر دد و نیز تا حدی یادآور این مطلب باشد که فرستنده نظر آتایدگاه خواننده را بر این کتاب بداند. البته عده بطور قطع وقت مطالعه و یا نقد کتاب را نداشته و یا اصولاً کتاب را در حدی نیافتند که نقدی بر آن لازم بینند. اما آن عده که همیشه و اخلاقاً خود را موظف می‌دانند که بر سلامی را علیک گویند؛ محبت کردند و بشیر قلم را از نیام کشیدند و چه نقش آفرینی ما که بر عرصه‌ی روزنامه‌ها و مجلات و کاغذها از خود نشان دادند.

اولین اثری که عالمانه و پر قدرت بر صفحه روزنامه نیم نگاه ۸۳/۱۰/۸۵ نقش بسته بود؛ نقدی بود بسیار باشکوه، از استاد فرزانه و بی‌ریا (جناب آقای صدرا ذوالریاستین) که چرخه دشراطلائی خواندم که دست تقدیر تألمات روحی جانگاہی را بر ایام رقم زده بود. اما این اثر تا حد زیادی در تلی خاطر مؤثر افتاد که خداوند این بزرگوار را جزا خیر داد. از آن پس سل نقد ما و محبت ما بود که از لابلای جراید و نامه‌هایی بعد از یکرمی دریافت کردم و هر یکت به فراخور حال و عظمت روح و وسع قلم نویسنده مرا محزون منت

خوش می ساخت. دیدگاه مابه قدری زیبا و باشکوه بود که چندین بار اسکت شوق بر گونه ام نشاند.

چه وجد آواست وقتی حاصل سالها تلاش را برای صاحب نظری می فرستی و او صادقانه و بی ریا دست میزاد می گوید: «... مجموعه ارزشمند اشعار جناب عالی وسی دی دریافت کردید که بسیار خوب و پرمعنا، سروده لید و امید دارم دوستداران شعر و ادب ایران، زمین از آن بهره مند گردند... بدین وسیله مراتب تقدیر و تسکین خود را از ارسال این مجموعه، اعلام می دارم. توفیقات شمار را در خدمت به فرهنگ و ادب میهن عزیز خواستارم.»

(قسمتی از مرقومه ی شریف حضرت آیت... العظمی سید عبد العلی آیت اللهی، نماینده ولی فقیه و امام جمعه محترم لار)

«... بنغم حفظ و ماندگاری وارزه های قومی تنها دغدغه ی «حکمت» نیست. رویکرد کنجایی است به بشد ار امروز سازمان، یونکوب برای کنجهداشت و پاسداشت تمامی وارزه های که در طول زندگی بشر در مکانی خاص و قویتهی خاص باید داند و پرورش یافته اند. سینه به سینه نگه داشته و نقل شده داند و امروز کنجها به آن به تعداد انگشتان دست تنزل یافته اند و شاید کسانی چون «حکمت» حافظ کنجایی ادعای این فرهنگ قومی و ملی و ایرانی مردمانی مستند که دل در گرو آئین دارند.»

(فرازی بود از مرقومه ی جناب آقای حاج عزیزالله خرده مند، مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس)

«... دوست گرانقدر، جناب حکمت: سلام، امسال پاییز من ختام داشت، برای کسی که خزان عمر را دیده و اینک در زمستان، زندگی با سرودی های دی و بهمن دست و پنجه نرم می کند و به جای انتظار بهار منتظر دعوت حق است، رسیدنمه که کتاب از دو دوست، پیک زندگانی شدند و مجموعهم حیات بخش... و کتاب «و تابعدا...» شانیم بهار را زندگیم شد و در وی روح بخش حیاتم. تا بخواندن آنها پیری را

فراموش نیستم و در زیر درختانم سایه کتر ادب وطن عصاره کنر گذارده، با کتبه به این درختانم بارور ادب،
نفی تازه کنم. شادی من خواندن کتاب است و بودیم در کنر این دوست بی ادعا و رفیق همیشه همراه و
اینگ با دو کتاب شفعی کدنی و «و انا بعد...» حکمت و خوشم.

(بخش کوچکی بود از نامه ی سه صفحه ای سراسر عشق و محبتا پیری فرهیخته و جهان دیده، قاضی بازنشسته ی

دادگستری، صاحب اثر و قلم، جناب آقای احمد خان ذوالقدر.)

«... از دریافت مطالعه مجموعه شعر از زنده جنابالی «و انا بعد...» بسیار خوشحال شدم. انتشار این مجموعه که در نوع خود
کاملایی سابقه است، گامی مثبت و مهم در شناساندن شهری است که با مردم سخت کوش و سابقه ای کهن و طبیعی
زیبا هنوز آن چنان که باید و شاید شناخته نشده است. ذوق لطیف بیستم، شاعرانه ظریف و نو اندیشه جنابالی هم
سبب شده است تا این مجموعه ابتکاری خواندنی و دلپذیر باشد و خواننده علاوه بر التذاذ ادبی و ذوقی، استبانه
را بشناسد و با فرهنگ آن آشنا گردد.» (بخش از نامه چهره ماندگار استاد مسلم شعر و ادب، دکتر منصور رستگار فسایی)
«... کتاب شعر «و انا بعد...» علی حکمت که امروز جمع صاحبانم خوش ذوق مطمع نظر قرار گرفته است...
آشنایم، روزانده که بوی خشن از حریم وطن خارج شده، مرزهای اندیشه را در سراسر ایرانم و بعضاً خارج
از کشور در نور دیده عقل و احساس خوانندگانم را به خود معطوف داشته است آشنایم که در مراسم تقدیر از این
شاعر بزرگ، شاهد آن بودیم.

آشنایم از «مخسرنامه» سروده با جوهره ی اخلاص و صداقت در هم آمیخته تا مردم استبانه، گذشته و حال خود
را در کتابی شیرین تورق کنند و بخند تلخی بر لب آورند و در دل آبی و در سر شوری و در اراده توانی از آشنایم
تصور می کنند بیند و این حاصل کاری است سرگ، کاری کارستانم، سخن مایی که به دل می نشیند و در دل خانه

می‌کند و از یاد نمی‌رود.

(بخشی از تراوشات قلم توانای مدیر مسئول مجترم روزنامه عصر مردم جناب آقای حاج محمد عسلی در

ستون سر مقاله روزنامه عصر مردم ۸۶/۲/۲۱، تحت عنوان گنج های نهفته استهبان و «و اما بعد...» علی حکمت)

«... جلالت انجیر و ابست درختش عطر و طعم زعفران و زیبایی و طراوت دل انگیز مزه اش محصول ویرد استهبان است؛ علی حکمت و شعر بایش هم محصول همین دیار عطر آگین است و او شیر شیرین از شیر دی جانم، ما همین نوشیده است پس اصلاً تصادفی نیست که این همه شهد و شکر زعفرانی از بخش می‌یرد و شیرین کامی فزینگی استهبان

را جاودانه می‌سازد...» (بخشی از نامه ی چهار صفحه ای استاد دانشگاه، پروفسور نظام الدین فتیه)

«... در لثای ورق زدن بیشتر، ناگهان چرخ بر ساقی، نظرم را جلب کرد که درخش آن به دیوار کلین و زُخمت مجاورش تا مغز استخوان نفوذ کرده و مانند اثر نور خورشید بر آبروم غروب آن را افروخته است؛ به حدی که من هم این برافروختگی را با چنان کم بوم دیدم و با بدن که ختم لطافت این «چرخ» را حس کردم و با دلد و ذهن کدم به روح بزرگ، صبح جو، امیدوار و بالنده ای پی بردم. این «بر ساقی» که نفت آن زبانه و ادب پاری و فرهنگ بومی شده آن برخاسته از دلی پر ذوق، با «جملی» حافظ و ساختاری محکم از جنس خرد و دلانی بیقین در باد و باران، روزگار گزند نخواهد دید و خاموش نخواهد شد و مایل بر مرکب سبک بال پرواز کوههای استهبان به افقهای دور دست خواهد رسید.»

(بخشی از نامه ی هشت صفحه ای استاد توانمند دانشگاه فردوسی مشهد، آقای دکتر محمود بحر العلوم)

«... من به همین دلیل و یکصد و بیست و چهار هزار دلیل دیگر به علی افتخار می‌کنم.

به بانک بلندی می‌گویم این را. من در «و اما بعد...» به دنبال شعر ناب نیستم و در این نوشته هم هر آن را ندارم که آن را با متر و معیارهای شعر ناب و شعر خیال بررسی کنم؛ شعر حکمت از نوع ویرده است و حال و هوای خود را می‌طلبد.

از بوی منطرب شعر ناب بگهانم نیستند. پانچ به چرا بهای این گفته از حوصله این نوشته خارج است. آنچه کلام حکمت را در خور توجه می کند این است که او توانسته بی آن که خود و کار خود را به ابتذال بکشد یا جامه مدح و ثناء به آنها بپوشاند و اثر کافی را که در لفظ و کلام مادر و مادر بزرگ و هم محلی باو شهری بای داشته و داشته دپس غبار روزگار را چهره کم می کرده به قلبی ریزد که برای مردم آشناتر است و هدیه شایسته کند تا خود پاس درارش باشند و ماندگارش کنند. کاری که او به دست داده و وارثه نامه بای که همراه شعر بایش کرده ابر برای نسل فارسی خوانم بعد از او هم در صورتی که خواهند بایک فرهنگ بومی آشنانشوند، قابل استفاده است... برادر خوم علی جانم، خسته نباشی و زنده و بهاره

دل زنده باشی... (بخش کوچکی از مرقومه ی مفصل و هشت صفحه ای آقای دکتر سید احمد مصباح، کشفی از مریند آمریکا)
از سایت اینترنتی www.porsabooks.com/hekmat

«... غوغای خاموشی»

«کاکا دل کن تو غوغا کردی مشت بی مملکتی واکردی» شمس صباغاتی

باز غوغای خاموشی از سر گرفته شد ولی این بار تا عرش خداوندی به لرزه درآمد و آرامش گرویان را بهم زد و آتش در کور و کرور ملایکه انداخت: «همدی عرشیا خلی ترسیدنم مثل بید ملائکه می لرزیدنم» (و اما بعد...)

این بار پرونده ی شهری در محضر داور حلاق به دلاوری مطرح شده است که همدی مقبرین درگاه از ترس پر رخته اند و تنها کسی که جسارت ابراز وجود و پذیرفتن مسوولیت پیدا کرده که روزی جزا نده را شایسته ی می تقصم و سجده نداشت بود و به جرم این نگاه و عوارنه به انهم مردود شده و از کافرا هم گردیده است. اما این بار، لاف خداوندی زده و پنهانی و دور از چشم ملایک، «شکرک» ساخته است و البته رجز هم می خواند و زبانم درازی هم می کند:

«ای خدا اگر چه می دوغم بدت صابنا مقامه می چاکرت» (و اما بعد...)

(بخشی از نقد پانزده صفحه ای عالمانه مدرس دانشگاه و دبیر ادبیات، جناب آقای محمد رضا غمگسار)

به نام لودکه «هولاول است والاخر»

«لنا بعد» دفتر شریار دیرین، آقایی حاج علی حکمت به دستم رسید. با کار و آثار ایشان گویخانه نمودم لکن وقتی مجموعه را مشاهده کردم قطع نظر از جنبه‌ی ادبی و هنری که خود مقوله دیگری است، کار عظیم و طاقت نوز طبع اثر با خط متعلق ممتاز و علامت گذاری و اعراف لغات و اصطلاحات محلی همراه با تصاویر زیبا از نقاط دیدنی (استبان) نظرم را جلب کرد. الحقی برای آماده سازی آرن رحمت زیاده تحمل شده و وقت بهرینه فراوانی صرف گردیده است.

(بخشی از اظهار نظر سه صفحه ای جناب آقای حاج سید محمد مرشدی، ریاست محترم دانشگاه آزاد اسلامی واحد استهبان)

آیا شما خواننده‌ی بزرگوار به من حق نمی دهید که باین گونه اظهارات و ده مانورهای بارز و روشن و کیرا، با مضامینی تکان دهنده و عالمانه که فرازهای بسیاری از آنها، تن به استهبانی اصیل رومی لرزانند، (و شرح تفصیلی آنها در متن همین کتاب آمده است) برخورد بایلم و اسکت شوق از دیدگان بایرم؟

یا زمانی که فریخته‌ای که سالهای بسیاری افتخار تلمذ محضرش را داشته‌ام (استاد حاج میرزا محمد علی حسینی) در چکامه‌

غراچین می سراید: ای حکمت عزیز، چه زیباست شعرها	آرام جانم، و من سر دلهاست شعرها
ای شمس پر فروغ استهبان، با صفا	ای بر فراز قله‌ی تاریخ، جایگاهت
ای شاعر ادیب و هنرمندی نظیر	اهل قلم ز حکمت تو گردیده اند مات
.. بسکه فغاندهای زبانت، بنازمت	احسن، مچا بکنند درد دستجات
که ده لطف حق مددت، ورنه ای عزیز	استا، بهر سکنت نمی آید این لغات
اهل قلم به حکمت این امر واقفند	دارند به تمام فراوانی، بدین نکات ...

یا بنکامی که خیری نیک نهاد (جناب آقای حاج احمد ملتخبین) در جلسه‌ی هایش «علم و حکمت» استهبان ۸۴/۲/۱۶ که به مناسبت بزرگداشت همین کتاب برگزار کردید؛ رسماً اعلام می‌دارند که برای پاسداری از این کتاب و ماندگاری نام مؤلف آن و جاودانگی نام استهبان سرافراز، جلد کتاب «و اباعد...» را با طلاه و نقره خواهم ساخت و در موزه‌ی آستان قدس رضوی به یادگار خواهم گذاشت...

آیا محقق فتم که سه از پاناشام و سبر رفعت آسان سایم ۹۹۹

«و اباعد...» فقط یک کتاب بود با محتوای سروده‌هایی چند از نوع کن سروده‌هایی با واژه‌های کم مصرف استهبان پس این همه محبت مجاد دور و نزدیک از چیست برودن اشعار محلی از سال ۱۳۶۱ شروع شد و به تدریج در اختیار دوستداران از طریق مکتوب و کاست قرار گرفت. اما چنین بازتابی نداشت. اگر وضعیت ابدایی کتاب عامل این محبوبیت بود؛ تعدادی از آن به عنوان کمک به معلولین خیرستی در اختیار آن مؤسسه گذاشته شد که از قرار مسموع همه‌ی آنها بفع معلولین به فروش رفت. اگر وضعیت فیزیکی کتاب موجب انگیزش بود، کتابجای فراوانی با کیفیت فیزیکی برتر وجود دارد که سالهاست همان کتابفروشی‌ها هستند و اگر...

ذهن من با همه این احتمالات کلنجار رفته است بلکه جوابی درخور پیدا کند.

تنها و تنها عاملی که بدان دست یافته‌ام و مؤمن به آن هستم، قرار گرفتن حضرت دوست به جاودانگی نام استهبان و استهبانانی است تا اصالت این گروه از مردم پر تلاش و بی ادعار با صور اسرافیل به هر کجا اعلام کند و پویایی و پایداری این قوم سخت‌کوش را بر لوح روزگار، جاودانه سازد. و از این که عنایت خداوندی بر این قرار گرفت تا این مهم با فکر و قلم این بنده کمترین حاصل آید خاضعانه سر بر آتش می‌سایم و با پاس عظمت خالق هستی

فریادی زخم که «بذا من فضل ربی» والا «کد کجا و مقام رفیع سلطانی».

از آن زمان که طرح چاپ این اثر در ذهن ریخته شد به خواست خداوند منم بر این قرار رفت تا کل چاپ کتاب را به رسم هدیه به پیشگاه استهبان و ایراسر فر از تقدیم کنم و این تصمیم خود دلیل محکمی است بر خواست حضرت حق به سر بلندی نام استهبان. قرار گرفتن ۱۵۰۰ جلد این اثر در اختیار کتابخانه های عمومی کشور، همراه با سی دی های همراه که خود مکمل ماندگاری این اثر در هر کجای خاک این وطن پهن و راست. اهداء ۲۰۰ جلد آن به کتابخانه های واحد های آموزشی شهر و روستای این شهرستان و ادارات و نهادها. اهداء ۱۲۰۰ جلد آن به اهل قلم و اثر، فضلا، اندیشمندان، شعرا، ادباء و فرهنگ مداران در جای جای کشور و خارج از کشور. که جا دارد در همین جا از مخر آن عده، بزرگوارانی که مشتاقانه در پی تهیه این کتاب بودند و متأسفانه بعلت محدود بودن آن نتوانستم از زیر بار شرمندگی در آیم، پوزش طلبم چرا که حقیر در ابتدای امر واقف به این موضوع نبودم که چاپ این اثر، این همه مورد توجه اهل نظر قرار می گیرد. بنده خود را عمیقاً دیون محبت و عنایات همه ی عزیزانی می دانم که به نحوی از انحاء، در بزرگداشت این اثر قلم زده اند و یا با حضور سبزشان در همایش «علم و حکمت» استهبان این محبت را مضاعف نموده اند حتی از آن عده که برای بدست آوردن این اثر در کتابفروشی های هر کجای دیگر نام نویسی نموده اند و هنوز این کتاب بدستشان نرسیده و یا کامل نخوانده اند پس بگذارم چرا که اثر شور و اشتیاق این عزیزان کم از قلم زدن در بزرگداشت این اثر نیست و چه زیباست وقتی نتیجه ی عکس اهل ما در اذنان کوچک و بزرگ این دیار منجر به ماندگاری نام بلند و افتخار آفرین استهبان در لوح ضمیر پیکان گردد که خود موجد انگیزه ای باشد حتی برای کودکانی که فردا با قلم و بیانش در اعتلای نام کشور،

شهر و زادگاهش همت کمارد. به امید آن روز

ناگفته پیداست که یکی از ارکان جذابیت کتاب «وآباء بعد...» طاهر آراسته و همراه بودن آن با دو عدد سی دی و عکس است که جادارد در این خصوص مجدداً از همه ی عزیزانی که خالصانه مراد بهتر شدن این اثر همراهی کردند تشکر کنم: انتشارات محترم دارالفکر و لیتوگرافی محترم اعتماد.

بزرگوارانی که در تیزر مقدمه تصحیح، یاری ام دادند: استاد سید جعفر کجکی، استاد ابوالقاسم فقیه سی، جناب آقای محمد رضا آل ابراهیم، استاد محمد رضا غلکار و جناب آقای اکبر سی فرد و نیز آنان که با هنر خویش در این اثر هنرمانی کردند:

آقای علی طالبی نژاد «ویراستار»، آقای سید حسن کشفی «عکاس»، آقای امید کیامرث «عکاس»، آقای محمد حسین پاکدل و آقای حمید رضا پاکدل «طراح» و بلاخره آقای ابراهیم افستخاری گوینده اشعار کتاب آقای سید محمد کشفی، میکسر صدایا ماندگار که بدون چشم داشت از هر گونه همکاری، دریغ نکردند و نیز از آقای مسعود رحمانی که کار تنظیم و ویراستاری همه ی نامه های اهل نظر را در این کتاب برعهده داشتند، سپاسگزاری می کنم.

از آقای حاج حمید رضا آذری، رئیس سازمان آموزش و پرورش فارس که سنگت بنای برگزاری همایش «علم و حکمت» استهبان را نهادند و بخشی از هزینه ی آن را تقبل کردند و نیز کانون فرهنگیان بازنشته استهبان مجری همایش. از آقای حاج عزیزاله خرمند، مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس که اصالتاً دوستدار علم و مشوق اهل علم اند و بعد از انتشار کتاب «وآباء بعد...» و تا هنوز هم از هر گونه تشویق و همکاری دریغ ننموده اند و نیز از جناب آقای حاج

عبدالکریم جیی، مدیر محترم آموزش پرورش استهبان که در گزاری همایش یاد شده با تفضل بخشی از مینیه آن، کمال
همکاری را مبذول داشتند صمیمانه تشکر و قدر دانی می نمایم.

و به پاس الطاف بی شائبه ی آن عده از «اهل نظر» که با ارسال دیدگاههای خویش بر کتاب «و اما بعد...»
رغبت و شوق مراد ادامه این راه، صد چندان کردند؛ تراوشات قلم همه ی آن عزیزان به صورت کتابی که پیش رو
دارید تحت عنوان «دیدگاه اهل نظر» تهیه و تنظیم گردیده تا خود مهر تأییدی باشد بر علاقه و شوق و ذوق وافر
استهبانیهای سرافراز، بر ماندگاری نام استهبان و استهبانی دهه ی ادوار تاریخ.

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا نَحْبِبُ وَتَرْضَى، وَاجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

و اینک غزلی با عنوان «به یاد اهل نظر» به همه ی عزیزانی که در این راه قلم زده اند یا به نوعی با من اظهار همدردی
کرده اند، به رسم تشکر تقدیم می دارم.

توفیقات روز افزون برای همه ی آن عزیزان از خداوند منان خواستارم. با امید آن که به شتوایی دعای خیر همه ی آزاد
اندیشان توانم به زودی با عظیم اتمام دوره ی کتاب فرسنگ واژه های استهبان که چهل و پنج سال است بر دوش
می کشم به نحوی عالمانه و درخور نام استهبان به پیگاه اهل ادب تقدیم کنم و قدم دیگری در اداء دین بردارم. انشاء الله
آبان ماه هزار و یصد و هشتاد و چهار شمسی برابر با شوال هزار و چهار صد و بیست و شش قمری مطابق با نوامبر و دوازده و پنج میلادی.

باتشکر و احترام علی حکمت
استهبان

بیاد اہل نظر

گر خضر پی نختہ، دلیل سفر شود ظلمات و راه پر خطرش بی خطر شود
 وقتی مقدار است کہ دردی شود دوا دست اہل طبیب دل محضر شود
 جانی کہ دست غیب نباشد مشتش صاحب ہنر بہ صد ہنرش بی ہنر شود
 بینی بہ تیر معجزہ ہی یکت دعای خیر صد ہا طلسم و سحر و فون بی اثر شود
 آنجا کہ هیچ کار نیاید ز لشکری آبی ز قلب سوخته ای کارگر شود
 بر ساحل مراد رسد نا خدا دل گر موج خیس نہ حادثہ، خون بھر شود
 ہر اختر کہ دست گذارد بہ دست مھر چون روز، روشن کہ شامش سحر شود
 آن را کہ گنج زیر کلین نقش خاتم است دیگر چہ حاجت است آپی سیم و زر شود
 با استماتی دل یاران تو اربود مشکل دل رقیب بدین مختصر شود
 ما را بس آشنہ ہی ہمارا لطف دوست جانی کہ قطرہ از سر عالم بدر شود
 وقتی ز دید گاہ سلیمان گنجہ کنی موری ضعیف، مطمح اہل نظر شود

حکمت بہ اسکت شوق، وفار تو پاس دار

تا فیض کلک اہل نظر ہستمر شود

استحباب تیرا ہ ۸۴
علی حکمت

از جوان ناکام مهندس حمید رضا حکمت

سروده‌ی ذیل از جوان ناکام مهندس حمید رضا حکمت می باشد که در تاریخ ۱۳/۱۰/۸۳ در سیر توزیع کتاب «و اما بعد...» کل وجودش با جوانمردانه پررشد.
این سروده در واقع ترجمه‌ای از چند آیه از سوره مبارکه واقعه هست که برای پدرش سروده است.

تأقیات فلک بکامت باد	هم هشت برین مکانت باد
در برت جادوانه حورالعین	سر خدمت بر آستانت باد
دخترانی مطهر و مستور	باشه ابی معین کنارت باد
حرف زشتی به گوش تو نرسد	جز سلامی که خوش نثارت باد
این جزای صحابه‌ی صدق است	برتر از این مقام، جایست باد

ای پدر، کتیه گاه دینی من

«حکمت» لم نزل سزایت باد

جوابیه‌ای که بعد از مرگ او توسط پدرش سروده شده است:

پسرم لطف دوست یارت باد	رحمت حق نگاهدارت باد
سعی تو در مسیر صبر و صلواة	مایه‌ی فخر و اعتبارت باد

ما من شاهدان شهر آشوب «سدرۃ المنتهی» کنارت باد
 جایگاهست نه ز مهر بر و نه شمس همه می فکرها بهارت باد
 جاودانه مواهب فردوس تا همیشه در اختیارت باد
 هر چه من بی قرار روی تو ام در بر صالحان قرار است باد
 آن کدغل تو بی کنسه پی کرد
 بید مخون شرمسارت باد

علی حکمت فروردین ۸۴
 استهبان

خداوند را:

فرضت عطا فرم تا آنچه را که از خوبرها در روح من
به ودیعت نهاده ای از دهنم تراوش نکند، و حالتی
فراهم سازد که همه تراوشات دهنم راهگشای آنگاهان

به صراط مستقیم باشد.

آمین یا رب العالمین

علی حکمت

تقدیم به :

همه‌ی بزرگوارانی که بار سال دیدگاه خوش، رویش سبز
این مجموعه را بسبب شدند تا موجد شوق و ثوری باشد برای هراستهبانی
بیدار و سخت کوش تا با زبان، و قدم و قلم، پاسدار حرمت
زادگاهش باشد.

انشاء الله

علی حکمت

بخش اول

دیدگاه مقامات

و

روحانیو

از : دفتر مقام معظم رهبری
« حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا محمدی »

شماره : ۱۴/۸۳۷۷

تاریخ : ۱۳۸۳/۱۲/۲۲

جناب آقای علی حکمت

با سلام ، کتاب ارسالی به استحضار رهبر معظم انقلاب اسلامی «مدظله العالی» رسید .
با تشکر ، توفیقات روز افزون شما را از خداوند متعال خواهانم .

امضاء دفتر مقام معظم رهبری - معاون ارتباطات

حسین محمدی ۱۳۸۳/۱۲/۲۲



از : مشاور و مسئول دفتر ریاست مقام معظم رهبری

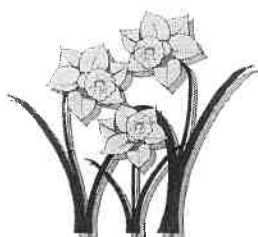
شماره : ۱/۸۴۷۰ - د

تاریخ : ۱۳۸۴/۱/۷

سلام علیکم، حسب نظر ریاست محترم دفتر مقام معظم رهبری بازگشت به نامه‌ی جنابعالی ضمن تشکر از اظهار محبت شما، وصول یک نسخه از کتاب ارسالی شما، اعلام می‌گردد. انشاء... موفق و مؤید باشید.

مشاور و مسئول دفتر ریاست ۸۴/۱/۶

امضاء



از : دفتر ریاست جمهوری جناب آقای محمد خاتمی

شماره : ۵۵۰۰۱

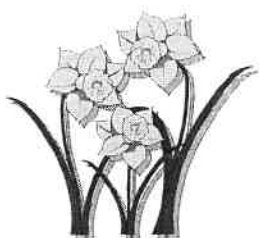
تاریخ : ۱۳۸۳/۹/۲۸

جناب آقای علی حکمت ، با سلام

بازگشت به نامه‌ی مورخ ۸۳/۹/۱۱ ضمن تشکر، وصول یک جلد از مجموعه اشعار جناب عالی تحت عنوان « و اما بعد... » اعلام و موفقیت بیش از پیش شما را از درگاه اینزد سبحان مسألت دارم.

امضاء مشاور و مدیر کل روابط عمومی ریاست جمهوری

هاشم طالب ۱۳۸۳/۹/۲۸



از : مجمع تشخیص مصلحت نظام

شماره : ۸۳/۱۲۲۰۴

تاریخ : ۱۳۸۳/۱۰/۱۷

جناب آقای علی حکمت

سلام علیکم

مجموعه‌ی شعر ارسالی جنابعالی به عنوان « و اما بعد... » دریافت شد و باستحضار ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید.

آیت ا... هاشمی رفسنجانی برای شما آرزوی موفقیت نمودند.

امضاء مدیر کل روابط عمومی و تبلیغات

رضا سلیمانی ۸۳/۱۰/۱۷



از : حضرت آیت الله العظمی حاج آقا سید عبدالعلی آیت اللهی

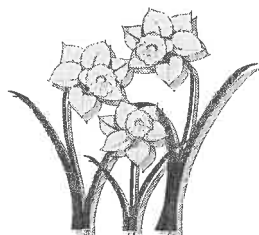
« نماینده ولی فقیه و امام جمعه‌ی محترم شهرستان لار »

شاعر گرانمایه و دانشمند جناب آقای علی حکمت دامت تأییداته

با اهداء سلام و تحیت ، مجموعه‌ی ارزشمند اشعار جنابعالی و سی‌دی دریافت گردید که بسیار خوب و پرمعنا سروده‌اید و امیدوارم دوستداران شعر و ادب ایران زمین از آن بهره‌مند گردند و در آینده نیز موفق به ادامه آن باشید.

بدینوسیله مراتب تقدیر و تشکر خود را از ارسال این مجموعه اعلام میدارم توفیقات شما را در خدمت به فرهنگ و ادب میهن عزیز خواستارم.

امضاء سید عبدالعلی آیه اللهی



بخش دوم

دیدگاه مسئولان

کتابخانه ها

از: ریاست کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
« آقای درباغ عنبران »

تاریخ: ۱۳۸۳/۱۱/۲۶

شماره: ۲۶۰/۱۲۴۴۹

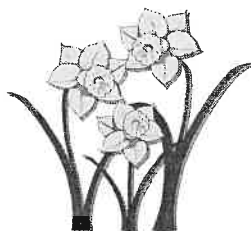
جناب آقای علی حکمت؛ با اهداء سلام و تحیت

احتراماً وصول یک نسخه‌ی کتاب اهدایی جنابعالی را با عنوان « و اما بعد... » که بشماره ۳۳۴۳۷۱ در دفتر مخزن به ثبت رسیده، با تشکر و امتنان اعلام می‌دارد.
در جوار مضجع منور حضرت رضا (ع) توفیق روز افزون جنابعالی را از درگاه خداوند متعال مسألت دارد.

درباغ عنبران

امضاء

معاون هماهنگی و رئیس کتابخانه مرکزی



از : مدیریت فرهنگی آستانه مقدسه قم

« آقای عباسی »

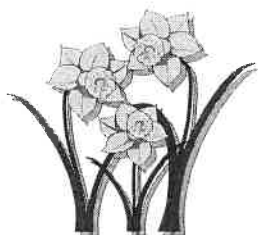
فرهیخته ارجمند جناب آقای علی حکمت دام توفیقه
سلام علیکم

با احترام، ضمن تقدیر و تشکر فراوان وصول یک نسخه‌ی کتاب « و اما بعد... » همراه با دو عدد سی‌دی اهدایی آنجناب به کتابخانه‌ی آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه سلام‌الله علیها را اعلام می‌دارد.

انشاء... پس از مطالعه نظر خود را ارسال خواهیم نمود.
امید است از فیوضات رحمانی این بارگاه نور، محظوظ و از فیض شفاعت این بانوی کرامت بهره‌مند گردیم. /ر

امضاء مدیریت فرهنگی آستانه‌ی مقدسه قم

عباسی ۱۳۸۳/۹/۲۳



از : سرپرست کتابخانه آستان مقدس احمدی (ع) شیراز
« آقای کریم محمودی »

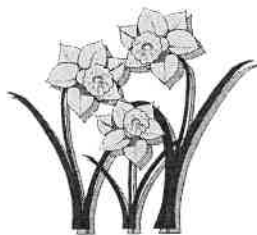
جناب آقای علی حکمت

وصول کتاب « و اما بعد » اثر گرانبهای جنابعالی را به کتابخانه‌ی آستان مقدس احمدی بدینوسیله اعلام میدارم.

کار جنابعالی جداً در خور تقدیر است . امید که در خدمات دیگر آینده موفق باشید .

امضاء سرپرست کتابخانه آستان مقدس احمدی (ع)

کریم محمود حقیقی ۸۳/۱۰/۱۲



از : کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی (ره) «قم»

Y0016/117 Y0016/117

ياسمعه نوالی

کتابخانه یزدی، حضرت آیت الله العظمیٰ مرعشی نجفی (ره)

۸ گنجینه جهانی مشطوطات اسلامی

در هر روز یک مرتبه از این دعا بخواند و هر روز یک مرتبه از این دعا بخواند



AP, III, I
9/8/88/1/1/1
1/2/1/1/1/1/1

مجلس الشورى في ١٢ من شهر ربيع الثاني سنة ١٣٤٤ هـ

[illegible]

about 5

مسئول اعلام و امور



از : مسئول کتابخانه دانشگاه آزاد اسلامی واحد استهبان

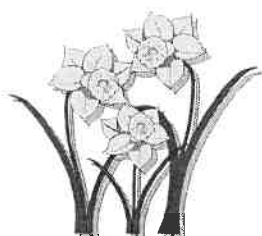
جناب آقای علی حکمت

سلام علیکم، بی شک شکوفایی اندیشه مرهون حضور تلاشگران عرصه‌ی فرهنگ بوده و مهمترین و شاید بهترین راه جهت تحقق این مهم ترویج کتاب و فرهنگ کتابخوانی در میان مردم می‌باشد.

مایه بسی افتخار و مباهات است که شهرستان استهبان شاهد حضور عزیزی گرانقدر از تبار دوستداران دانش و فرهنگ می‌باشد جنابعالی با فعالیت و کوشش خود موجب گردیده‌اید اثری ارزشمند به جامعه استهبان و بلکه میهن اسلامیمان عرضه کنید، اهداء ۳ جلد از کتاب ارزشمند «و اما بعد...» به کتابخانه شهید رابع دانشگاه آزاد اسلامی واحد استهبان و یک جلد به اینجانب در همین راستا است.

امضاء مسئول کتابخانه دانشگاه آزاد اسلامی واحد استهبان

فاطمه تاج پیکر ۱۳۸۳/۱۲/۲۰



از : کتابخانه عمومی غیر دولتی تابش جهرم

استاد فرزانه و محقق ارجمند جناب آقای علی حکمت

با تحیات و درود فراوان، نامه مهرآمیزتان به پیوست کتاب ارزشمندتان دریافت داشتم، جنابعالی اگر زحمت ارسال نامه و پاکت هم متقبل نشده بودید بنده اخلاقاً متعهد بودم که مراتب تشکر و سپاس خود را در قبال محبت و مراحمتان بحضور شریفان تقدیم بدارم. امید است در آینده هم از فیوضات معنوی آن فاضل ارجمند برخوردار شویم.

امضاء _____ با احترام و قدردانی از عنایت شما

کتابخانه عمومی غیر دولتی تابش ۸۳/۹/۲۸



از : کتابخانه عمومی نایینیان

برادر فرهیخته جناب آقای حکمت

سلام علیکم، در زمانی که کلمات فرنگی جای الفاظ شیرین فارسی و اصیل ما را می گیرند اقدام شما قابل تحسین و ستایش است.
انشاء الله همیشه زبانتان گویا و قلمتان روان باشد. ضمناً از سی دی های اهدایی تشکر و قدردانی می نماید.

مسئول کتابخانه عمومی نایینیان

امضاء

رحمان بیاتی ۸۳/۱۰/۲۷



بخش نهم

دیدگاه‌های

و

جرائد

از: روزنامه خبر جنوب * پنجشنبه ۸۳/۱۱/۱
آقای محمد امین فصحتی «شاعر، نویسنده و روزنامه نگار»

در یکی از روزهای سرد پاییزی تا وارد اتاق محل کارم شدم، یک بسته‌ی پستی روی میز کارم نظرم را جلب کرد، از ابعادش می‌شد حدس زد کتاب است، بله! کتاب بود اما کتابی همراه با نامه‌ای سراسر لطف و مهربانی، نامه‌ای که گویی استادی فرهیخته، شاگردی را در ابتدای راه با توجهی خاص مورد خطاب قرار می‌دهد.

نامه‌ای از شهرستان استهبان، معروف به نجف کوچک که همان گونه که در بالا آمد به پیوست آن کتاب در برگیرنده‌ی مجموعه سروده‌هایی از شاعر آن دیار، استاد علی حکمت بود.

در مؤخره این مجموعه در معرفی آقای حکمت چنین آمده است:

«علی حکمت در اردیبهشت سال ۱۳۲۴ شمسی در استهبان متولد شد، پس از اتمام تحصیلات مکتبی، ابتدایی و متوسطه و انجام سربازی، سپاهی دانش با عنوان آموزگار به استخدام وزارت آموزش و پرورش در آمد، در سال ۱۳۵۳ موفق به اخذ فوق‌دیپلم زبان انگلیسی و در سال ۱۳۵۶ موفق به اخذ لیسانس مشاوره و راهنمایی از دانشگاه تربیت معلم تهران گردید و تا زمان بازنشستگی با عناوین مشاور مدرّس فارسی مدرس مرکز تربیت معلم، ارزیاب مدارس راهنمایی، مدرس دروس ضمن خدمت، معلم راهنمایی مدارس و مشاور نظام جدید در آموزش و پرورش استهبان خدمت کرد و در سال ۱۳۷۵ به کسوت بازنشستگان در آمد. سرودن شعر را از چهارده سالگی آغاز نموده و از اوان نوجوانی و در کنار تحصیلش و در حاشیه معلمی و بعد از آن، اشتغال به امور فنی، از گرایش‌های مورد علاقه‌اش بود و هم اینک علاوه بر مسئولیت شرکت تأسیساتی بهاران به امور فرهنگی از جمله جمع‌آوری آثار خود اشتغال دارد.

مجموعه شعر آقای حکمت که «و اما بعد» نام دارد با کیفیتی عالی و خط نستعلیق و با چهارصد صفحه همراه با عکس‌هایی از طبیعت و آداب و رسوم استهبان و شمارگان ۳۰۰۰ نسخه در تابستان گذشته توسط انتشارات دارالفکر قم چاپ و منتشر شده است.

ویژگی منحصر به فرد این مجموعه این است که دو لوح فشرده که حاوی شعرهایی با صدای ابراهیم افتخاری است پیوست شده است.

مجموعه «و اما بعد» در برگیرنده سه مقدمه از آقایان کشفی، ابوالقاسم فقیری و آل ابراهیم و نیز شش بخش شعری واقعیت‌نامه، غم‌نامه، عشاق‌نامه، تقدیرنامه، سته‌بان‌نامه، منجفرنامه، شرح حال نویسنده و علائم تلفظی است.

روش آقای حکمت در تنظیم سروده‌های مجموعه «و اما بعد» بدین ترتیب است که شاعر در بالای صفحه بیت‌هایی را از چند شاعر مقدم می‌آورد و در استقبال از این بیت‌ها سروده‌های خود را درج کرده است.

سروده‌های محلی و تأثیر پذیرفته از آداب و رسوم استهبان از بخش‌های مورد توجه این مجموعه است که در جهت فولکلور این شهرستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

با آرزوی موفقیت برای استاد علی حکمت در شئون گوناگون زندگی سروده‌ای از مجموعه «و اما بعد...» را مرور می‌کنیم.

محمد/امین فصاحتی

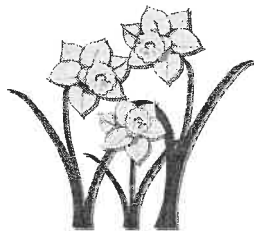
دزد خانگی

بهای این تن خاکی به قدر ارزن نیست
به پیش اهل نظر سهل‌تر ز مردن نیست
از آن رباط که جز چند روزه مسکن نیست
به غیر سنگ جفا هیچ در فلاخن نیست
در آن کویر که بودن به از نبودن نیست
کز آب و رنگ نیالوده هیچ دامن نیست
رها ز خویشتن نفس خویشتن، یک تن نیست
محل عیش طرب بهر مرغ گلشن نیست
و گر نه بادیه را لحظه‌ای ایمن نیست

ز قید جسم رها شو که جای ماندن نیست
ترس از غم مردن که زنده بودن ما
به سوی موقف موعود کوچ اولی‌تر
نهان ز چشم فلک شو که بی‌حمیت را
زالال مرگ گسوارتر از ملال حیات
امید جامه تپه‌یر از زمانه سدار
کلاه خویش نگهدار، کاندرین بازار
رضا چگونه دهی این سرا که گلخن را
به سنگلاخ گران جانی ام گرفتار

مرا بهانه‌ای از بهر زنده ماندن نیست
مرا عجب که به جز عقل هیچ دشمن نیست
به غیر خوشه نفرت تو را به خرمن نیست
که قلب مانده به زنگار غیر آهن نیست

به سوی مرگ شتابان همی روم زیرا
خرد رفیق شفیق است در کشاکش دهر
پیش دانه الفت و گرنه وقت درو
بیاد این دل چرکین به آب توبه بشوی



از : روزنامه‌ی خبر جنوب ۰ ص ۰۶ چهارشنبه ۱۶ دی ۱۳۸۳

آقای محمد مهدی مدرّس «شاعر، نویسنده و روزنامه‌نگار»

شعر، دردانه‌ی گران‌سنگی است که به بازار عشق، منسوب است
دل شاعر مثال دریایی است که ز امواج خود پر آشوب است
«و اما بعد...»

شعر، زبان دل

شعر، زبان دل است، زبان احساس است و پیوندی مانا با روان شاعر دارد. شاعری که می‌خواهد سایه روشن اندوه و شادی، کام و ناکامی، خیال پروری و اندیشه‌گری و گوشه‌هایی از آروزهای به بار نشسته و یا حرمان مردم جامعه را به تصویر کشد و در مخاطبان ایجاد هیجان کند.

برای شاعران دریا دل، سرودن شعر یک نیاز است، آن هم شعری که بتواند شور و شوق درون را در واژه‌های سفته و خوش تراش تبلور بخشد و پرتو این جلوه‌گری در فضای دل مشتاقان اثر گذارد و به آنان آرامشی امید بخش هدیه کند.

... و شاعر خوش سخن استهبان علی حکمت در مجموعه سورده‌های خویش، شعر را

این گونه به تعریف می‌کشاند، تعریفی وصفی که گاه‌گاه به تحلیل نیز نقب می‌زند:

شعر، چون با شعور منصوب است صاحب راه و رسم و اسلوب است
دل شاعر مثال آن دریاست که ز امواج خود پر آشوب است
هم چنان کشتزار سرسبزی است که ز باران عشق مشروب است
شعر، بایسد که رغبت انگیزد گر برانگیخت ناب و مرغوب است

جای پای گذشت زمان در سروده‌های شاعر

علی حکمت که از شهر استهبان، شهر دانشوران و نکته‌سنجان برخاسته است از ذوقی قابل پسند و طبعی پرجوش و شوق و حال و اشتیاق را خوب درمی‌یابد و با تکیه بر دستاوردهای ادبی و ذوقی خود هیجان درون را به برون می‌کشانند و خنده‌ها و گریه‌های مردم را در چهره سروده‌ای زیبا بازتاب می‌دهد.

دیوان این شاعر با سروده‌ای دل‌انگیز با نام خدای رحمن و رحیم آغاز می‌شود، پروردگاری که همچون او مانند و شبیهی نیست :

به نام آن که کتاب جهان حکایت اوست که ذره ذره‌ی هستی گواه و آیت اوست
 به نام خالق هستی، به نام مظهر عشق که عشق، ماحصل شادی و رضایت اوست
 به نام آن که نگنجد، نه در زمان نه مکان که گفته‌ها، همه در وصف کنایت اوست
 مجموعه‌ی شعر علی حکمت از چند بخش برخوردار است. بخش نخست با نام واقعیت‌نامه - بخش دوم: غم‌نامه - بخش سوم: عشاق‌نامه - بخش چهارم: تقدیرنامه - بخش پنجم: سته‌بان‌نامه - بخشی هم با نام منجرنامه.

در سروده‌های شاعر جای پای روزان و شبان گذشته به چشم می‌آید. گویی بخشی از احساس و اندیشه شاعر در گذشته سیر و گردش دارد و خواننده را به یاد دوران گذشته می‌اندازد همراه با سنت‌ها و آیین‌های دیدنی و شنیدنی و سرگرم کننده.

این هم تصویری گویا و طنز گونه از گذشته مردم نیک‌اندیش استهبان :

یاد آن دید و بازدید به خیر، که برای سلام می‌رفتند
 در همسایه، کس نمی‌گوید بلکه از پشت بام می‌رفتند
 آن زمان، کیمیای راز بقا در سرانگشت آسیابان بود
 گردش چرخ و جوهر حرکت، در قدم‌های ساریبانان بود
 یاد آن صبح‌ها به خیر، پدر با اذان خروس، بر می‌خواست
 بعد ذکر و نماز، رزق حلال با چه یکرنگی، از خدا می‌خواست
 دوستی‌ها صفای دیگر داشت، دردها را دوا و درمان بود

هفت اقلیم عشق و قصه‌ی آن، در نی هفت بند چوپان بود
یاد آن روزهای بی‌غوغا که نه برقی و نه خموشی بود
منبع نور خانه‌ها، هر شب پیه‌سوز و چراغ موشی بود
یاد باد عشق و عاشقی قدیم، که چه رؤیایی و مطهر بود
رابط بین عاشق و معشوق، تکه‌ای کاغذ و کبوتر بود
یاد بادا صدای خرمن‌کوب، در کنار صدای زنجره‌ها
ناله مرغ شب، اذان خروس، از ورای شکاف پنجره‌ها
یاد مادر بزرگ پیر به خیر، که چه افسانه‌ها سرش می‌شد
آن چنان بی‌ریا سخن می‌گفت، که خودش نیز باورش می‌شد
یاد یخ‌های روی حوض بخیر، یاد باد آسمان آبی رنگ
یاد آن ابرهای پر باران، یاد باد آن ستاره‌های قشنگ
گرچه از ما گذشت و رفت، ولی یاد باد آن زمانه، یادش باد
نیست با ما، ولیک هرجا هست، گردش چرخ بر مرادش باد

طنز در زبان شاعر

زبان علی حکمت در برخی از سروده‌ها، زبان طنز است، هنری که شاعر برای بیان رمز و رازهای درونش برگزیده است و رندانه می‌خواهد از رهگذر نکته‌پردازی، سخنی گوید که هم بر گیرایی بیانش افزوده شود و هم احساس لطیفه‌گویی خویش را ارضا کند.

طنز در شعر علی حکمت چندان گزنده نیست که صاحب اشاره را به رنج افکند، بل کلامی است هشدار دهنده همراه با انتقاد و گونه‌ای ابهام، تهی از واژه‌های نازبا که عفت کلام را خدشه‌دار می‌کند. هدف شاعر از طنزگویی، پرده برداشتن از حقیقت و بیدار کردن مخاطب و اصلاح بیان و اندیشه دیگران است.

شعری با عنوان (وام نامه) که الهام گرفته از سروده صائب است که می گوید :

فغان که کاسه‌ی زرین بی‌نیازی را
گر سینه چشمی ما کاسه‌ی گدایی کرد
می تواند نگاهی طنزآمیز داشته باشد.

چو سراغ ... رفتی، تو ز خیز وام بگذر
به تو می کنند برخورد به گونه‌ای که گویی
در غیر حق چه کویی، به امید رفع حاجت
غم بی‌نوائیت را منما به خلق اظهار
به زمان تنگدستی تو بساز با قناعت
جریان وام، منجر به اطاله‌ی کلام است
بدهد خدا مضاعف، به کسی که یقرض الله
خواب دیدن و با خیال خام زندگی کردن

شاعر در کار تصویرگری فضای اندیشه و خیال پردازی دستی توانا دارد و خوب

می تواند از عهده‌ی فضا سازی بر آید :

مه پیکری در خواب دیدم با دو صد ناز
بگشود لب با رأفت و شیرین زبانی
با شور مستی، غنچه لب‌هاش بگشود
با گرمی برق نگاه آتشینش
تلخی عالم را به کام من عسل کرد
وقتی تصاحب کرد قلب خسته‌ام را
بیدار گشتم، او نبود، اما سرودم
اینک من و تنهایی و سرگشتگی‌ها
کسی که ناز مرا می کشید مادر بود

این هم گزیده‌ای از منجفرنامه شاعر که خواندنی است، هم تأثر برمی‌انگیزد، هم شادی، آنجا که می‌نگارد:

یادتان هست وقتی که هنوز بچه بودیم، گوشه‌ی چادر مادرمان را می‌چسبیدیم و با او به این طرف و آن طرف می‌رفتیم؟

بسیار خوب، باز یادتان هست که زیاد از مادرمان دور نمی‌شدیم و هر گاه احساس خطر می‌کردیم فوری خود را به دامن مادرمان می‌انداختیم؟ باز هم بسیار خوب.

اما هیچ‌گاه شد مادر آخرین پناه شما را که دامن پرعطوفت و رأفت مادرانه‌اش بود از شما دریغ کند و پناه‌جویی شما را با سیلی و فریاد پاسخ دهد، آن هم جلوی کودکان هم سن و سال شما که چه گرم در آغوش مادرانشان آرمیده بودند؟

شاید شعر اسیر محنت شاعر را شنیده باشید که می‌گوید:

کسی که زود سزایش رسید مادر بود	کسی که روز خوش چیش ندید مادر بود
کسی که وختی من بینوا کمش بودم	تلیت سرکه، دلش می‌کشید مادر بود
کسی که بر سر سفره جلو همه می‌گفت:	نخور کمت خو کلکه پکید مادر بود

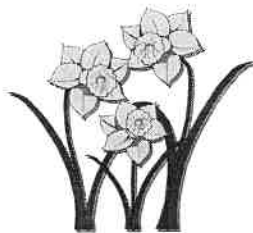
علی حکمت در سرودن شعر با گویش محلی استهبان، دستی توانا دارد و به خوبی توانسته است حالت‌های امید و نومیدی، کام و ناکامی، شادی و رنج زندگی را در سروده‌های طنزآلود خود با زبان محلی نمود بخشد.

در غم‌نامه و منجفرنامه‌اش، می‌توان قدرت آفرینشگری او را در نمودن حالت‌های گونه‌گون غم و شادی، اضطراب، تنش، خستگی و کامیابی احساس کرد.

او با آوردن ضرب‌المثلهای و واژه‌های محلی، در قالب شعر و نثر، خدمتی به نگاهداشت فرهنگ و هنر بومی خویش انجام داده است و در شکوفایی فرهنگ توده‌های مردم توفیق از آن خود گردانده است.

برای شاعر نغزگوی شهر فرهنگ پرور استهبان، علی حکمت آرزوی توفیق داریم.
همچنین برای گردانندگان انتشارات دارالفکر، با به کار گرفتن هنر در طراحی جلد، کاربرد خط نستعلیق و تصویرهای، جایگاه دیدنی استهبان و صفحه‌بندی و لیتوگرافی و چاپگری چشم‌نواز موفقیت می‌طلبیم.

محمد مهدی مدرّس



از : بخش تازه‌های کتاب «روزنامه سبحان» (دوشنبه ۲۱ دی ۸۳)

خانم طیبه نیکو «روزنامه نگار»

و اما بعد....

علی حکمت از جمله شاعران پیشکسوت شهرستان استهبان است که به صورت ویژه سعی در حفظ لهجه و فرهنگ بومی دیار خویش دارد شاعران استهبان سال‌ها است او را با منجمرنامه می‌شناسند.

«و اما بعد...» مجموعه‌ای تقریباً جامع از سروده‌های او است که به صورتی نفیس و در ۴۰۰ صفحه و در ۳۰۰۰ نسخه توسط انتشارات دارالفکر منتشر شده است.

حکمت با هدف ثبت لهجه بومی به همراه هر نسخه کتاب، ۲ عدد سی‌دی حاوی قرائت اشعار خویش در اختیار مخاطبان قرار داده تا در خوانش اشعار دچار مشکل نشوند. از این

عشق پیروی

مجموعه می‌خوانیم :

چون مرکب مراد دل ما ز گل گذشت یاد خط و کرشمه ساقی زدل گذشت

در عالم خیال گرفتم به دامنش بر چید دامنش، ز کنارم خجل گذشت

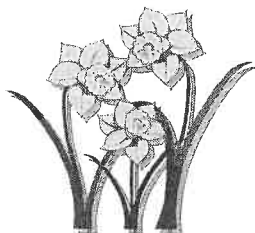
گفتا دوباره فیل هوس، یاد هند کرد رسوایت نگر که زچین و چگل گذشت

گویند : چون شراب به چل می‌رسد، رسد

تو خام مانده‌ای و زسر، آب چل گذشت

و

چاپ چهار غزل دیگر در همان صفحه



از : روزنامه عصر مردم • پنجشنبه ۲۴ دی ۸۳

آقای ابوالقاسم فقیری «پژوهشگر فرهنگ مردم فارس»

و اما بعد... این اولین دفتر شعر علی حکمت شاعر نام آشنای استهبان است که به بازار عرضه می‌شود... این دفتر شعر با سه مقدمه‌ی کوتاه از استاد «سیدجعفر کشفی» - «ابوالقاسم فقیری» و «محمدرضا آل ابراهیم» آغاز می‌گردد.

فضای شعری «علی حکمت» فضای شعر کهن این سرزمین است. حکمت در انواع شعر دست دارد.

قطعاتی زیبا دارد که گاه به شعر پیشینیان پهلوی می‌زند نگاه کنید به این قطعه شعر: گنه کرد در بلخ آهنگری ...

یکی را پسر مست و مخمور بود	ز اخلاق نیکو بسی دور بود
یکی باغ انگور بودش پدر	معیشت نمودی از این رهگذر
چو مستی هر روز فرزند دید	همه تاک آن بوستان را برید

حکیمی چو بشنید دادش پیام	که ای داده بر دست شیطان لگام
تو پنداشتی آدم مست کیست؟	که مستی تو، کم ز فرزند نیست
گرفتم که او مست لایعقل است	به مستی نباید ره مست بست
پسر ریخت، گر آب این خانه را	بریدی تو هم آب و هم دانه را
رز از بهر انگور آمد پدید	نه از بهر مستی که گردد نبید
شراب ای برادر اگر پاک نیست	گنه از من و توست، از تاک نیست

کتاب دارای شش بخش است :

بخش اول : واقعیت نامه ،بخش دوم : غم نامه ،بخش سوم : عشاق نامه ،بخش چهارم : تقدیر نامه ،بخش پنجم : سته بان ،بخش ششم : منجر نامه ،هر کدام از این بخش ها ،ویژگی خاص خود را دارند.

«علی حکمت» طنز را نیکو می شناسد ،در بخش دوم ،کارهای طنز او را می بینیم .شاعر با زبان طنز خیلی از مشکلات و نگفته ها را بیان کرده که به دل می نشیند .در بخش ششم اشعاری به گویش شیرین استهبانی می خوانیم .

این بخش از بخشهای مهم و بحث انگیز کتاب است و به یقین نظر علاقه مندان شعر امروز ایران ،به ویژه دوستاناران شعر بومی را به خود جلب خواهد کرد .و بعد از شعرهای خوب زنده یاد شمس اصطهباناتی ،می رسیم .به کارهای خواندنی «علی حکمت» باز هم استهبان... که با گویش محلی حرف های در دل مانده اش را با زبان شعر... به اهالی ادب پرور فارس تقدیم کرده است.

کار در خورتأمل علی حکمت ،به نوعی پاسداری از فرهنگ مردم استهبان است .که شاعر آنرا «منجرنامه» نامیده است .«منجر» شخصیتی است خیالی که زائیده ی اندیشه شاعر است و خیلی زود توانسته در دل مردم آن سامان برای خود جایی پیدا کند و به قولی اقبال عامه بیابد .

اشعار این بخش روی دو عدد «سی دی» با صدای گرم «ابراهیم افتخاری» دبیر آموزش و پرورش استهبان ضبط گردیده... که همراه کتاب است .اشعار این بخش خواندنی ،بیشتر در قالب مثنوی است که اکثراً با «یکی بود ،یکی نبود ،غیر از خدا» آغاز می گردد... شخصیت عمده ی این حکایات «منجر» ،«ننه ی منجر» و «کربابه» می باشند که حرف های شیرین زیادی برای گفتن دارند ؛با خواندن منجر نامه خواننده سیری دارد در فرهنگ مردم استهبان ،دیدنی های استهبان و خلق و خوی مردم آن ولایت...

در این مجموعه نزدیک به نود تصویر می‌بینیم... این تصاویر گویا و زیان‌دار همگی مربوط می‌شود به جاذبه‌ها و فرهنگ مردم استهبان... برای این شاعر گرانمایه آقای «علی حکمت» آرزوی سلامت و موفقیت داریم.

ابوالقاسم فقیری



از : روزنامه عصر مردم • پنجشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۴

آقای محمدحسن رجایی زفره‌ای «نویسنده از اصفهان»

« و اما بعد... » مجموعه شعر

علی حکمت، قم، دارالفکر ۱۳۸۳ش - وزیری - ۴۰۰ص + دو عدد دیسکت
سروده‌هایی است بی تکلف، شیرین، آبدار، روان، خواندنی، به یاد ماندنی از دانشور
فاضل جناب آقای علی حکمت به فارسی و نیمه به گویش محلی استهبان دسته گلی است
که پیشکش هم میهنان شده
انواع شعر را در آن می‌توان دید: پند و اندرز، بدیهه‌گویی، طنز، هویت استهبان، آداب
و رسوم و گویش محلی. به زبان دیگر می‌توان آن را تاریخ اجتماعی و بومی استهبان نامید.
از زمان حال تا سده‌های آینده یکی از مآخذ تحقیق و تفحص شهر استهبان است که به
یادگار خواهد ماند.

«اما بعد...» کتابی است با خط چشم نواز نستعلیق، کاغذ مرغوب، چاپ عالی، عکس‌های
زیبا و جلدی ظریف.

شادی و کامیابی سراینده با ذوق را خواستارم.

محمد حسن رجایی زفره‌ای

امضاء



از : روزنامه عصر مردم * چهارشنبه ۲۱ اردیبهشت ۸۴ * ستون سرمقاله

آقای حاج محمد علی «مدیر مسئول روزنامه عصر مردم»

گنج‌های نهفته استهبان و اما بعد علی حکمت !

وقتی بناست اتفاقی بیفتد. همه شرایط برای تحقق آن فراهم می‌شود. حادثه حتماً تصادف اتومبیل، خفگی در آب و یا آتش گرفتن یک انسان در اثر بی‌مبالاتی نیست. گاه وقتی دلی آتش می‌گیرد. شعله‌های سرکش آن بسیار دل‌های دیگر را می‌سوزاند آنچنانکه دامنه آن ممکن است از مرزهای کشور هم فراتر رود. دل‌ها هم وقتی گرمی گیرند در سوختن با هم متفاوتند. یکی سالیان دراز مدام می‌سوزد و می‌ماند و دیگری با شعله‌ای خاکستر می‌شود. گرمی و لهیب آتش شعر علی حکمت یک حادثه‌ی تاریخی است آنچنان می‌نماید که گویی همه عمر در آتش عشق وطن سوخته و دم برنیاورده تا آن‌که آتش از دل بیرون زده و دامنه‌ی شهر و دیار را گرفته است و همین روشنای آتش بود که ما را به جمع شیفتگان و عاشقان وطن به شهر با استقامت استهبان کشاند تا در آن شعله‌های سرکش، حرارت عشق را از نزدیک و نزدیک‌ترها حس کنیم.

به اتفاق استاد حمدا... آصفی در بامدادی نه چندان پگاه راهی شهرستان استهبان شدیم. علی حکمت را خوب می‌شناختیم و اشعار دلنشین و زیبایش را بارها خوانده و شنیده بودیم و چهره‌ی مظلومانه و متواضعانه‌اش را نیز پیوسته به خاطر می‌آوردیم تا در جمع کلماتش بنشینیم و در عین گرمی و حرارت دلش را که همه تن فریاد بود از لابلای واژه‌های آشنا بیرون کشیم و در عین گرمی مدام خنده بر لب داشتیم که طنز گزنده و گس حکمت چنین خاصیتی داشت با مشابَهتی از جنس «شمس» همان‌که ده‌ها سال قبل جرأت کرده بود خرنامه

بنویسد و از وعظ و خطابه منبری‌اش که حاصلی در تحول آدمیان نیافته بود به طنز روی آورد و با آن واژه‌های محلی و همزبانی آنها را قلقلک دهد که :

« رو خبر ده تو به اهل پاریس که در اینجا کلکوبافت و فیس
می‌زند داد که آی لیس آی لیس »

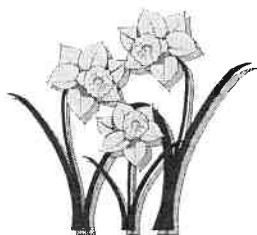
خاصیت خاک وطن هنوز هم در نزد عوام که جای خود دارد برای خواص هم ناشناخته است. خاکی که از دل سنگ‌های سخت و خارهای آن روح بلند مردانش در هیئت انجیرهای کهن پیداست و معنویت بی‌ادعایش در تقوا و باور مردمانش متجلی است که هر کجا یک استهبانی باشد. نقطه‌ی امنیت خاطر و اعتماد است.

کتاب شعر «و اما بعد...» علی حکمت که امروز در جمع صاحب‌دلان خوش ذوق مطمح نظر قرار گرفته است در حقیقت فریاد مردی سخت‌کوش، زحمتکش، صبور و با صلابت است که چون واژه‌های دیگر کتاب‌ها، نتوانسته‌اند دریچه دل آنان را کاملاً باز کنند در اما بعد... به شیوه طنز با زبان خودشان به درد دل نشسته‌اند برای خودشان و نه دیگران و ای عجب که شاعر آنچنان سوزانده که بوی سوختنش از حریم وطن خارج شده، مرزهای اندیشه را در سراسر ایران و بعضاً خارج از کشور درنور دیده و عقل و احساس خوانندگان را به خود معطوف داشته است. آنچنانکه در مراسم تقدیر از این شاعر بزرگ شاهد آن بودیم.

و اما بعد... علی حکمت بعد از گذشتن هفت وادی معلمی حالا آنچنان پخته شده که می‌تواند خوب شعر بسراید و شعر خوب بگوید و سخن راست کند و آینه‌ای شود برای شهر و مردمی که از میان آنان برخاسته، با داشتن و نداشتن آنها خو پیدا کرده و در غم‌ها و شادی‌هایشان شریک شده و عشق واقعی‌شان را در تلاشی مضاعف برای زیستن و بهتر زیستن و راست بودن حس کرده و رفتار و اخلاق آنان را محک زده است و آنچه از «منجفرنامه» سروده با جوهره‌ی اخلاص و صداقت در هم آمیخته تا مردم استهبان گذشته و حال خود را در کتابی شیرین تورق کنند و لبخند تلخی بر لب آورند و در دل آهی و در سر

شوری و در اراده توانی فراتر از آنچه تصوّر می‌کنند بینند و این است حاصل کاری سترگ، کاری کارستان و سخن‌هایی که به دل می‌نشیند و در دل خانه می‌کند و از یادها نمی‌رود. برای علی حکمت و شعرهای خوش روزهای بهتری را پیش‌رو می‌بینم. امید که بماند و بماناد در زمانه‌ای که بیش از هر زمان دیگری به چنین احیاء فرهنگی نیاز داریم

انشاء الله



از : روزنامه نیم نگاه * سه شنبه ۲۰ بهمن ۸۳
آقای پرفسور نظام الدین فقیه «محقق و استاد دانشگاه شیراز»

حکمت آن روز سخندان و غزل ساز آمد که به میدان ادب اذن حیاتش دادند می چکد بادۀ اگر از دهن شسیرینش شرح شهدی است کز آن طرفه براتش دادند «و اما بعد...» را با مسرت تمام خواندم، با سروری بی حد و شعفی برخاسته از تعشقی قلبی، و اما بعد، سخن عشق است و سراسر عشق افلاطون در باب مقوله عشق، از عشق به بقا سخن می راند، و اما بعد، مشحون از عشق به بقای گویش صابناتی است، گویشی که خود موج عشق است. نا فارسی زبانان، غالباً، محاوره و سخن پارسی را چونان آوای موسیقی در می یابند، که البته این نیز به نوبه خود، یکی از دلایل و عوامل تبدیل آن به زبان شعر و شاعری است. لیکن در این زبان آهنگین، برخی گویش ها با شدت و قوت بیشتری از تموج موسیقیایی برخوردارند، و از آن جمله است گویش عامیانه صابناتی: «شَ پروندم شَ گرفت»، «مَز پرسید شَ گفتم»، «بُک بُک»، «چشمه قهری و فازهری»، «پشت دشت»، «گُم و گُمبول»، «کلکه»، «مُل تار»، «کَهکُم» ... و هزاران واژه و اصطلاح دیگر که اسرار پنهان در زیر و بم کلام دارد، و صابناتی حتا آنگاه که خسته و بی حوصله است با آهنگی سنگین و باوقار می گوید که «دل و پَتک» ندارد.

البته که از منظر سایبرنتیک، این پدیده به هیچ روی امری تصادفی نیست، بلکه ریشه های عمیق در اقلیم با صفای اصطهبانات دارد. به گفته نابغه بزرگ جلال الدین محمد مولوی:

بر سماع راست هر تن چیز نیست طعمه هر مرغکی انجیر نیست

گویش او سماع کلام است و پویش این انسان زحمتکش عاشق پیشه باصفا، در نوردیدن کوه و دشت در تکاپوی آن همه سازندگی تحسین برانگیز، و نه تنها لقمه خود و فرزندانش بلکه طعمه مرغان هوایش نیز انجیر است، یعنی که حتا مرغکان صابناتی نیز هر مرغکی

نیستند بلکه اهل عشق و صفا و سعادتند و سلیمانی باید یا عطاری که منطق الطیر داند تا چهچه و قهقهه آنان را دریابد و به سماع درآید و چه بسا که آن را با ریتم سخن صابناتی هماهنگ و هم‌آوا در یابد. و مگر زعفران، این کیمیای عطر و طعم، ذوق و ذائقه، مظهر زیبایی و طراوت، در بستر هر آب و خاکی تن می‌خرامد؟ یا هر اقلیمی را یارای رویش و پذیرایی از آن تواند بود، جز سرزمین عاشقان و زحمتکشانی که با سینه‌ای گشاده در سینه کوه و دشت قرن‌ها کوشیده‌اند و با عرق پیشانی آن را آبیاری کرده‌اند، تا با زمین و روان زمین همگام و با فصل‌ها آشنا باشند تا در موکب هستی بمانند و نیرومندانه، با تسلیمی سرفراز به سوی جاودانگی پیش رانند...

این گونه است که با همان نازکدلی و با همان عشق و صفا و صمیمت و از ژرفای دل و جان، آنچنان بی‌غش و جانانه با یکدیگر سخن گفته‌اند که گویی در هر سخن، ترانه‌ای عاشقانه به همدیگر تقدیم داشته‌اند و به جای «آری»، «ها جان» نثار هم کرده‌اند. بیهوده نیست که در بلایایی چون حمله محمود افغان، از اصفهان و دیگر دیارهای «دور» به این «مأمن» امن پناه می‌آورده‌اند و در این رازگاه حیات آنچنان مسکون و میخکوب می‌شده‌اند، که حتا پس از رفع فتنه و آشوب هم یادیار خود نمی‌کرده‌اند.

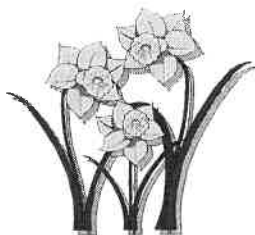
حلاوت انجیر و ابهت درختانش، عطر و طعم زعفران و زیبایی و طراوت دل‌انگیز مزرعه‌اش، محصول ویژه استهبان است، علی‌حکمت و شعر زیبایش هم محصول همین دیار عطرآگین است و او شیرین از شیر جان مام میهن نوشیده است.

پس اصلاً تصادفی نیست که این همه شهد و شکر زعفرانی از سخنش می‌ریزد و شیرین کامی فرهنگی استهبان را جاودان می‌سازد، این تازه برات، اجر سعی‌ایست که از آن شاخ نبات ارغوانی نیاکانش به او داده‌اند و هاتف آنروز به او مژده این دولت را داده است که در بوم استهبان، زاد و ثباتش داده‌اند، تا بخواهد و بتواند در نقاد رند، ژرف بین و روشن‌اندیش میراث فرهنگ کهن (ضرورتی مبرم و اساسی در فرآیند توسعه) و حافظ گویش شیرین و خوش‌آهنگ صابناتی و آب حیات فرهنگ تاریخی مردمان زحمتکش، عاشق پیشه و

فرهادهایی باشد که در بیستونهای دیارشان شیرین کاری‌ها کرده‌اند، در دشت و دمن آن عطر کاشته‌اند و در میان خود، دانایان، ادیبان، عارفان، عالمان و پارسایان بزرگواری بوده‌اند که مظلوم، بی سروصدا و غالباً بی‌نام و نشان زیسته‌اند و در عین حال در گذشته‌های دور حاج ملاصدرالدین اصطهباناتی برای سعدی شیرازی، بورس تحصیلی در نظامیه بغداد می‌گرفته تا فرهنگ و ادب جهان را کام بخشد و در گذشته‌های نه‌چندان دور، ادیب اریب حاج ملا محمد نظام العلماء داغ بر دل و پیشانی پیر استعمار می‌نهاد و فریاد حسرت خفیه نویسان انگلیسی را در گزارش‌ها و نوشته‌هایشان برمی‌آورده که به هیچ روی قادر به نفوذ در او نبوده‌اند، دیاری که امروز مستحق فرزندان برومندی چون حکمت‌ها و آل ابراهیم‌هاست. تا باد چنین باد.

نظام الدین فقیه

امضاء



از : روزنامه نیم‌نگاه • سه‌شنبه ۱۵ دی ۸۳

آقای صدرا ذوالریاستین شیرازی «شاعر و نویسنده و روزنامه‌نگار»

و اما بعد...، مجموعه شعر علی حکمت - ناشر : دارالفکر قم

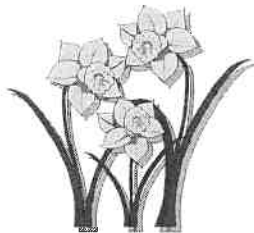
در نشریه‌ای که عضو شورای سردبیری آن بودم، از خوانندگان شعرهای حضرت حکمت به حساب می‌آمدم. بویژه شعرهایی را که این سخنور متعهد و شایسته به مناسبت‌های خاص می‌سرودند. تا این که به سعادت دیدار این هنرمند ارزشمند هم نایل شدم، حضرات مدیر و سردبیر، اولی در مسافرت و دومی در بیمارستان بودند. آقای علی حکمت با دو شعر و قدوم خود روزنامه را مزین فرمودند. این دیدار برایم مغتنم بود، خوانندگان آن نامه فردای آن روز شعر فخیم این سراینده توانمند را در ستون مخصوص صفحات نخست ملاحظه کردند و بی‌تردید لذت هم بردند...

و امروز صاحب این قلم هست و قباله فاخر استهبان، کتاب سنگین و رنگین و حساب شده این معلم هوشمند، با ذوق و پرکار و در حقیقت امر، شاعر هزار پیشه سرزمین زعفران و انجیر که کتاب علی حکمت از عطر اولی و طعم دومی به وفور مشحون است، گفتم قباله استهبان و سخنی به گزاف نگفتم، جدا از سروده‌های جذاب و محکم این شاعر دل‌آگاه، خواننده و بیننده این کتاب، به کمال، شهر مردمان سختکوش و آزاده‌ای را می‌بیند زیر عنوان «اصطهبانات» که امروز «استهبان» شده. شهر مردمانی که کوه زیر پنجه‌های توانمندشان «لنگ خردی» انداخته و تن به بستری سبز سپرده که نشان از اندیشه‌های کارساز و دست‌های نعمت‌ساز دارد، کتاب شاعر هنرمند این دیار، علی حکمت به گونه‌ای چشم‌نواز که مشحون است از قدمت و دیرینگی این سرزمین کهن پی.

عکس‌های دلاویز و مهر و خوب‌نگری حکمت به زادگاهش به گونه‌ای افسانه می‌ماند که باور را به تردید می‌کشانند، که این همه شیفتگی و عاشقی را کدام فروزیه، شهاب‌آسا به

جنبش واداشته. حکمت در این دفتر پیش و بیش از آن شاعر باشد، یک عاشق دل سوخته است که در زمزمه‌های مهربانانه‌اش ناز عشق را می‌خرد و حلوا حلواش می‌کند، عاشق جز یک دل دردمند و لبریز از دلدادگی چه دارد. و این عاشق کسی جز علی حکمت نیست که استهبان را با همه دلش فریاد می‌زند و گاه واویلا که چرا؟ می‌گوید زعفران دیار از ما بهتران باید پیش زعفران ما دست ادب به سینه بگذارد و کوه‌های نازدانه و دردانه در بند شمیرانات پیش کوه ما آبرویی ندارد و راست می‌گوید، می‌گوید دست‌های نوازشگر کجایند که کاکل زرنشان و در بهای استهبان را نوازش کنند و بی‌راه نمی‌گویند، دل‌مویه‌های حکمت در کتاب چشم‌نواز او «اما بعد...» آواز فاخته بیدار و عاشقی است که در شعرش «کوکو» می‌کند و از یک بام و دو هوایی نه فریاد که هژیر آسا نعره می‌کشد. خط خوش کتاب، طراحی هنرمندانه جلد آن و بی‌شمار تصویرهای گویای این اثر و کاست همراه را به نقاط قوتی می‌برد که شایسته شعر این سخنسرای دانا دل است. حکمت با این کتاب به گردتکائی آگاهانه‌ای از خاستگاه خود دست یازیده که بی‌تردید و بی‌مداهنه ماندگار است. قلم‌های خوب و آشنایی در دروازه این اثر ماندنی خوب را نشان می‌دهند که حکمت و دردهایش را خوب فهمیده‌اند. حضرات سیدجعفر حجت کشفی - ابوالقاسم فقیری - محمدرضا آل ابراهیم و نیز پیش گفتار فاضلانه خود مؤلف.

تا باد چنین باد.



از : فصلنامه فرهنگ مردم «تهران»

« سال سوم شماره ۱۱ و ۱۲ - صفحه ۱۶۱ »

« و اما بعد ... »

مجموعه شعر از علی حکمت

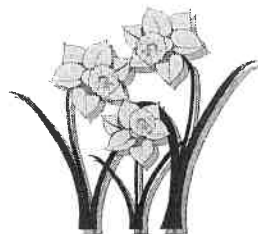
ناشر انتشارات دارالفکر قم، ۱۳۸۳

سروده‌هایی به روش شعر کهن در قالب مثنوی و قصیده، گاه دوبیتی و غزل که بر پایه و اساس مسائل فرهنگی و اجتماعی و محور داستانهای بومی و گاه طنز، خیلی از مشکلات جامعه را بیان می‌کند. شاعر اصطلاحات و کلمات بی‌شماری از گویش استهبانی را که خود زاده‌ی آنجاست به شکل دلپذیری بیان می‌دارد و در قالب متنوع اشعار خویش باز می‌گوید. محتوای سروده‌های این مجموعه نفیس در شش بخش با نامهای : واقعیت نامه، غم‌نامه، عشاق‌نامه، تقدیر نامه، سته‌بان نامه و منجرنامه جا گرفته است که هر یک از این بخشها با عناوین متفاوت بیان می‌شود. در انتهای هر بخش فهرستی از واژه‌های محلی و تعدادی عکس که خارج از موضوع داستانها نیست چاپ شده است که بر گویایی کتاب می‌افزاید. اشعار همه سلیس و استوار و در چارچوب «بومی سرایی» که سابقه دیرینه دارد نقل شده است. محتوای کتاب در قالب حکایتها و پندها و مثلها است و در بخش ششم کلیه اشعار به گویش استهبانی است و این از محسنات و امتیازات این مجموعه ۴۰۰ صفحه‌ای است. مؤلف، واژه‌های بکار گرفته در اشعار را در پایان هر بخش در فهرستی نمایانده است که بسیار پسندیده و نیکو است.

بعضی از فضیلتی اهل استهبان در توصیف و تمجید این اثر نظراتی ابراز کرده‌اند که در ابتدای این مجموعه چاپ شده است. خود سراینده در یک مقدمه شیرین موقعیت شکل‌گیری این اثر را نیز بیان می‌کند.

این کتاب به همراه دو عدد سی‌دی به رسم پیشکش به کتابخانه‌ها اهداء گردیده است. لذا خرید و فروش آن شرعاً جایز نیست.

سر دبیر فصلنامه

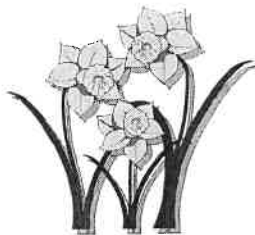


از: مدیر مسئول و سردبیر ماهنامه‌ی حافظ

« آقای سیدحسن امین »

با تشکر فراوان از دریافت و قرائت مجموعه شعر فرهنگی فرهیخته و شاعر ارزشمند
معاصر جناب علی حکمت بسیار شاد و سپاسگزارم.

امضاء سیدحسن امین - مدیر مسئول و سردبیر ماهنامه حافظ



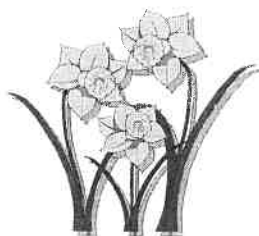
از : ماهنامه‌ی درج استهبان (صفحه‌ی خبر)

« اردیبهشت ۸۴ - صفحه ۲ »

همزمان با ایام بزرگداشت مقام معلّم آیین تجلیل از مقام شاعر پیشکسوت استهبانی و شاعر کتاب و اما بعد علی حکمت در محل باشگاه فرهنگیان استهبان برگزار شد.

در این نشست که با حضور جمعی از فرهیختگان، شاعران و نویسندگان این دیار تشکیل شد سخنرانان در باب کتاب « و اما بعد... » مطالب ارزنده‌ای را ارائه کردند سپس حمیدرضا آذری مدیرکل سازمان آموزش و پرورش و عزیزا... خردمند مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس پیرامون کتاب و مقام شاعر و هفته معلّم سخنانی ایراد نمودند.

شایان ذکر است آقایان «محمد عسلی» مدیر مسئول روزنامه‌ی عصر مردم، دکتر احمد کامکارپور، دکتر باستان، دکتر خراباتی، آقای احمد ذوالقدر و جمعی دیگر از فرهیختگان شهرستان در این آیین حضور داشتند.



از : ماهنامه‌ی درج استهبان * شماره ۶ * فروردین ۸۴ * صفحه‌ی ۱

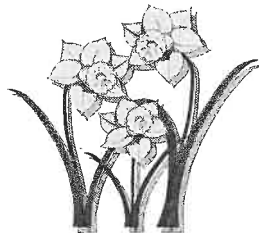
« آقای احمد منتخبی - مسؤول طلای زرنگار - شیراز »

دفترش را که میگشایی رایحه‌ی دل انگیز زعفران و حلاوت شیرین درخت مقدس در
هوای دل پدیدار میشود.
جناب آقای علی حکمت با انتشار کتاب « و اما بعد... » که تداعی کننده‌ی قلم عاشقانه
شاعر است همگان را شادمان و مسرور کرده است. آروزی توفیق روز افزونش را از
خداوند منان خواستاریم.

احمد منتخبی

امضاء

مسؤول طلای زرنگار - شیراز



از : ماهنامه‌ی دُرُج استهبان • اردیبهشت ۸۴ • صفحه آخر

آقای اسماعیل عسلی «نویسنده، شاعر و روزنامه‌نگار و عضو شورای سردبیری روزنامه‌ی عصر مردم»

عود بر آتش

گردهمایی فرهیختگان، دانشوران، نویسندگان و اهالی فرهنگ و هنر در همایش «علم و حکمت» استهبان آنچنان به رایحه‌ی دل‌انگیز مهر و دوستی آمیخته بود که گویی همایش انس و الفت است. فضایی کوچک اما صمیمی، میعادگاه بزرگوارانی که با سعی و تلاشی زایدالوصف از راه‌های دور و نزدیک خود را به دامنه‌ی کوهی با صفا رسانده بودند، حکایت بحر و کوزه را تداعی می‌کرد. از آغوشی به آغوشی دیگر می‌کوچیدی و هنوز در سایه‌سار گلی خیمه نزده بار می‌کردی تا از هر خرمنی خوشه‌ای برگیری و از هر گلستانی دامنی گل فراهم آوری.

بزرگداشت فرهنگیان بازنشسته‌ی استهبان با رویکردی ویژه به شخصیت هنری آقای علی حکمت سراینده‌ی مجموعه ارزنده‌ی «و اما بعد...» محور سخنرانی‌ها، تکریم‌ها و یادکردها بود. قدمیاری، قدم به یاری برداشته بود تا چنین محفلی رخ نماید و آل‌ابراهیم مثل همیشه سنگ زیرین آسیای همیشه چرخنده هنر در استهبان و آیینی تمام‌نمای فرهنگ این دیار که همواره در جهت شناسایی و معرفی بزرگان استهبان رنج سفرهای آفاقی و انفسی را بر خود هموار کرده سفره‌ی تبسم و مهربانی‌اش را پهن می‌کند و تو را زیر بغل می‌زند و با خود در کوچه پس‌کوچه‌های تاریخ این دیار می‌چرخاند. با ترسی مقدس که نکند یکی را از قلم بیندازد یا زوایه‌ی را نکاویده باشد.

بی‌مداهنه باید بگویم که از میان همه‌ی هنرهای آل‌ابراهیم، دلنشینی و صداقت او هنری بی‌بدیل است و به یاری همین هنر که ریشه در نگاهش به هستی و زندگی دارد، کانون اهل

دل است. بارها او را دیده‌ام که از نردبان فروتنی بالا می‌رود تا سیمرغ وار بر چکاد دلها بنشیند. و «حکمت» که نام آوازه‌ی با مسمی دارد راه دلبری را یافته است و بوی مردم می‌دهد. از مردم آن گونه که بوده‌اند و هستند نوشته و می‌نویسد بی آن که به گرداب زیاده‌گویی و چاه کم‌نگری بیفتد. آمیزه‌ای هدفمند از تکیه کلام‌های عامیانه را دستمایه‌ی سخنان صمیمانه‌ای ساخته که یک قرن زندگی، نشست و برخاست و سیر و سلوک مردمی پایبند به دیاری فراموش شده را به روایت نشسته است. ابتکار منحصر به فرد آقای علی حکمت در توزیع و عرضه‌ی کتابش، حاکی از تیزهوشی و مردم‌شناسی اوست و از نگاه متمایز و متفاوت او نسبت به همگنانش حکایت دارد. او بی‌گمان در انتخاب این شیوه به حافظ تأسی کرده است که می‌فرماید:

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
آشنایی‌زدایی «حکمت» در معرفی اثرش، هنری است که باید به سایر هنرهای او افزود.
به هر تقدیر، آنچنان که خود به بیان انگیزه‌اش در آفرینش این اثر پرداخت به نکته‌ای ظریف نهفته در بیتی از سعدی پی بردم که می‌فرماید:

علم و هنر ضایع است تا نماید عود بر آتش نهند و مشک بسایند
و حکمت، عود بر آتش نهاد و اهل دل را به وجد آورد تا برای همیشه به یادگار بماند
چرا که اثرش بوی عشق می‌دهد.

صبا تو نکه‌ت آن زلف مشکبو داری به یادگار بمانی که بوی او داری

اسماعیل عسلی

امضاء



از : ماهنامه درج استهبان * بهمن ۸۳ * صفحه ۵
آقای حسن و امق «رئیس آموزش و پرورش ناحیه ۴ شیراز»

کز تو ماند جاودان آثار نیک

در جهان بنیاد نیکویی گذار

آقای علی حکمت

امید است حالتان خوب و هماره در پناه ذات لایزال الهی موفق و مؤید باشید. یگانه ایزد دادار را سپاسگزارم که توفیق را رفیق نمود تا پس از سال‌ها دوری «سلامی چو بوی خوش آشنایی» به محضر شما تقدیم دارم.

اثر وزین و نامور «و اما بعد...» حضرت عالی با گنجینه‌ای از تداعی خاطرات به یاد ماندنی از فرهنگ شهر عزیزمان در بهترین اوقات به دستم رسید، مانند تشنه‌ای که به دنبال آب باشد بی‌درنگ طلق از آن سرچشمه برگرفتم و دست از کار برداشتم و کام تشنه خود را با زلال محتویات آن سیراب نمودم و به تماشا دلربای آن گوهر قیمتی پرداختم؛ چرا که اثر عزیزی بود که زانوی تلمذ در محضر او به زمین زده و از خرمن گرانبهای دانش و فضلش بهره‌ها و خوشه‌ها چیده بودم، تنها جمله‌ای که در وصف این اثر جاودانه می‌توانم با کلک ناتوان خود بر این صفحه بنگارم «صد لوحش الله» است.

جنابعالی با این کار سترگ نام نامی خود را با الماس لطیف عشق بر زجاج دل‌های بی‌غبار «صابناتی‌ها» که غلط گفتم هم استانی‌ها و به کل کشوری‌ها حک نمودید و لقب «شمس دوّم» زینده شماست بر خود لازم می‌دانم ذوق سرشار از شوق روان و چشمه‌زار

لطیف شعری شما را بستانم و بر درخت تناور اندیشه تان آب زلال «سپاس» نثار کنم. امید
است شاهد دیگر آثار ارزنده شما باشیم.

امضاء ارادتمند ، حسن وامق

رئیس آموزش و پرورش ناحیه ۴ شیراز



از : آقای سید عبدالعلی دست‌غیب

«از چهره‌های ماندگار»

«و اما بعد...» فقط مجموعه‌ی اشعار محلی و اشعار محلی عرفانی و استهزائی نیست. حاوی تصاویر و آگاهی‌ها و پژوهش‌هایی در زمینه‌ی شهر استهبان و زیست مردم این شهر نیز هست. این کتاب روی هم رفته و به ویژه از لحاظ فرهنگ عامه و مطالعه‌ی آن اهمیت دارد. از محتوای کتاب پیداست که سراینده و نویسنده‌ی آن آقای علی حکمت، مرد آگاه و دردمند و خوش ذوقی است و با ادبیات کهن این سرزمین آشنایی در خور ملاحظه‌ای دارد. اما آنچه این سراینده در زمینه‌ی موضوعات عرفانی و موضوعات قدیمی می‌گوید البته طرفگی چندانی ندارد و از این جنس سخنان را بارها شنیده‌ایم. این مطالب «سخنوری» است و با شعر فاصله‌ای بسیار دارد و به گفته‌ی شاملو نوشتن آن‌ها در زمان سعدی و حافظ ممکن بوده است در مثل سراینده خطاب به آدمی وارسته می‌گوید:

به سنگلاخ و مگیلان شام بادیه‌ها دلیل کعبه‌ی مقصود و خضر دورانی

در این بیت و همانندهای آن همه‌ی اجزاء کلام از ادب کهن گرفته شده و افزوده بر این در ساختن ترکیب «سنگلاخ مگیلان» بی‌دقتی به کار رفته است. سنگلاخ، جایی است که سنگ فراوان باشد محلی پر از سنگ‌های تیز و ناهموار که عبور گذرنده را دشوار و گاه ناممکن می‌کند اما مگیلان یا «کوتاه شده‌ی آن ام‌گیلان، مادر غول‌ها، یعنی خارشتر، درختچه‌ای است با خارهای بی‌شمار».

(فرهنگ معین، ۴/۴۲۶۱) بنابراین گوینده اگر می‌گفت به شوره‌زار مگیلان، شاید وجهی می‌داشت و ترکیب سنگلاخ مگیلان، ترکیب درستی نیست.

همچون شبان وادی ایمن ز روی صدق در خدمت شعیب زمانی بسربری

اقتباس کامل بیت «شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد الله» حافظ است و چون اصل حاضر در دسترس است و نیازی به بدل نیست.

این گفته ممکن است تکراری باشد اما به ضرورت باید مکرر شود که دیگر دوره‌ی شعر نوشتن به سبک قدیم سپری شده است و باید رو به عرصه‌هایی آورد که تازگی مضمون و قالب شعر، خواننده را به سوی خود بکشانند. مضمون را نیز باید از تجربه‌ی زندگانی به دست آورد نه از دیوان دیگر شاعران و فرق است بین سخنوری و شعر. سخنور می‌خواهد خواننده و شنونده را به باور یا موضوعی اغرا و ترغیب کند و او را ملزم سازد که بپذیرد و در مثل پذیر دانا بکار بستنی است یا قناعت توانگر کند مرد را یا ره چنان رو که رهروان رفتند. اما شعر ساختن و یا کشف موضوعی تازه است. موضوع و مضمونی که شنیده نشده یا کمتر شنیده شده است. شاعر نه حاکم است که فرمان بدهد، نه معلم است که کسی را ملزم کند. این سخن سعدی را در نظر آورید:

«خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم»

این شعر نیست. خبری به ما می‌دهد مثل اینکه بگویم زمستان در سبیری برف می‌بارد یا درخت خرما در مناطق گرمسیر می‌روید. اما زمانی که همین سعدی می‌نویسد:

«باران چو ستاره‌ام از دیدگان بریخت»

شعر می‌گوید، زیرا ما با شنیدن این گزاره جبه‌گیری نمی‌کنیم که گفته‌ی او صادق است یا کاذب، کلمه ما را به عالم خیال می‌برد، فضایی غم‌انگیز برای ما می‌سازد، همینطور که به خواندن یا شنیدن شعر ادامه می‌دهیم، گستردگی میدان خیال بیشتر می‌شود، عواطف ما تیزتر و حساس‌تر می‌گردد، به‌طوری که ممکن است به گریه بیفتیم و اگر شعر شادمانه بود، تبسم کنیم یا بخندیم. تجربه‌ی شاعر تا حدودی مشابه تجربه‌ی رؤیاست. از این جاست که شاعر مصالح کار خود را فراهم می‌آورد. «او در ژرفنای آن آشفته‌گی که در زیر پوسته‌ی عقلانی این جهان خانه گرفته است غوطه می‌زند و از آن میان نقشی را که به کار نمی‌آمده است و احساسی را که در نیمه‌ی راه بازمانده است بر می‌کشد و بار دیگر به چیزی که آماده است پیوند می‌زند، (توگلد شعر، ۹۲، تهران ۱۳۴۸) در این عرصه هنجار عادی زبان بهم می‌ریزد، و جا برای غیر منتظره‌ها باز می‌شود.

سخن شاعر خبر و حرف و حدیث نیست، کشف و شهود است، به دیده آوردن نادره‌هاست. مولوی می‌گوید: «آفتابی در میان سایه، سایه جایی است که آفتاب نباشد اما برای شاعر خورشید، به گونه‌ای غیر عادی به میان سایه آمده است، سعدی گلنار را چراغی می‌بیند زیر هر برگ در تیرگی سایه‌ی انبوه درخت و حافظ در ظلمت نور می‌بیند و در جام شراب رخ یار را.

بنابراین زمانی که نویسنده‌ی کتاب «و اما بعد...» می‌نویسد:

«دل پریش که گم گشته بود در ظلمات به یمن رهبری حضر عشق پیدا شد»

سخنوری می‌کند و به مکرر کردن حرف‌های قدیمی می‌پردازد.

با این همه نویسنده‌ی کتاب می‌کوشد به گونه‌ای به عرصه‌ی شعر برسد. پیداست که او مردی خوش ذوق و اهل مطایبه. طرفه آن که در میانه‌ی آن همه حرف‌های مشهور و «مسلم» که به هر حال هر آدم سستی در دانستگی دارد و نمی‌تواند آن‌ها را کنار بگذارد، سراینده به مطالبی خلاف عادت می‌رسد و در آنچه «یقینی» و «مسلم» شک می‌کند و در مثل می‌نویسد:

«پیچیده کلافی جهان سر در گم کس را خبری نه از سر است و نه ز دم»

بعد جا پای آدم‌هایی که آمدند و رفتند را نظاره می‌کند و در می‌یابد بسیاری «گوئی که خر آمدند و خر بگذشتند» از نظر او کتاب دهر معماست و هیچ استادی آن را حل نکرده است، گردش ایام کاری جز کشتن مردم ندارد و ز هر طرف که برویم حد زندگانی مرگ است. او نسبت به زندگانی و کار و بار آدمیان بدبین است و هر تعلق خاطری به جز «جنون عشق» را یاوه و بی حاصل می‌بیند پس چه باید کرد؟ این‌جا سراینده به همان راه حل قدیمی بر می‌گردد که:

«ز قید جسم رها شو که جای ماندن نیست»

زندگانی رنج مدام است، دنیا کوچگاه است، آدمی مرغ پر شکسته در قفس است، آمیزش با مردم زیانبار است. حاصل زندگانی جز خستگی راه و دویدن و به منزل نرسیدن

نیست و از این رو باید، بت منفور دنیا را سه طلاقه گفت. حتی خدمت به خلق و بال گردن آدمی می‌شود و آسایش خیالی در دنیا وجود ندارد. سراینده در این زمینه گاه به هزل و طنز می‌گراید و به شوخی با شاعران می‌پردازد از جمله به حافظ پیله می‌کند که چرا سخن از می و عشق و مقارنات آن‌ها به میان می‌آورد و از «بیت‌الحرام خم» و «دردانه در شب تار سفتن» و برتری گردشگاه مصلی بر بهشت سخن می‌گوید. جایی دیگر از صفای دنیای گذشته که دوستی‌ها صفای دیگری داشت، و در دعای عابد شفا بود و خوراک آدمیان را کشاورزان تأمین می‌کردند و صدای عشق همه جا شنیده و نیوشیده می‌شد... حرف می‌زند و با حسرت می‌گوید:

چه شد آن آسیا، شترها کو؟ نکند آن گذشته خوابی بود

نکند آب از آسیا افتاد نکند واقعاً سرابی بود

سراینده در این زمینه بیان‌های متضادی به دست می‌دهد و نکته سنجی‌ها می‌کند و از اعتیاد و نابسامانی‌ها، تخصص‌ها، رفتار نادرست مردم به انتقاد می‌پردازد و از گفته معتادی می‌آورد که:

«ساقی به نور شیر به افروز رنگ ما مطرب بگو که رفت ز کف پالهنک ما»

او حتی به انتقاد از شاعری نیز می‌پردازد و به خود می‌گوید «دست از شاعری بردار و از انتقاد اجتماعی بگذر و:

«بر سر هر کس کلاهی رفت، رفت تو نگهدار کلاه خویش باش»

سراینده در بسیاری از جاها به تقلید استهزایی اشعار شاعران کهن و معاصر می‌پردازد و مانند شیخ ابواسحاق شیرازی «بسحاق اطعمه» اشعار دیگران را با همان وزن و قافیه اما در قالبی طنزآمیز ارائه می‌کند. سعدی گفته بود:

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

ابواسحاق به استهزا می‌گوید:

بامدادان که بود از شب مستیم خمار پیش من جز قدح بورک پر سیر میار

حافظ گفته بود: «ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد»

و سراینده‌ی «و اما بعد...» می‌گوید:

«بخورد قرص و روانه به سوی مجلس شد

نشست و چرت زد و دست وپاش بی‌خس شد

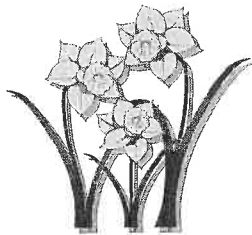
نگار ما که به جایی نرفت و کار نکرد

درآمدش ز گدایی به از مهندس شد»

آنچه از محتوا و قالب اشعار علی‌حکمت به دست می‌آید و این امتیاز در اشعار عامیانه‌ی او به گویش استهبان بیشتر دیده می‌شود، توصیف کارهای آدمیان و وضعیت زادگاه او استهبان است. او هم زیبایی را می‌بیند و توصیف می‌کند و هم زشتی‌ها و بدی‌ها را. از این اشعار پیداست که وی به استهبان و مردم سخت‌کوش آن بسیار دلبسته است. استهبان شهری است کهن که در دامنه‌ی کوهی واقع شده و زمین زراعی کم دارد محصول عمده‌ی آن انجیر و زعفرانست که مردم استهبان با کار و تلاش بسیار در زمین‌هایی کم آب می‌پرورند و از همین راه زندگانی خود را تأمین می‌کنند. انجیر و زعفران استهبان بسیار مرغوب است و طالبان بسیار دارد. سراینده‌ی ذوق‌ورز و خوش‌طبع کتاب «و اما بعد...» هم محصول خاک پاک استهبان است و اکنون با کتابی از شعر و ذوق به سوی ما آینده و لحظاتی با ما هم‌نشینی می‌کند، از عشق و عرفان و رنج و شادی خود و همشهریانش سخن می‌گوید، مطایبه و غزل می‌پردازد و از نکته‌های باریک و نگفته سخن ساز می‌کند.

طعم انجیر شیرین و زعفران معطر استهبان را از کلام او می‌توان دریافت.

امضاء سید عبدالعلی دست‌غیب



از : ماهنامه شهروند ۰ دی ماه ۸۳

«شورای اسلامی شهر استهبان»

با خبر شدیم که فرهیخته گرامی علی حکمت بخشی از اشعار خود را تحت عنوان «و اما بعد...» در یک جلد شکیل و زیبا همراه با دوعدد سی دی منتشر کرده است. استاد گرانقدر سیدجعفر کشفی در ابتدای این کتاب می نویسد :

و اما بعد... را خواندم خواندنی بود و شیرین. نیک معلوم شد که با سوابق چهل و چند ساله دوستی مرتبه بلند هنری و ادبی جناب علی حکمت بر من مجهول مانده نمی دانستم پس از غروب خورشید شمس اصطهباناتی ستاره‌ای فروزان درخشیدن گرفته و مایه مباهات است. آنچه از افول او ملول بودم به طلوع وی مسرور شدم ...

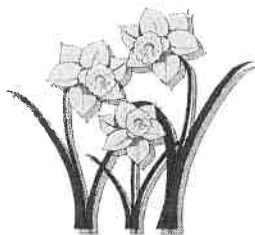
من سروده‌های او را در مجلس بزرگان علم و ادب خواندم با آن لهجه صابناتی «استهباناتی» برایشان آشنا نبود ولی سخت شیفته شدند بی هیچ مجامله این اشعار با خواننده صاحب ذوق رابطه برقرار می کند.

این منجفرنامه و آن تابلوهای هنری که با کلمات ترسیم شده مدارک ذی قیمتی است که برای محققان بسی ارجمند است و امیدوارم دوست عزیز من طبع گوهر زای خویش را باز هم در این زمینه به کار اندازد و روح کاوشگر را در زوایای زندگی مردم خوب و سخت کوش استهبان به جستجو وا دارد تا نکته‌های پر رمز و راز و پوشیده به حلاوت بیان عیان گردد....

شعر علی حکمت بی هیچ تکلفی با هنرها هم آغوش است و این کم حکایتی نیست. زمینه‌های تصویری و نمایشی الحاق درد آشنا که از ژرفای آدمیان پرشکيب و استوار ساحل دل را می لرزاند خنده‌های تلخ هزار معنی و آن چه را نمی توانم بیان کنم مجموعه‌ای فراهم

آورده که پس از نیوشیدن اندیشه‌های دراز می‌طلبد. ضمن تبریک و آرزوی توفیق برای این شاعر فرهیخته شهرمان و امید به انتشار سایر آثار همه شعرای استهبان خواندن این کتاب و بهره گرفتن از اشعار صمیمانه علی حکمت را به همه همشهریان توصیه می‌کنیم.

ماهنامه شهروند * ارگان شورای اسلامی شهرستان استهبان * دیماه ۸۳



بخش چهارم

دیدگاه اداری

و

ارگانها

از : مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس

« آقای عزیز الله خردمند »

قلمرو سبز سته بان

و اما بعد از سالیان، در گستره‌ای بین نی‌ریز و داراب و فسا، شهری واقع در جنوب غربی شیراز، شهری که خلعت سخت کوشی مردمانش انجیر است و زعفران، شهری دیرپا به جا مانده در دشت و کوهسار و شهری که وجه امتیاز اهالیش تقواست و بر بامشان بیرق «الفقر فخری» در اهتزاز و دست نیازشان همه وقت به درگاه بی‌نیاز، «علی حکمت» مکنونات درونی قومی و فرهنگی دیار خود را برای بعدترها با شعر و شعور و آگاهی به هم آمیخته تا سته بان شهرش استهبان باشد.

شیراز دارالشعر شاعران است و حکمت نیز از حوالی همین شهر، شعر در این دیار زاده‌ی احساس و عرق نژادی مردمی است که احساس و هنر و زیبایی لهیپ ناخاموش زندگیشان است.

شعر زیبایی قوه‌ی خیال انسان است. یک صور ذهنی از احساس یا احساسات انسانی که به کلام شکل می‌دهد. این احساس به صناعات کلامی و موسیقی مکنون در کلمات زیبایی می‌بخشد و سبب خیال انگیزی در مخاطب و سوق او به دنیای خیالی و ذهنی می‌شود.

آنجا که زیبایی وجود دارد عشق و طلب هم وجود دارد و تجلی این عشق و طلب در اثر هنری نمایان می‌شود. طلب از درون می‌جوشد و چون به شکل بیرونی خود یعنی کلام می‌رسد؛ اگر برآمده از جان باشد جانمایه دل می‌گیرد و لاجرم مطلوب بر دل خوانندگان می‌نشیند.

حکمت شعر را جوشش درونی و محتوایی احساس می‌داند و سکوت و خاموشی را جدای از این مقوله برای شعر زیاتر و به گزین تر می‌یابد :

شعر باید که از درون جوشد ورنه بی محتوا و معیوب است
 سخنی چون برای گفتن نیست خامشی دل پسند و مطلوب است
 حکمت شعر را در نگاه نخست هنر، و هنر را شراب زندگی، نه نان زندگی بر می شمرد
 و به همین سبب بیهودگی در شعر را بر نمی تابد:

لا جرم یا در درست شعر بگو یا نزن حرف ما و «نیما» را
 به امیدی که بعد از این نبری آبروی گذشته ما را
 در دیگر نگاه او شعر را مولود وضعیت می داند. شعر متولد می شود، نشو و نما می یابد و
 دارای یال و کوپالی می شود تا بتواند به شعری تر و خوش انجامد.
 او شعر را تنها زایش لحظه های سرخوش نمی داند زیرا: «کی شعر خزین زاید، خاطر که
 بود سرخوش». شعر او متولد لحظه های انسانی است. تمام لحظه هایی که با آن زندگی کرده
 ، زندگی می کند و بدان امید دارد.

علی حکمت از وادی آموزش و تربیت و معلمی پا به حیطه شعر گذاشته و چون همیشه
 با این واژه ها زندگی کرده ،هر کلمه و هر سخن بار معنایی و تربیتی خاصی را برایش به
 همراه دارد.

برای نمونه وقتی به باب تربیت می رسد ، «تربیت» را مترادف با «زندگی» می گیرد. یک
 تداوم به هم پیوسته و ارگانیک که همچون زندگی تداوم دارد و در هیچ زمانی نباید از آن
 غفلت ورزید. او با تأکید و تصریح در تأدیب و تهذیب اهمیت این واژه را منعکس می کند:
 چون تربیت مترادف معنای زندگی است باید نکو شناخت تمام مراحلش

بخش های «غم نامه ،سته بان نامه و منجرنامه» سه بخشی است که در آن به دنبال
 ضرورت های حقیقی و گمشده جهان امروز است. توانایی هایی که به مرور زمان رنگ
 می بازند و جانشینانی می یابند که توانمندی های معنوی انسانی را منحل می کند.

فرهنگ برای حکمت یک حقیقت مستقل از گذشته و وابسته به آینده نیست ،بلکه
 تفسیری است بومی و محیطی از لحظات ،مکان ها و افرادی که از گذشته دور تا به امروز با

آنها سخن گفته ،زندگی کرده و گاه در لحظاتی نه چندان گوارا ،نبودشان را در بود سخنانش به یادگار گذاشته است.

او به کشف گذشته بر می آید تا فعالیت هایی را به یاد آورد که باعث تسکین انسانهایی می شود که به قدر مسلم امروز خارج از سخنان و کلمات مانده بر کاغذ کمتر جایی نشانی از آن یافت می شود :

«برای میانسالان و بزرگسالان ،وضعیت فرق می کند ،چرا که آنها بیشتر به گذشته تعلق دارند و خود را با سرعتی که زمانی جوانیشان ایجاب می کرده ،هماهنگ کرده اند و از آن جا که قدرت سازگاری با وضعیت جدید را در خود نمی بینند ،به یاد جوانی خود می افتند.»
زبان ساده معلّمی در اشعار حکمت نشان از دانش و آگاهی و ارتباط صمیمی او با مخاطب دارد. او در اشعارش به دنبال زیبایی های غیر محسوس نیست. دست مخاطبانش را می گیرد . شادی را و غم مردم را ساده به آنها نشان می دهد و این همان رسالت بزرگ شاعر است که زندگی پرملال و گاهی امید بخش پیرامون خویش را بیان کند.

اما هدف او تنها یک انعکاس از عالم خارج و گذشته سپری شده نیست ،بلکه در بسیاری نقاط سایه های حقیق خیال و زندگی را در هم می آمیزد تا ارزش های ویژه ای که در فرهنگ قومی هر قوم باید مانا و ماندگار بماند را حفظ کند.

غم حفظ و ماندگاری واژه های قومی تنها دغدغه حکمت نیست ،رویکرد نگاهی است به هشدار امروز سازمان یونسکو برای نگاهداشت و پاسداشت تمامی واژه هایی که در طول زندگی بشر در مکانی خاص و قومیتی خاص بالیده اند و پرورش یافته اند ،سینه به سینه نگه داشته و منتقل شده اند و امروز نگاهبان آن به حد انگشتان دست تنزل یافته اند و شاید کسانی چون حکمت حافظان بی ادعای این فرهنگ قومی و ملی و ایرانی مردمانی هستند که دل در گرو آیین دارند.

گر چه انسان امروز این تناسبات را به هم ریخته ،اما هنوز در صدد آنست که روح خود را سالم نگاه دارد و انسان هایی قابل ستایش اند که تناسب و توازن و هماهنگی کامل میان

این عناصر را رعایت کنند. عناصری از گذشته که اگر در حال جریان نیابد، نشانی از آن در آینده نخواهیم یافت.

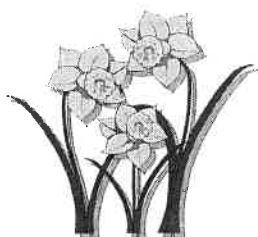
نکته دیگر در اشعار حکمت بیان طنز است. سرگذشتی دیگر از کلام و سخن، زیبایی سرخ که حقایق را در هم می‌پیچد و آنگونه بیان می‌کند که موجبات نگرانی را به همراه دارد و در قالب طنز آمیز، طنین بیانی سخت ژرف و واقع‌نگر است.

به هر صورت، جمع آوری و تألیف مجموعه‌ی «و اما بعد...» حاصل تلاش فردی است که هنوز عاشقانه قلمرو سبز شهرش استهبان را پاس می‌دارد و می‌داند که سلیمان‌های روزگار، بنده نوازتر از آنند که هدیه‌ی موری را نادیده انگارند.

امضاء با احترام و ارادت * عزیزالله خردمند - شیراز تابستان ۸۴

مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس و

دبیر انجمن کتابخانه‌های عمومی استان فارس



از : ریاست اداره اوقاف و امور خیریه استهبان

« آقای علی اکبر فرجی »

برادر بزرگوار جناب آقای حاج علی حکمت

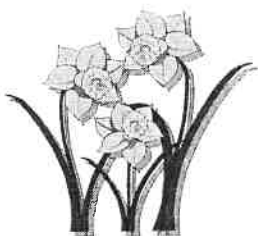
با اهداء سلام

احتراماً ضمن اعلام وصول یک جلد کتاب « و اما بعد... » که حاوی مطالب و اشعاری شیرین و دلنشین بوده و بیانگر تلاش و زحمات چندین ساله آن استاد ارجمند می باشد، بدینوسیله تقدیر و تشکر خود را ابراز نموده و موفقیت روز افزون حضرتعالی را در اعتلای فرهنگ غنی اسلام و شکوفایی منابع و استعداد های فکری و معنوی مردم استهبان از درگاه ایزد متان مسألت می نمایم.

رئیس اداره اوقاف و امور خیریه استهبان

امضاء

علی اکبر فرجی ۸۳/۱۰/۲۳



از : رئیس اداره بهزیستی شهرستان استهبان

« آقای حاج محمد زادسیرجان »

فرهیخته ارزشمند و ادیب بزرگوار دیار ادب پرور و عالم پرور استهبان

جناب آقای حاج علی حکمت

با سلام و تحیات و عرض ادب خالصانه خدمت آن سرور معظم که تمامی محبت‌ها و دوستی‌ها و جاذبه‌ها و همه خصائص تقوی و ادبش از درون انسانیت وی زبانه می‌کشد و جامعه خشک بی‌طراوت و خام را معطر احساسات و تعهدات فرهنگی خویش نموده است. علیهذا، هر جامعه‌ای زنده به فرهنگ خویش است که به آن افتخار می‌ورزد که چنانچه فرهنگ بی‌رنگ یا نابود شود تمدن، اصالت، انسانیت و علم و ادب و ... زیر سؤال خواهد رفت.

پس چه ایثاری و همت والایی و تعهد و تقوایی بالاتر از این که: عزیز و ارجمندمان سرور معظم و ادیب فرزانه‌مان «آقای علی حکمت» صاحب ذوق و فکر و اندیشه والا و گهربار و مقتدای به حافظ و سعدی و مولانا و دیگر سرایندگان شعر و ادب فارسی در زمانهای دور و نزدیک از دیاری که تمدن و فرهنگش و علم و عالم‌پروری آن و صداقت و نیکوکاری و صبوری و سخت‌کوشی و متانت طبع مردمانش زبانزد خاص و عام بوده و هست، فرهنگ دیرینه و ارزشمند و مقدس این دیار کهن را «استهبان» که در دل‌های خاص و عام مردمانش و لابه‌لای خشت‌خانه‌ها و کاشانه‌ها و سنگ‌های بی‌زبان بیابانهایش نهفته است با قدمی استوار و قامتی بلند و پشتکار و همتی عالی و بدور از هر نوع بی‌مسئولیتی احیاء نماید، آنهم با سرمایه شخصی و همتی ستودنی و مصروف داشتن اوقات شریف آن

مروج علم و ادب و فرهنگ و کمال که زینده فردی متقی و متعهد همچون حضرتعالی است.

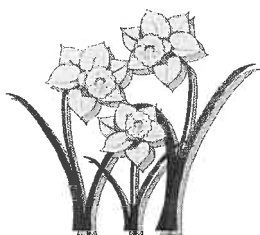
پس بر خود فرض و واجب دانستم از آن ادیب فرزانه و فرهیخته عزیز بدلیل اقدام بسیار ارزشمند در تهیه و تألیف و نشر کتاب ارزشمند و پرمحتوای « و اما بعد... » که با سرمایه شخصی تهیه و بصورت رایگان در اختیار صاحبان فکر و اندیشه و ادب و تعلیم و تربیت و نیز دستانداران علم و مسئولین اجرایی و عموم مردم در سراسر کشور و بعضاً خارج از کشور اهداء نموده‌اید سپاسگزاری نمایم.

وَمِنْ اللَّهِ التَّوْفِيقُ

سرپرست اداره بهزیستی شهرستان استهبان

امضاء

محمد زاد سیرجان ۱۳۸۳/۱۲/۱۱



از : اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان استهبان

اندیشمند معزز جناب آقای حاج علی حکمت ؛ با اهداء سلام

احتراماً به پاس زحمات صادقانه، بی‌شائبه و شبانه روزی حضرت عالی جهت چاپ کتاب «و اما بعد...» در راستای فرهنگ سنتی، فرهنگ عامه‌ی مردم و فرهنگ و هنر انقلاب اسلامی شهرستان جای بسی خرسندی و بالندگی است و به قول مثل مشهور «قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری» بدین وسیله نهایت تقدیر و تشکر به عمل می‌آید. کتاب مذکور کتابی کامل با محتوای اشعار محلی و غزل‌های زیبا و... می‌باشد که CDهای پیوست نیز به ارزش این کار ادبی و هنری می‌افزاید.

کلیه تمدن و فرهنگ‌هایی که در طول تاریخ نسل به نسل انتقال یافته تا به ما رسیده است مرهون زحمات و فداکاری تعداد محدودی از اندیشمندان و متفکران قرون گذشته می‌باشد و تلاش حضرت عالی در خلق این اثر فوق‌العاده ارزشمند، همانند بسیاری از آثار ماندگار گذشته که ما از آن استفاده کرده‌ایم مورد استفاده‌ی آیندگان قرار خواهد گرفت.

ما - مجموعه اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استهبان - مفتخریم که سهم اندکی در تهیه‌ی این کتاب وزین و ماندگار از طریق همکاری در زمینه‌ها و مراحل مختلف تهیه کتاب با حضرت عالی داشته‌ایم.

از بذل عنایتی که در راستای انتقال فرهنگ این مرز و بوم به سایر نقاط کشور، با اهداء کتاب به تعداد ۳۰۰۰ جلد به همراه CDهای ضمیمه که نیمی از آن به کتابخانه‌های عمومی سراسر کشور و مابقی به فرهنگ دوستان و فرهیختگان (شهرستان و سایر نقاط

کشور) پیشکش نموده اید کمال امتنان حاصل است. امید آنکه با تکیه بر خداوند متعال همواره در راستای اعتلای فرهنگ غنی این شهرستان گام برداشته و در همه‌ی امور پیروز و موفق باشید.

وَمِنْ اللَّهِ التَّوْفِيقُ

امضاء رئیس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استهبان - جعفر صادقی فر



از : پژوهشکده معلم استان فارس

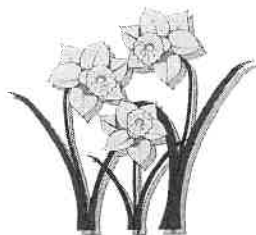
« آقای عبدالعلی رایان »

همکار ارجمند جناب آقای علی حکمت

با سلام و احترام، ضمن اعلام وصول یک جلد کتاب « و اما بعد... » و دو حلقه لوح فشرده ضمیمه آن، از لطف جنابعالی سپاسگزاری نموده و از خداوند متعال برای آن همکار خوش قریحه و معلم فرهیخته آرزوی توفیق روز افزون دارد.

امضاء مستول پژوهشکده معلم فارس

عبدالعلی رایان ۸۳/۱۰/۵



از : دبستان میثم شمس آباد

« صانعی »

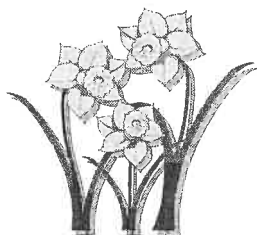
تا شاهد از آن سخن بریزد

آغاز سخن به نام ایزد

روزگار درازی بر سرگذشت فرهنگی مردم شهرستان استهبان گذشته است و این فرهنگ غنی در مسیر پر تلاطم تاریخ فراز و فرودهای بیشماری را سپری کرده و تجارب زیادی را کسب کرده و بر سرمایه‌ی خود افزوده است. این سرمایه کهن باید به آیندگان منتقل شود تا بدانند نیاکان آنها چگونه زیسته‌اند و چگونه تفکر کرده‌اند. کتاب « و اما بعد... » در انتقال اندیشه‌های پیشینیان این شهر به آیندگان و حفظ واژه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و تعبیرات عامیانه که در واقع اساس فرهنگ پربار مردم این سرزمین بوده است مهمترین سند و روشن‌ترین شاهد شکوه فرهنگ مردم این دیار است.

بدیهی است نام پرافتخار شاعری دلسوز که تمام عشق سوزان خود را به وطن خویش وقف کرده است جاوید خواهد بود. حکمت با خلق این اثر خریدار محبت و احترام مردم استهبان نسبت به خود گردید. به حکم سپاس‌گزاری بر خود فریضه می‌دانیم بر کار این شاعر فرهیخته و استاد فرزانه به خاطر خلق اثر هنرمندانه خود و اهدای یک جلد از آن به هر یک از مدارس شهر و روستا و مهمتر از همه کار خدایپسندانه ایشان که چند نسخه از این کتاب را به منظور کمک به معلولین این شهرستان به اداره بهزیستی اهدا نموده‌اند ارج نهیم و از درگاه یزدان پاک برای ایشان آرزوی توفیق و سربلندی و سلامت کنیم.

امضاء مدیر دبستان میثم «شمس آباد» * صانعی



از : دبیرکل دبیرخانه هیأت امناء کتابخانه‌های عمومی کشور

«آقای محمدحسین ملک احمدی»

شماره : ۶/۷۹۵۰

تاریخ : ۱۳۸۴/۵/۲

به نام خداوند جان و خرد

شاعر و ادیب ارجمند جناب آقای علی حکمت

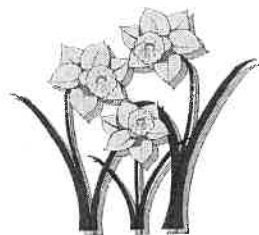
«حد همین است سخندانی و زیبایی را»

کلامی از سرگراف درباره‌ی این اثر، از سلاله‌گان سرزمین سعدی و حافظ نیست اگر در توصیف کتاب به استفاده مناسب از صنایع لفظی و معنوی و بدیع و بیان اشاره کنیم، که این ویژگی‌ها با کاربرد گویش محلی - که به قول صاحب نشات طیب عنبر هر چند که مکرر گردد دلکش‌تر - اثر را بسیار جذاب ساخته است.

بی تردید جامعه کتابخانه‌های عمومی از اینکه آنان را از سر لطف نواخته‌اید، مسرورند. باشد که اهتمام پر ارجتان در اهدای این اثر گرانبایه در یاد و خاطره آنان که رهروان ملک ادبند، پایدار بماند.

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

امضاء محمدحسین ملک احمدی ۸۴/۴/۲۹



از : رئیس دبیرستان و مرکز پیش‌دانشگاهی امام خمینی (ره)

«آقای رسول تواضعی»

استاد گرانقدر و شاعر ارجمند جناب آقای حاج علی حکمت
با سلام و تحیات

بدین وسیله وصول یک جلد کتاب گرانسنگ «و اما بعد...» همراه با دو عدد سی‌دی
جهت کتابخانه دبیرستان مرکز پیش‌دانشگاهی نمونه دولتی امام خمینی (ره) شهرستان استهبان
اعلام می‌دارد.

بی‌شک مساعی خیرخواهانه و خدمات خالصانه و همت والای آن استاد معظم در راه
اعتلای فرهنگ و ادب این مرز و بوم بر هیچ کس پوشیده نیست.
مراتب تقدیر و سپاس همراه با دعای خیر اعضای کادر دفتری، دبیران بزرگوار و
دانش‌آموزان ارجمند این واحد آموزشی را پذیرا باشید.
از خدای بزرگ صحت و سلامت همراه با طول عمر با عزت برای آن استاد ارجمند و
وجود ذی‌جود مسئلت می‌نماید.

امضاء رئیس دبیرستان و مرکز پیش‌دانشگاهی امام خمینی (ره)

رسول تواضعی ۸۴/۱/۱۵



از : ستاد یادواره‌ی سرداران و یانصد شهید شهرستان استهبان

«سرهنگ دوم پاسدار محمد حسین فروتنی»

ابزارهای هنری بی‌شک رساترین، بلیغ‌ترین و کاری‌ترین ابزار ابلاغ و تبلیغ پیام است.

«مقام معظم رهبری»

برادر بزرگوار، جناب آقای حاج علی حکمت

با کمال احترام و اهداء سلام

ضمن اعلام وصول و تشکر از ارسال ۵۱ جلد کتاب «و اما بعد...» جهت خانواده شهدای روحانی و معلم و این ستاد، برای شهری چون استهبان که همواره بر دامنش گل روییده و مردمان بسیاری از دیارش نردبان آسمان را طی نموده و پله‌های رشد و ترقی را به سمت کمال پیموده‌اند، وجود کسانی چون «علی حکمت» درخشش ستاره‌ای است تابنده در این آسمان پاک و باصفا، چرا که او خود از «حدیث قفس» روایت‌ها را دارد، از رنگ زرد مردمانش حکایت‌ها نموده، پینه‌های زحمت را دیده و لمس کرده، محرومان را می‌شناسند، با درد زیسته، الفبای «بابا آب داد» را به شاگردان بسیاری آموخته، با یتیمان و فقرا زندگی کرده است و... پس با این همه ایشان برآستی به تقدس هنر و قلم پی برده، آن گونه که بتواند خالق طنز «مشکل گشا»، «رؤیای تلخ» و... باشد و یا این که در تلاطم‌های بی‌رحمانه‌ی روزگار و ظلم و ستم‌های رفته بر این دیار و یا جوانان «گم کرده راه» از مردمش بخواهد که «آری تو بر نگیں عرض نقش جوهری» و از آنان طلب کند که همواره سربلند و سرافراز بسان سروی آزاد زندگی کنند که: «شیر اگر پیر هم بود شیر است»...

خرم آن کس که در این دفتر پاک از همه عیب

رقم خیر کشید و اثر خیر گذاشت

امضاء

مسئول ستاد یادواره سرداران و پانصد شهید استهبان

سرهنگ دوم پاسدار محمد حسین فروتنی ۸۴/۱/۱۵



از : فرمانداری شهرستان استهبان
« آقای محمد مهدی رضانیا »

فرهیخته ارجمند جناب آقای علی حکمت

با سلام و آرزوی توفیق برای جنابعالی و خانواده محترم لازم میدانم به مصداق حدیث شریف نبوی :

« مَنْ كَمَّ يَشْكُرِ النَّاسَ كَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ » از تألیف کتاب « و اما بعد... » که حاصل تجربیات و اندوخته‌ها و آموخته‌های سالهای طولانی خدمت شما در امر تعلیم و تربیت و فرهنگ شهرستان استهبان میباشد تقدیر و تشکر نمایم. بدون تردید این اثر ارزشمند یادگاری برای نسلهای آینده و افتخاری برای نسل حاضر خواهد بود.

امید است این اثر ماندگار چراغی فرا روی همه کسانی که دل در گرو اعتلای فرهنگ شهرستان دارند قرار گیرد سربلند و پیروز باشید.

امضاء فرماندار شهرستان استهبان

محمد مهدی رضانیا



از : فرمانده حفاظت و اطلاعات وزارت دفاع

« آقای سردار سرتیپ صادق ذوالقدرنیا »

برادر عزیز جناب آقای حکمت

با سلام و سپاس، کتاب ارسالی آن جناب واصل شد، از اینکه به یادمان بودید صمیمانه سپاسگزارم.

و اما بعد را به خوبی تورق و مطالعه کردم و منجفرنامه را خواندم و شنیدم و بار دیگر در فضای صابنات و صابناتی قرار گرفتم، در مغازه مرحوم پدرم نشستم و در خاطرات خود گرم گفتگوی با مشتریان و اهل محل شدم و دست در دست هم کلاسیها رهسپار مدرسه گشتم. گاه نیز سبد به دست به باغ انگور گشناباد در آمدم و از آب زلال چشمه‌اش سیراب گشتم.

راستی قلم شیوایی دارید و صابناتی صابناتی هستید. این اهتمام زیبای شما به حفظ و ثبت لهجه محلی استهبان که با مرور منجفرنامه می‌توان فهمید که با زحمات و گشت و گذارهای فراوان حاصل شده جای بسی سپاس و تشکر دارد و ما را وادار می‌سازد که به وجود شما و امثال شما ببالیم.

دستان مریزاد و قلمتان پُرقوت و نفستان همیشه گرم باد.

و اما، کتاب زیبای شما یک زیبایی کم دارد، آن هم نه یک زیبایی معمولی بلکه خال رخ! یعنی یک جا را ندیده‌اید و نسروده‌اید، آنهم جایی را که همه جاست یعنی شهیدان گرانقدرمان.

هر چند شما را می‌شاسم و می‌دانم که اندر این باب نیز سروده‌هایی دارید اما چه خوش بود که برخی با سبک و سیاق این کتاب مطابقت داده می‌شد و زینت بخش صفحات آن می‌گشت چرا که انگاری کتاب به نوعی معرفی استهبان است و استهبان بی‌شهید را معرفی نشاید.

شاید بفرمائید که بزرگی شهدا خصوصاً علمای شهید اجلّ از سیاق کتاب است. اما این نظر نیز قابل نقد است چرا که :

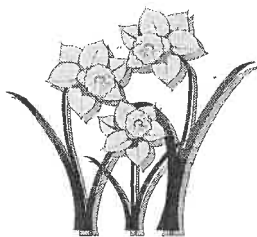
۱- همانگونه که گفتم کتاب به نوعی معرفی فرهنگ استهبان است که خود نیز در مقدمه به این نکته اشارتی دارید.

۲- بخش اول کتاب غیر از لیس کمله شیء اشعار دیگری نیز هستند که در مایه نصیحت و یا تربیت آمده.

۳- اشعار محلی و یا طنز نیز جایگاه خود را دارد و مجموعه سروده شما را به هزلیات مبدل نساخته است.

به هر صورت جا دارد که از دلاور مردان عرصه‌های جهاد و شهادت در همه جا به ویژه آثاری اینچنین یاد شود و نامشان و یادشان زینت بخش آثارمان گردد خصوصاً یاد عالمان شهیدی چون شهید رابع، شهید فقیهی و ... که همه وامدار آنهائیم و رهین قلمها و غیرت و مردانگیشان.

امضاء با سپاس فراوان و احترام مزید- صادق ذوالقدرنیا ۸۳/۱۰/۲۰



از : مدرسه‌ی راهنمایی دخترانه‌ی امام صادق (ع)

« سرکار خانم تمنایی »

با سلام و تحیات

« و اما بعد... » تلاشی است گرانبها جهت شناساندن شهری کوچک با آداب و رسوم خاص خود، دریچه‌ای برای نسلهای آینده .

توفیق جنابعالی را در امور نویسنده‌گی خواستاریم.

امضاء با احترام و تشکر - تمنایی

مدیر مدرسه‌ی راهنمایی دخترانه امام صادق (ع)



از : مدیر آموزش و پرورش شهرستان استهبان

« آقای عبدالکریم رحیمی »

محضر استاد فرزانه جناب آقای علی حکمت

با سلام و احترام

هر در که زنم صاحب آن خانه تویی تو هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو
 بر میکده و دیر که جانانه تویی تو مقصود من از کعبه و بت خانه تویی تو
 عاقل به قوانین خرد راه تو پوید دیوانه برون از همه آیین تو جوید
 تا غنچه بشکفته آن باغ که بوید هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
 بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

«شیخ بهایی»

فرهیخته عزیز: شما که از فرهنگیان پرتلاش و زحمتکش شهرستان استهبان هستید سی سال از خدمت خدایسندانه خویش را در خدمت نوجوانان و جوانان عزیز میهن اسلامی به شغل شریف معلمی پرداخته و فی الحال در زمان فراغت خویش باز هم توان والای خویش را در جهت اعتلای سطح فرهنگ و بینش مردم شریف مصروف نموده اید. آداب و رسوم و فرهنگ شهر خویش را به رشته تحریر درآورده و دسترنج ارزشمند خویش را بدون هیچ چشم داشتی به مراکز فرهنگی کشور اهداء نموده اید و در کمال سخاوت یک نسخه از کتاب ارزشمندتان را به هر یک از مدارس شهرستان استهبان اهداء

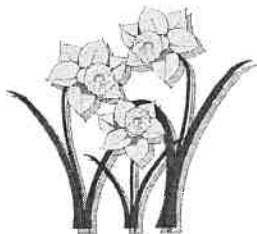
نموده‌اید بر خود فرض می‌دانم که از طرف جامعه فرهنگیان و آموزش و پرورش شهرستان این اقدام شایسته و خداپسندانه را ارج نهاده و از این کار ارزشمندتان سپاسگزاری و قدردانی نمایم.

انشاء الله توشه آخرت شما واقع گردد.

امضاء

مدیر آموزش و پرورش شهرستان استهبان

عبدالکریم رحیمی



از : مشاور حقوقی دبیرکل دیرخانه هیأت امناء کتابخانه‌های عمومی کشور

«آقای محمد عسکری»

برادر ارجمند جناب آقای حکمت

اینجانب از توان ارزیابی تخصصی اثر «و اما بعد» محروم و ناتوانم حتی از تبیین لذتی که با دریافت آن و قرائت بخشهای مختلف و استماع CD اول و قسمتهایی از CD دوم نصیب شده است و همچنان با تداعی هر نکته‌ای از این کار ارزنده بیشتر و بیشتر می‌شود.

البته علاوه بر همه حسنهای اثر ارزنده شما، عشق و علاقه دیرینه به گویشهای محلی و آثار ادبی بطور اعم و گویش شیرازی و قطع نظر از تفاوت‌های جزئی خاص مناطق استان‌ها بطور اخص نیز پیرایه به این دلربایی است. تا آنجا که به یاد دارم تمام اوقات دوران کودکی و نوجوانی‌ام با اشعار بابا طاهر و فایز دشتستانی و و زمزمه آنها در کوچه باغهای شهرستان اسدآباد همدان گذشته است و اولین بار در سال ۱۳۵۳ در اردوی خضر زنده کرمانشاه با قرائت بیاد ماندنی آقای اکبرزاده نامی حلاوت شعر محلی شیراز را با اشعاری از آقای بیژن سمندر چشیدم. این توفیق در سالهای ۵۳ تا ۵۵ رفیق راه و زندگی در غربت بود.

۲ سال سپاهی دانش در روستاهای منطقه ارسباران آذربایجان در بین صدها سپاهی دانش شاغل در آن حوزه فقط یک شیرازی تُپل، خوش‌گو و خوش رفتار وجود داشت که در این ملاقات اتفاقی ما و قرائت این مصرع: «دیشو چغلیت کرد سمندر کاکو سیکو» به عنوان کلید ارتباطی روحی و معنوی از طرف اینجانب، سر ذوق آمد و خوشبختانه معلوم شد اشعار زیادی را در حافظه دارد و از آن به بعد چاشنی تمام ملاقاتهای ما، قرائت اشعار محلی بود. جالب آنکه اولین رشته انتخابی اینجانب برای تحصیل در دانشگاه، از دانشگاه ملی سابق و شهید بهشتی فعلی بود که به دلیل جاماندن از مصاحبه نباید برای ثبت‌نام مراجعه می‌کردم، بنابراین راهی دانشگاه مربوط به دومین انتخابم شدم. شیراز و چنین شد که دو سال از بهترین دوران زندگیم مستغرق در فضای سرشار از عشق، عرفان برادری و

صمیمیت و لطف و صفای استان فارس بودم و سرشته از همانم و صادقانه عرض می‌کنم در این میان تأثیر پذیری‌ام از دوستان عزیز استهباناتی و نیری‌ریزی جایگاه ویژه‌ای دارد. خصوصاً که این دو شهر را بیشتر از نقاط دیگر استان گشته و از لطف و مرحمت اهالی خوششان بهره برده‌ام. اینک خوشحالم که بر دوستان عزیزم، عزیزی فرهیخته و دوست داشتنی اضافه شده است. بدان امید که سر خوشان عشق را نالان نبینیم.

و اما بعد: ۱- در صفحه ۱۲ بجای تأثر به نظر می‌رسد تأثیر درست باشد. و در صفحه ۲۳ سطر چهارم بعد از خاصیت احتمالاً «بر» بجای «در». در صفحه ۲۸ سطر ۱۲ معادل فارسی تایپ مناسب بود.

۲- به نظر می‌رسد پیشگفتار طولانی است، بعضی پاراگرافها خارج از محل مناسب است و بلکه توضیح و ابهامات است. مثل پاراگراف دوم در صفحه ۲۵ که می‌توانست ما قبل اشاره به بخش ششم (ص ۲۳) درج شود و پاراگراف آخر صفحه ۲۴ نیز می‌تواند از مصادیق نکته آخر باشد و نوشتن آن خللی به پیشگفتار وارد نمی‌کند.

۳- در برگ الحاقی برای انجام اصلاحات پیشنهادی در ردیف ۶ حزین لاهیجی درست است و نقطه جیم اضافی است و نیز در ردیف ۷ شماره صفحه «۱۰۲» درست است. در انطباق ابیات CDها با متن چاپی، در ردیف اشعار و ترتیب آنها با هم کم و زیاد شده اشعار CDها نسبت به متن هم نکاتی وجود دارد.

گرچه تمام صفحات هنوز مطالعه نشده، خصوصاً که دوست دارم بار اول به اتکای اندوخته‌های ذهنی از دوران انس و الفت با اهل آن دیار، اشعار را قرائت کنم و بار دوم با CD همخوانی داشته باشم اما به همان مقدارم که توفیق دست داد جداً باید به صبر و حوصله‌ای که چاشنی عشق سرشار آن برادر عزیز و همه یاران شما شده است تا چنین اثری زیبا و ارزشمند و تأثیر گذار پدید آید، صمیمانه تبریک گفت و درود فرستاد.

اصل حمایت از فرهنگهای بومی و خرده فرهنگها، احیاء و تقویت و توسعه آنها امروز مورد توصیه همه فرهیختگان و صاحب نظران علوم اجتماعی و انسانی است نه از آن رو که

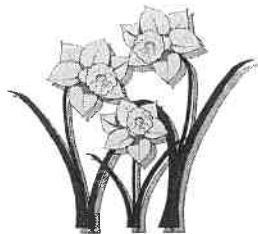
استعمارگران و استعمار پیشگان و متفکران وابسته به ایشان در قله تکامل رفتاری خود بدان دست یافته‌اند بلکه در مسیر یکسان سازی زبان و رفتار جوامع بشری به بن‌بست دلمردگی و افسردگی و تالاب‌های متعفن رکود و سکون فرهنگی رسیدند . و دریافتند که منشاء و مبداء خلاقیت و نوآوری و نشاط و پویایی جوامع بشری همان خرده فرهنگها و تنوع آنهاست و از این جهت کار شما کاری است ارزنده و در خور تقدیر . منتها تمام کننده این اثر ابتکار و نوآوری در ارائه CD برای آشنایی مخاطب با قرائت درست و در نتیجه لذت بردن از همه ظرایف و لطایف آن است .

دست مریزاد و خدا قوت .

واقعاً صابونات جی خوشیه چونکه هم عاشق و هم عاقل داره.

در پایان این نکته را هم نمی‌توانم انکار کنم که در مجموع از شعر اسیر محنت خوشم نیامد و احساس خوبی نداشتم . ای کاش حذف شود .

امضاء یا علی مدد - حق یارتان باد * محمد عسگری



از : معاون محترم سازمان آموزش و پرورش خراسان رضوی

« آقای حاج محمدرضا باستان »

قافیه سنجان چو عَلم برکشند گنج دو عالم به قلم در کشند
«نظامی»

همکار فرهیخته و شاعر گرانقدر جناب آقای علی حکمت

سلام علیکم ، اقدام ارزشمند جنابعالی در جمع آوری و تدوین کتاب : « و اما بعد... » موجبات شادمانی اصحاب ذوق و ادب را فراهم نمود.

توجه به فرهنگ‌های بومی و محلی و اصطلاحات رایج در میان هر قوم و ملتی یکی از ارکان مهم زبان و ادبیات آن قوم و نموداری از علاقه ، قریحه و صفات روحی ، اخلاقی ، افکار ، تصورات و آداب آن دیار بشمار می آید.

ذوق ادبی شما توأم با شناخت عمیق از فرهنگ و زبان اصیل و بومی در ابیاتی با گویش محلی ، معجونی ماندگار پدید آورده است که نرم افزار صوتی آن را تکمیل نموده است. اشعاری که از زبان مردم بی نام و نشان ولی با ذوق و شوخ طبع و نکته بین بیان شده است و در عین سادگی و کوتاهی ، روان و لطیف می باشند و در آنها جذآییتی وجود دارد که بر دل می نشیند.

بدینوسیله موفقیت جنابعالی را در انتشار این اثر ماندگار تبریک و تهنیت گفته و از تلاش های مجدانه شما تقدیر و تشکر می نمایم.

امید است با معاضدت اهالی فاضل ، دانشمند و فرهنگ دوست استهبان در استمرار آن همت گمارید و با افزودن سایر عبارات ، اصطلاحات و امثال متداول محلی ، از این

گوهرهای گرانبها که بخش مهمی از میراث ملی و محلی ما را تشکیل می‌دهد مجموعه‌های بعدی را تألیف نمائید.

سعادت، سلامت و بهروزی شما را از درگاه ایزد منان مسئلت دارم.

باستان

امضاء

معاون آموزش و پرورش عمومی سازمان آموزش و پرورش خراسان رضوی



از : معاون فرمانداری استهبان

« آقای سید بهنام خادم »

نامه شماره : ۶۸۵۱/۱۱

تاریخ : ۱۳۸۳/۱۲/۱۱

باسمه تعالی

برادر ارجمند جناب آقای حاج علی حکمت

با سلام و احترام

به استحضار میرساند تعداد ۴۵ جلد کتاب « و اما بعد... » به انضمام سی دی های مربوطه بین ادارات این شهرستان طی نامه ی شماره ی ۵۷۵۹/۱۱ مورخ ۸۳/۱۰/۱۳ توزیع گردید.
ضمن تشکر مجدد، توفیق روز افزون شما را در راه اعتلای فرهنگ این مرز و بوم از خداوند مَنان خواستارم.

معاون فرمانداری استهبان

امضاء

سید بهنام خادم



از : مسئول محترم نمایندگی آموزش و پرورش بخش رونیز استهبان
« آقای علی محمد زارع »

برادر بزرگوار جناب آقای استاد حاج علی حکمت

با سلام و تحیات

با احترام : ضمن عرض تسلیت به خاطر فاجعه جانگداز ترور ناجوانمردانه فرزند بزرگوارتان آقای مهندس حاج حمید رضا حکمت به حضور حضرت تعالی و آرزوی صبر جمیل و جزیل برای همه بازماندگان .

اثر ارزشمند و جاودانه جنابعالی مورد مطالعه قرار گرفت و اگر شامل این بیت شعر نباشم که می‌فرماید :

چون نیست دیده‌ی سخن بینت عار می‌آیدم ز تحسینت
از نظر اینجانب اثری است که فرهنگ قدیم و جدید شهر را زنده می‌دارد و کاری است آموزشی و تربیتی در همه زمینه‌ها ، چه تربیت فرزندان ، رعایت تنظیم خانواده و نوع نگرش انسانهای عوام به خدا و قیامت . اثری است که مؤثر را جاودانه خواهد کرد .

علی محمد زارع

امضاء

مسئول نمایندگی آموزش و پرورش بخش رونیز



از : مسئول نهضت سواد آموزی استهبان

« آقای محمد رنجبر »

محضر مبارک استاد ارجمند جناب آقای حاج علی حکمت

با اهداء سلام و دعای خیر؛ احتراماً یک جلد کتاب مجموعه شعر و دو عدد سی دی که نتیجه تلاش و زحمات شبانه روزی حضرت عالی و عزیزانی که مشوق شما بودند تا آثار و سروده های شما تا ابد در کتابخانه ها و منازل مسئولین به یادگار بماند و مورد بهره برداری قرار گیرد و همچنین نسلهای آینده از استفاده نمایند واصل گردید.

و اما این ودیعه گرانبها زمانی به دستم رسید که شهر ما شاهد اتفاق بس ناگوار و باور نکردنی که همه را متحیر و متأثر گرداند و موجب غم و اندوه فراوان همه فرهنگیان گردید این مصیبت عظیم را خدمت شما و خانواده محترم تسلیت عرض نموده و برای آن عزیز از دست رفته رحمت واسعه الهی و برای شما نیز از خداوند بزرگ صبر جمیل خواهانم.

استاد عزیز وصف خوبی ها و خدمات شما را حتی از دوران قبل از انقلاب در روستای سهل آباد خیر از اهالی شنیده ام که از بزرگسالانی که در کلاسهای شبانه به عنوان شاگرد از شما درس می گرفتند که در امر به کارهای خوب و احکام شرعی نیز فروگذاری نمی کردند.

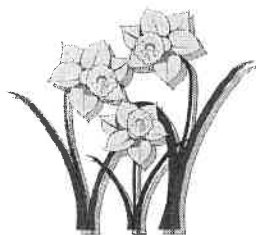
خاطرات شاگردی خودم را در دوران ضمن خدمت فرهنگیان که استاد ادبیات بودید و شعر می سرودید از وصف چشمه و سنگ که چه زیبا تفسیر می نمودید از یاد نبرده ام مایه بسیار افتخار برای شهروندان استهبانی است که شاعری ارزشمند، مومن و صبور تحویل جامعه اسلامی داده است و به ثبت رساندن این آثار ارزشمند ضروری بوده و مشوقی خواهد بود برای روشنفکران دیگری که خود را به میدان علم و عمل و دانش آورند و سوابقی را از

خود به جای گذارند. در پایان با توجه به صبر و شکیبایی که از شما سراغ دارم تقاضا دارم که خانواده محترم را نیز به صبر و استقامت نیز دعوت فرمائید.

محمد رنجبر

امضاء

مسئول نهضت سوادآموزی استهبان ۸۳/۱۱/۲۱



بخش پنجم

دیدگاه سایر بزرگان

ره‌نظر

از: آقای حسین آزاده

« شاعر توانمند شیراز »

دوست عزیز و شاعر گرامی جناب آقای علی آقا حکمت

سلام علیکم

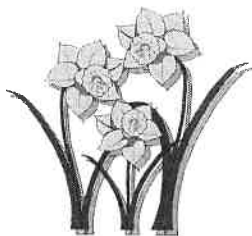
و اما بعد... سه بار سعی کردم تلفنی سلام و تبریک بگویم و از این که کمترین را با معرفی استاد جمالی در ردیف اعداد قرار داده‌اید اظهار کوچکی کنم که میسر نشد. تأخیر در ارسال نامه به این دلیل بود که می‌خواستم با دقت همه مندرجات کتاب را زیر میکروسکوپ نقد دیده و همان گونه که خود خواسته‌اید نقاط قوت و ضعف را معروض دارم.

اگر کسی تنها از نقاط قوت تعریف کرد (غیر از مقدمه نویسان که مقدمه جای انتقاد نیست) یا چیزی از شعر دریافت نکرده یا از بیان ضعف، شرم یا وقت کافی برای مطالعه نداشته که در هر حال به سراینده ستم روا داشته است. می‌خواستم شرح کاملی از آنچه دریافت کرده‌ام در برگی تقدیم کنم و یقین دارم که شما با شامه قوی از این مجمل حدیث مفصل را خواهید خواند.

طبع بلند، شعر پر مغز، خط و عکس‌ها زیبا. اگر چیزی جز منجفر نامه در این کتاب نبود، ارزش این همه خرج و زحمت را داشت. چه رسد به این که در عمق این دریا گوهرهایی لابلای سخره‌های مرجانی نهفته و غواص اهل فن، آنها را خواهد یافت. ضعف این است که همه به دلیل عادت به دریافت‌های کامپیوتری، وقت غواصی ندارند تا از شراب کشف‌های شاعرانه‌ای که در قسمت‌های اول (واقعیت نامه، غم نامه و عشاق نامه) موجود و لابلای اصطلاحات نیمه نو پنهان است، مست شوند. سته‌بان نامه و عکس‌هایی از طبیعت زیبای

نجف کوچک با اضافه شدن آداب و رسوم منطقه به نظم یا نثر می توانست یک کتاب جداگانه باشد و در ردیف آثار فرهنگ مردم قرار گیرد.

امضاء با احترام و تشکر - حسین آزاده * ۱۳۸۴/۱/۸



از : آقای حبیب‌الله ابراهیم پور

« مدیر محترم آموزش و پرورش شهرستان نیریز »

هیچ کار از سعی ما چون کوهکن صورت نیست

وقت آن کس خوش کز او آثار می‌ماند به جا

برادر ارجمند و دوست گرامی جناب آقای علی حکمت

با سلام و احترام و ادای سپاس فراوان ، کتابی که حاصل زحمات و تلاش‌های حضرت عالی و حاوی مطالب و اشعار بسیار ارزنده و مفید می‌باشد واصل گردید بر خود فرض می‌دانم که از عنایت و بذل توجه آن جناب در زمینه معرفی فرهنگ بومی استهبان و مردم متدین آن دیار صمیمانه تقدیر و تشکر نمایم ، توفیق روز افزون حضرت عالی را از درگاه ایزدمنان خواهانیم .

امضاء

حبیب‌الله ابراهیم پور

مدیر آموزش و پرورش شهرستان نیریز



از : آقای محمد مهدی ابراهیم پور

« مدیر اسبق آموزش و پرورش استهبان »

استاد محترم جناب آقای حاج علی حکمت ؛ سلام علیکم
احتراماً ضمن اظهار تشکر بدینوسیله وصول یک جلد کتاب مجموعه شعر به همراه دو
عدد دیسکت را اعلام میدارد .

سروده‌ها و اشعار بسیار زیبا و دلنشین جنابعالی را دیدیم و شنیدیم و لذت بردیم .
زحمات و تلاشهای جنابعالی و همکارانتان در تهیه و تنظیم این مجموعه نفیس قابل
ستایش است .

هدیه بسیار با ارزش جنابعالی به کتابخانه شخصی ام موجب مباهات و افتخار برای
اینجانب می باشد زیرا این هدیه اثری گرانمایه و به یادگار ماندنی و فراموش نشدنی از یک
معلم فرهیخته و استادی هنرمند و با ذوق و سلیقه می باشد .
امید است همواره موفق و مؤید باشید .

امضاء با تشکر مجدد برادر شما * محمد مهدی ابراهیم پور ۸۳/۱۲/۱



از : آقای احمد استوار

« بازنشسته آموزش و پرورش شهرستان استهبان »

فرهیخته شاعر گرانمایه و طنز سرای پارسی جناب آقای علی حکمت

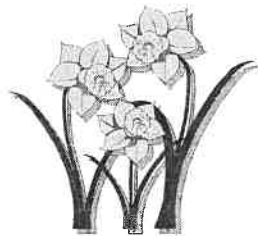
با سلام و احترام

ضمن سپاس و اعتذار، اثر جاودان جنابعالی که به اهداء آن مفتخرم فرمودید مطالعه نمودم، در آن زمان که قصد اداء تشکر داشتم بناگه دست تقدیر روزگار گرانمایه فرزند برومندتان که لحظه لحظه وجودش حاصل خرمن زندگیتان بود از شما گرفت و جامعه فرهنگی را سوگوار نمود.

به هر حال ضمن عرض تسلیت بمناسبت این رویداد به شما و دیگر اعضاء خانواده، از آنکه با اثر ماندگار و طنز گونه خود فرهنگ پارسی و فولکلور استهبان را غنا بخشیده اید، سعی بلیغ جنابعالی را ارج می نهم و اندیشه والای شما را پیوسته بر چگاد معنویت آرزو می کنم.

باشد که فرهنگ استهبان و نگرندگان به سنن و آداب نیاکان شاهد درخشندگی فرهیختگانی چون جنابعالی در آسمان ادب ایران باشند.

امضاء - ارادتمند - احمد استوار



از : آقای محمد اسدیان

« دبیر بازنشسته آموزش و پرورش استهبان »

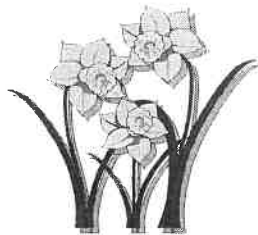
جناب آقای علی حکمت ، سلام علیکم

ارزش وجودی هر انسانی به تأثیر وجودی او بستگی دارد . ذوق سلیم و خامه‌ی سحر آمیز شما در سرودن اشعار به خصوص اثر طنز آمیز و آموزنده‌ی جنابعالی که گویای فرهنگ اصیل نیاکان ما با همه‌ی افزونی‌ها و کاستی‌ها است یادآور سنت‌های جاری و ساری ایام گذشته است که تحسین هر خواننده را بر می‌انگیزد و زخمه‌ی آن کتاب را چون شربت گوارایی نوش جان می‌کند .

امتنان و تشکر اینجانب را پذیرا باشید .

محمد اسدیان - شیراز

امضاء



از : آقای حاج اعتمادی

« مدیریت محترم لیتوگرافی اعتماد قم »

برادر عزیز و دانشمند گرامی جناب آقای حکمت

سلام علیکم . نامه پر مهر و محبت حضرتعالی به همراه کتاب جالب « و اما بعد... » به اینجانب واصل گردید ، کمال امتنان و تشکر را دارم .

روزی که نسخه اصلی کتاب به همراه طرح ها و تصاویر آن برای چاپ به دست حقیر رسید ، جذآیت و هنر فراوانی که در این کتاب به کار رفته بود ، مرا شیفته ذوق سلیم و نکته پرداز مؤلف ادیب و گرانقدر گردانید ، و در مکالمات تلفنی فیما بین که در مورد کتاب داشتیم ، صدای گرم و پر از لطف شما ، ارادت قلبی ام را دو چندان نمود . صادقانه اذعان می دارم کاری را که انجام داده اید بحق کم نظیر بوده است و خدا را شاگردم که این افتخار نصیب شد تا بتوانم نسبت به امور چاپ و لیتوگرافی آن سهمی باشم و از نظم و انضباط حضرتعالی در اداره امورم بهره ی فراوانی ببرم .

در پایان از خداوند متعال برای آن عزیز آرزوی توفیق بیش از پیش و سلامتی دارم و امیدوارم روزی توفیق زیارتان نصیبم گردد .

امضاء با تشکر و احترام - اعتمادی ۸۳/۹/۱۷ - قم



از : آقای ابراهیم افتخاری «با اندکی تلخیص»
 « دبیر بازنشسته آموزشی و پرورش استهبان و گوینده اشعار منجفرنامه »

خدمت دوست گرانمایه و ادیب فرزانه جناب آقای حاج علی حکمت

ضمن سلام و احوال پرسى سالى ديگر را با هزاران آرزو پشت سر گذاشته و در سال جديد، بهارى ديگر از فصول زندگى را از دست ميدهيم....

بيشتر از ۲۰ سال است كه با اشعار شما آشنايى دارم و هر روز در محفلى يا جلسه‌اى زمزمه ميكنم آشنايى من با شما كه از بدو توگلد سابقه دارد ولى از همان آغاز كه با اشعار شما آشنا شدم و تا بعد از چاپ كتاب ارزشمند «و اما بعد...» سعى كردم كه ايرادات جبهه گيرى انتقادات بعضى از دوستان را پذيرم و صادقانه با شما در ميان بگذارم اگر ايرادى وارد است آنرا پذيرم و در برطرف كردن آن بكوشيم اگر اعتراضى است چرا در مقام احقاق حق برنيايم.

خوشبختانه كتاب «و اما بعد...» نه با پيام بازرگانى و نه با تبليغات آنچنانى چاپ گرديده، حتى اگر سوداى معامله داشتى ميتوانستى هزينه آنرا تأمين كنى خدا را شكر كه بدون وابستگى به هيچ نهاد يا ارگانى اين اثر زيبا را در اختيار دوستان داخل و خارج قرار داديد، زهى سعادت و اما بعد، دلنشين شدن كلام با نامه، در گرو جمله‌پردازى نيست ممكن است در يك جمله از زيباترين واژه‌ها كمك گرفته باشيم اما به دل مخاطب ننشيند در مقابل جمله‌اى ساده دور از لغات سنگين و قلمبه با واژه‌هاى ابتدائى خواننده را تحت تاثير قرار دهد.

سادگى كلام از سادگى دل خبر ميدهد اين است كه اگر در آينده تصميم به پخش كتاب و تاليفات ديگرى داريد سعى كنيد از الفاظ و لغات ته‌مانده از زبان عربى استفاده

نکنید و اگر واژه‌ی همانند آن در فرهنگستان زبان فارسی موجود است جایگزین کنید چرا که مگر نه شما زنده کننده زبان اباء و اجدادی ما هستید. مثلاً «فارالتور» که شما در شعر آورده‌اید بدون اینکه معنی آنرا در ذیل شعر بنویسید این برای خواننده مشکل است که رجوع کند به قرآن و با معانی آن در کتاب لغت عربی.

و اما جنگل سبز شما که شعری است بسیار زیبا و مورد پسند اینجانب که بیشتر از فلسفه سخن به میان آمده انسان را امیدوار می‌کند که هرچه پیش آمد خوش آمد و در مواقعی که به فکر فرو می‌برد باید چنین باشد در مورد اشعاری که در طول این مدت بصورت نوار در دست همه دوستان، آشنایان رسید بگویم که صدیاد، یاد همان منجفر اقلأ در تشییع پدر و مادرشان شرکت میکردند همان نسل قدیم که تربیت شده همان دوران هستند اقلأ انصاف دارند و به پدر و مادر احترام میگذارند ولی بچه‌های امروزی ابدأ اعتنا نمی‌کنند که کی بزرگتر است، کی کوچکتر... .

پر گویی کردم و قصدم چنین نبود که از آب در آمد.

امضاء به امید روزگاری بهتر و بقول شما همان زندگی قدیمی

والسلام - ابراهیم افتخاری



از : آقای محمد جعفر افتخاری

« دبیر هنر آموزش و پرورش استهبان »

شاعران وارث نور و خرد و خرمیند

و اما شعر «شعر محصول لحظات بی تابی انسان است هنگامی که در پرتو شعور نبوت قرار می گیرد» (م-امید)

پس ای رسول شهر ما بر تو سلام
با ما بگو که ستم چیست و ستمگر کیست ؟ _ عدل چیست و عادل کیست ؟ با ما بگو که
عشق چیست و عاشق کیست ؟ _ با ما بگو تا یکدیگر را دوست بداریم با ما بگو چون تو
می بینی و ما با نگاهی می گذریم.
تو می بینی حرکت را ، عشق را ، دوستی را ، رنگ ، نور ، سایه را تو می بینی آنچه هست و
ما نگاه می کنیم.

تو با دیدنت و در قالب شعر گفتنت می توانی حتی یک خشت از بنای جامعه ای بگذری
که در فکر توست. جامعه ای که در آن نه ستمی است و نه ستمگری ، تنها عشق است و
دوستی ، دوست داشتن یکدیگر این بزرگترین کار شاعر است که در اولین کتابت دیدم و
خواندم.

«و اما بعد...»

اگر چه رستم از شاهنامه زندگیت رفت و تو چند روزه همین چند روزه پیر شدی به قدر
چند هزاره.

اما با سعه ای صدری که خداوند در وجودت قرار داده با این غم غمگین بساز و بدان که
همه جوانان دوست دار تو و فرزند تواند و منتظر پیام پدران هات.

پس تو که آینه بدست در مقابل شهرت مردمش، کشورت و جهان ایستاده‌ای با ما بگو
آنچه می‌بینی تا به یاری آن حقایق را دریابیم و دنیایی از عشق و دوستی و خوبی بسازیم.
در خاتمه گر چه «شمس بزرگ اصطهباناتی» غروبی ابدی کرده است ولی تو آسمان
ستاره‌ای هستی که با طلوع خود توانسته‌ای یک آسمان را غرق در ستاره کنی.

« وسیع باش و تنها و سربه زیر و سخت »

محمد جعفر افتخاری ۸۴/۲/۸

امضاء



از : آقای مرتضی اکبری فرد
« دبیر ادبیات آموزش و پرورش استهبان »

به نام خدا

اکنون کتاب « و اما بعد... » پیش روی من است و اشعاری را که پیش از این بسیاری از آنها را خوانده یا از ضبط صوت شنیده‌ام دوباره مرور می‌کنم و باز برایم لذت بخش است و این، دلیل هنرمندانه بودن این اشعار است.

در این دوران که فرستنده‌های ماهواره‌ای و شبکه‌های اینترنتی تا اندرونی خانه‌ها نفوذ کرده است و غالباً به تبلیغ فرهنگ‌های بیگانه می‌پردازند، بازگشت به خویشتن و از فرهنگ خود سخن گفتن کاری در خور ستایش است که خوشبختانه شما خوب از عهده‌ی آن برآمده‌اید.

علاوه بر آن که سادگی و روانی کلام را با بلاغت فنون ادبی توأم ساخته‌اید، دردها و رنج‌های مردم به ویژه هم نسلان خود را با زبان طنز بیان نموده‌اید و همین دلیل ماندگاری این اشعار است.

طنز شما شیوا و در عین حال مؤدبانه است. در سراسر همه اشعار طنزآمیزتان یک کلام غیر مؤدبانه یا سخنی که از شرم نتوان در جمع مطرح کرد، دیده نمی‌شود و این بر خوبی‌های این اثر می‌افزاید.

منجفرنامه یادآور خاطرات گذشته ماست، چرا که همان گونه دیگران نیز یادآور شده‌اند تجربه کرده‌ایم و خلاصه آنچه در همه کتاب آمده است نشانه‌ای از عشق را در دل شما می‌بینم چنانکه خود گفته‌اید:

روزی که ناگهان بشنیدم صلاّی عشق شد ماندگار در دل من ردّ پای عشق
والسّلام ، به امید توفیق روز افزون شما در به وجود آوردن آثار دیگر.
امضاء مرتضی اکبری فرد



از : آقای دکتر مسعود امینی

« نماینده‌ی محترم مردم‌نیز و استهبان در مجلس شورای اسلامی »

شماره : ۶۰۴/۳۲ ت

تاریخ : ۸۳/۹/۲۸

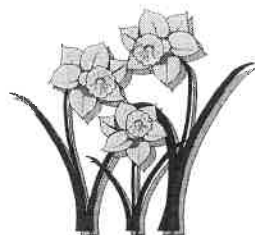
فرهنگی فرهیخته جناب آقای علی حکمت

با سلام و احترام

کتاب ارسالی حضرت‌عالی «و اما بعد...» رسید و باعث سرور شد بویژه که بدینوسیله فرهنگ شهر نجف کوچک ماندگار شده است برای صاحبان اصلی این فرهنگ (مردان و زنان سرافراز استهبانی) و برای شما عزیز ادیب آرزوی عزت و سرافرازی دارم.

امضاء با سپاس فراوان - مسعود امینی

نماینده مردم‌نیز و استهبان در مجلس شورای اسلامی ۸۳/۹/۲۸



از : آقای دکتر علی اصغر انصافی

« عضو هیئت علمی و رئیس دانشگاه اصفهان »

جناب آقای حکمت ، سرور گرامی

حقیقتاً در فکر تهیه نامه‌ای جهت حضرتعالی بودم که خبر بسیار تأسف بار فقدان فرزند دلبندتان از طریق آقای مهندس تابعی سخت بنده را متأثر نمود . این مصیبت عظمی را خدمت حضرتعالی ، همسر گرامیتان و خانواده محترم تسلیت عرض نموده و از خداوند منان صبر بی پایان را طلب می کنم . در این قضای گرفته و متأثر سخت است که بتوانم با تمام وجود و از در شادی لطف حضرتعالی به بنده و به خطه فارس هر آنچه در دل دارم بیان نمایم . «تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد»

بنده خود را کوچکتر از آن میدانم که بتوانم در برابر این همه زحمات و کوشش عیب جوئی نمایم . همین که بعد از مرحوم شمس بزرگ ، فردی فرهیخته از آن سرزمین شجاعت و شهامت بیان درد و رنجهای مردمی را داشته باشد شایسته تقدیر و گرامی داشت است . راستی چه حقایقی که در قالب زیبای شعر بیان نموده‌اید . نمی دانم این وطن چه دستان بی‌نمکی دارد که همه گفته‌های زیبای حضرتعالی را مقبول می افتد اما بر سر «چه کنم» دچار شده‌اند .

در آخر دوباره از خداوند منان آرزوی سلامتی برای شما و خانواده عزیزتان می نمایم.

امضاء با احترام - دکتر علی اصغر انصافی * دانشگاه صنعتی اصفهان ۸۳/۱۰/۲۲



از : آقای دکتر محمود بحر العلوم

«استاد دانشگاه فردوسی مشهد»

به نام خدا

از زیر سایه‌ی علی ابن موسی (ع) از جوار پاسدار زبان پارسی

خدمت شما آقای علی حکمت ؛ سلام

از این که به یادم افتادید و از ظنّ خود با من یار شدید و از کوی خویش در ایام نوروزی
 برایم اما بعد... فرستادید بسیار شادمان شدم. ولی بر حسب اتفاق این هدیه را به نا اهلش اهدا
 کرده‌اید. خدا شاهد است که اهل شعر و ادب نیستم و آشنایان می‌دانند که از شم و شامه‌ی
 هنری بهره نبرده‌ام. در ضمن دل و دماغ چندانی ندارم و مشمول عنوانی که نامه‌ی آذر ۸۳ را
 با آن شروع کرده‌اید، نیز نیستم. کتابخانه‌ای هم ندارم که زینت آن باشد. شرعاً نیز اجازه
 فروش از من سلب شده است و به فرض مجاز بودن به فروش، ارزش آن را نمی‌دانم. دست
 و دل باز هم نیستم که آن را ببخشم. شیرینی هم که نمی‌توان پس فرستاد و از این گذشته
 شما نیز بزرگوarter از آن هستید که هدیه‌تان را که لابلا‌ی آن «حکایت دل را خوش ادا
 کرده‌اید» باز پس گیرید. به ناچار باید چاره‌ای اندیشید تا بتوان از این نسیم «باد» نوروزی
 مدد گرفت و چراغ بی فروغ دل را برافروخت و دماغ گرفته را بخور داد تا شمیم بیدمشک
 اسرّخ را احساس کرد و به فرض محال- برخلاف ملخ و کرم ابریشم که اولی نجویده و
 دومی با تنیدن پيله به دور خود، از مشاهده باز می‌ماند- مانند زنبور عسل از عطر این
 بیدمشک باید مکید و الهام گرفت و سپس با عسل آن، کام را شیرین کرد. به هر حال سعی
 می‌کنم قبل از این که با پیراهن آبی رنگ برادرم در جشنی شرکت کنم، آن را زیر دماغ
 نحیفم نگه دارم و در حد توان استشمام کنم و سپس بدون هیچ آداب و ترتیبی و در عین
 محروم بودن از واژه‌های در خور گشادن دل تنگ، زبان باز کنم و با تلاش بازتاب این

استشمام را بلغور کنم تا از این رهگذر هم ولایتی بودم را محک بزیند و از درون، احوال را جویا شوید و به تأثیر اما بعد... پی ببرید؛ «غرض این است و گرنه دل و جان این همه نیست». پیشاپیش از زبان عمو پورنگ، عموی بچه‌ها، اقرار می‌کنم:

چپ چپ، راس راس	استهبان وطن ماست
کوه و دشت و صحرایش	سرسبز و پاک و زیباست
آن هم به شرطی که:	چپ چپ، راس راس
و اما شدیدتر آن که:	باران بیارد بر آن!

در اوایل جوانی دوستی داشتم که تهیدستی را از زادگاهش، گناوه، به ارث برده بود و با آن هم آغوشی داشت و دنیا را چهار طلاقه کرده بود و از محلل هم کاری ساخته نبود و تنها وسیله پخت و پز و گرم کردن اتاق محقرش یک والور رنگ و لعاب تکیده بود و هر گاه به او می‌گفتم آب اصطهبانات اشتها آور است، می‌گفت اشتهای زیاد با قناعت و نداری سر سازگاری ندارد. گاه گاهی برایش وصف چیزهای اصطهبانات می‌کردم، مثلاً به او می‌گفتم زعفران اصطهبانات از زعفران قائنات مرغوب‌تر و به همین دلیل در بازار چند درصدی گرانتر است، یا این که خیار و گلایی اصطهبانات علی‌رغم ظاهرشان بسیار خوش طعم و معطرند. و یا غذاهای جور واجورش خوشمزه و چنین و چنان است. ولی هرگاه احياناً غذاهایی از خانواده کلاجوش و یا از قبیل آب باقلا و آب شملیه را عملاً تجربه می‌کرد، با لحنی بامزه گس خطاب به من می‌گفت: «تو خیلی شوینیست هستی». از قضای روزگار کلاجوش ماست به ذائقه‌اش خوش افتاد و با وضعیت معیشتی‌اش موافق و آن را «ماستیت» (تقریباً بر وزن ماهیت) لقب داد.

در همان لحظه‌ای که به دستم رسید، با ولع آن را ورنانداز کردم، کمی «هش» شدم و با غفلت از نکته اصلی و خطبه‌های نهج‌البلاغه اما بعد...های متوالی را «Cloze Test» پنداشتم و با دیدن سه نقطه مربع مانند طلایی، جمله سه کلمه‌ای زندگی شیرین می‌شود به ذهنم آمد و امیدی پیدا کردم. لحظه بعد سری‌های ریاضی برایم تداعی شد که در آن سه نقطه به

معنای نامتناهی است. ولی بعد که جسته و گریخته ادامه دادم اما بعد... سخت مرا به ... اما قبل برد و گفته‌های ریز و درشت آن صور اسرافیل خاطراتم شد. درست مثل این که زمان به عقب بازگشته و در چند آن فشرده شده باشد، گذشته‌های ذریبط در ظرف همین زمان کوتاه به خاطرم خطور کرد. و حیفم می‌آید که «صد یک» آن‌ها را برایتان بازگو نکنم.

به یاد قباله‌هایی افتادم که با اما بعد... شروع می‌شدند و به تبع از سندهای سربی محکم‌تر و از حقانیت بیشتری برخوردار بودند. به یادم آمد که وقتی شاخه قطور و تنومندی از بدنه چنار آب بخش جدا می‌شد به سمت هر محله‌ای که فرود می‌آمد، با افتادن بزرگی از آن محله مقارن بود. به یادم آمد باغبانی که به تله کهولت افتاده بود و دستهای پینه بسته‌اش دیگر قدرت هرس کردن تاک را نداشت، از خاطراتش می‌گفت که وقتی تاکستان را به منظور کشت خشخاش نابود می‌کردند به هنگام بریدن، تاک‌ها جیغ می‌کشیدند. به یاد انسانی به نام ملا رضا افتادم که چهره‌ای نورانی داشت و بدون داشتن سابقه فضیل، ادهم‌وار روزگار را سپری می‌کرد و به جز رستگاری و کف نفس سرمایه‌ای در کف نداشت و طنین دلنشین مناجاتش از پشت بام مسجد کوشک سکوت و سرمای یخبندان سحرهای زمستان را سخت می‌شکست و هر دل‌بیداری را به وجد می‌آورد. همان گونه که اما بعد... «ساحل دل» حجت را که براءت وی مشهود است «می‌لرزاند» و با رفع «ملالت خاطر» بخوبی، با قلم زیبا، از عهده بیان اوصاف این مجموعه و صاحب آن برمی‌آید و در مقام محک، زر ناب را شناسایی می‌کند.

به یاد زنان زحمت‌کشی افتادم که بر خلاف دوشیزگان ناز فروش، سال‌ها پس از بله دادن به گل چیدن می‌رفتند! آن هم در سرمای صبحگاهی نیمه‌های پاییز. و مردان «ساخلوکشی» که در دوران کودکی ابداً مدرسه و مکتبی ندیده و مانند درختان جنگلی، مقاوم و خودرو بودند و تنها اتاق سکونت‌شان (یعنی محل خواب، غذا پزی، غذا خوری، پذیرایی، کارگاه گلیم لته بافی، که در زمستان پر از دود حاصل از سوختن هیزم بود.) دور

از محل نگهداری «چارواها» نبود، هنگام فجر که خروس ساعت‌شان بود، زمانی که همه در خواب بودند و تنها صدای زنگ الاغ‌هایشان را می‌شنیدند و غافل از این که گرمی بستر و کاشانه‌شان به قیمت سرمائی است که این هیزم شکنان به جان می‌خرند، دستار بر گوش و تبر بر دوش ندانسته به جنگ با ولی نعمت بی دفاع خویش، یعنی جنگل می‌رفتند و با تبر، کهکم و بنه را که زغال آن‌ها نشئه تریاک را مضاعف می‌کرد، زنده زنده، قطعه قطعه می‌کردند و سرو کوهی، دیده بان همیشه سرسبز و همیشه سربلند کوهستان و پیرمراد قلب‌های بکر را به سوگ می‌نشانند. پسین به هنگام بازگشت در تاریکی سرشب از بیراهه می‌آمدند و زنگ الاغ‌ها را خفه می‌کردند تا شاید در چنگال «نواقلی بگیران» باجگیر گرفتار نشوند، باور کنید دسترنج آن‌ها بسیار به سختی تکاپوی مخارجشان را می‌کرد و همیشه هشت‌شان گرو نه بود. به یادم آمد که در ایام بچگی زیر آفتاب تابستان‌های خشکسالی به اتفاق پدر و برادرانم در گودموشو، جوموشو درو می‌کردیم آن هم با دست و نزدیک ظهر مدام منتظر بودم که خنک سایه‌اش را از سر کم کند و هر چه زودتر سایه کوتاه و زودگذر درخت بر سر ما بنشیند و شب بیتوته در صحرای سریش پدر یاد می‌داد که چگونه با ستاره قطبی جهت قبله، با چرخش عقربه‌های دب اکبر و ذات‌الکرسی حول این ستاره، زمان و با مشاهده دم گرگ طلوع فجر را تشخیص دهیم و چگونه از سکزدل‌دوز اجازه مسافرت بگیریم و چه وقت رابطه ماه با آسمان قمر در عقربه می‌شود. (خیلی پلاچه‌گری کردم، مرا ببخشید).

همان طور که پیش‌ور می‌کردم و پیش می‌رفتم مثنوی زیبا و پرمحتوای «گنه کرد در بلخ آهنگری...» به نظرم آمد و ذوق و حسن انتخاب استاد فقیری به دلم نشست؛ اتفاقاً مضمون همین اشعار مرا به یاد باغبان سالخورده و خاطره‌اش انداخت. در ادامه چنین به ذهنم آمد: همان‌گونه که حتی شنیدن لن ترانی در جواب ارنی از حضرت دوست، برای پیامبرش غنیمت است و شیرین، رؤیایبان نیز علی‌رغم عنوان تلخ آن طعمی شیرین به جا گذاشته است. سپس مانند زمان بچگی که بخش خوشمزه‌تر غذا را به لحظه‌ی آخر موکول می‌کردم

در این جا نیز عمده بخش سوم را به وقت دیگر وا گذاشتم. و از آن به بعد که به طور پراکنده مرور می کردم چشمم به مصرع «هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن ،هان!» افتاد و به یادم آمد که در قدیم معلمین این مصراع را با واژه «نظر» برایمان قرائت می کردند. و ما را به واژه «عبر» توجه نمی دادند. نخست به طور سطحی آوای این واژه را بر وزن «ابر» ادا کردم. ولی بلافاصله متوجه شدم که زیبایی و وزن مصرع به هم می خورد و از آن گذشته ترک برداشتن و فرو ریختن ایوان مدائن، مظهر اختلاف طبقاتی و نشانه ضعف معماری عهد ساسانیان که با معماری رومی معاصر آن ابداً قابل قیاس نیست، اشک ریختن ندارد. سپس صرف نظر از نوشتن ایوان مدائن از خود این مصرع عبرت گرفتم که تا بتوانم همواره از قضاوت و برداشت سطحی به قضاوت و برداشت عمقی عبور کنم، چقدر این واژه مناسب تر است. در اثنای ورق زدن بیشتر، ناگهان «چراغ برساتی» نظرم را جلب کرد که درخشش آن به دیوار گلین و زمخت مجاورش تا مغر استخوان نفوذ کرده و مانند اثر نور خورشید بر ابر دم غروب، آن را برافروخته است؛ به حدی که من هم این برافروختگی را با چشمان کم سویم دیدم و با بدن کرختم گرمی و لطافت این «چراغ» را حس کردم و با درک و ذهن کندم به روحی بزرگ، صلح جو، امیدوار و بالنده پی بردم. این «برساتی» که نفت آن زبان و ادب پارسی و فرهنگ بومی، شعله آن برخاسته از دلی پرذوق، با «چملی» و حفاظ و ساختاری محکم از جنس خرد و دانایی، به یقین در باد و بوران روزگار گزند نخواهد دید و خاموش نخواهد شد و سوار بر مرکب سبک بال پژواک کوه های استهبان به افق های دورتر خواهد رسید.

در عبور از مثنوی «علم الانساب»، با شاهی دلچسب، آنچه را که قبل از این در ذهنم نطفه بسته بود به «عرضی» از «جوهر» این مثنوی تکوین یافت که: دست مایه حکمت «حاصل ذوق و فکر و صبر و جهاد» پر مغز است و نیرو دهنده، پر ملاط است و پرورده، عطش زا و سوزنده، بومی و پاینده، خوش عطر و زبینه، ولی بر خلاف لور «به اصطلاح دیگران پنیر شکال» که جسم را قوت می دهد و طعم آن اعتباری و مسبوق به سابقه، این

دست مایه، روح را صیقل می‌زند و لبه‌ی ذهن را سوهان و عطر و طعم آن باب طبع هر جور ذائقه و سلیقه‌ای است. همان گونه که لور تلخی مغز تلخ را در خود می‌شکند کاستی‌های اما بعد... -گیرم که باشد- در زیبایی‌های آن محو می‌شود. به گمانم بیش از آنچه حکمت به لور (کنایه از فرهنگ استهبان)، در نقش کاتالیزوری (از قوه به فعل آوردن) مدیون باشد، لور به حکمت مدیون است چرا که برای همیشه زنده‌اش نگه داشته است.

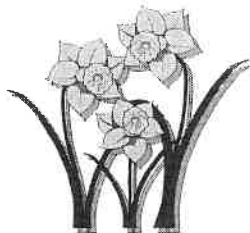
وقتی که بخش ششم رسیدم، درست همان جایی که حجت را از ته دل خشنود می‌سازد و به ادامه راه تشویق می‌کند، برایم معلوم نشد که در تربیت شدن «ننه منجفر» که نه «آرامشی» دارد و نه «آسایشی» و در تربیت کردن این مادر، فرزند را صاحب‌نظران کجای «مار» را می‌گیرند. سپس اگر اشتباه نکنم، روزگار این مادر و فرزند، دردمندی قابل ستایش آل ابراهیم را به شورش «کریم پوری» می‌کشاند و یله می‌کند. افسوس که من در کودکی مادر را از دست داده‌ام و زبان مادریم کامل نشده است و غبطه می‌خورم که چرا آنطور که شاید و باید قادر نیستم که با «ننه منجفر» و «کربابه فهمیده» خط ببرم. این بخش مانند گل زیبا و معطر است، گیرم که نیز مانند گل، در مقابل زیبایی، عمر دراز فدا شود. (اشاره به استعمال واژه‌هایی است که جدیداً در حال افول می‌باشند.)

در مطلع صفحه ۱۷۹ از سوزن‌های سوزنی غمگین و دلگیر شدم به خصوص برای «کُنا»ی فقط مهربان سریال کارتونی «جزیره ناشناخته». در مطلع صفحه ۲۵۷ آنجا که فرار از «اضطراب و نمالیدن پیه همه چیز به تن» و رسیدن به آرامش فقط یک راه پیشنهاد می‌شود؛ یعنی پناه بردن به غار، به یاد سریال کارتونی دکتر ارنست افتادم که سرنوشت وی و خانواده‌اش را به دست جزیره‌ای غیر مسکونی می‌سپرد و پناه می‌دهد که از هر لحاظ دست کمی از پناه بردن به غار ندارد. اینان دوباره برای ادامه زندگی و رفع نیاز، ابزار ابداع می‌کنند و به خدمت می‌گیرند؛ البته با داشتن «آمادگی فکری و پیش فرض» ابزارهای آشنا را خلق می‌کنند به نظر از وقتی که انسان خود را از اسارت غار افلاطون رها ساخت و به این غار پشت کرد و در عوض مثل افلاطونی به شناخت نسبی طبیعت و یا به عبارت دیگر به شناخت

جهان خارج اعتقاد پیدا کرد، دیگر امکان بازگشت به غار - البته بدون موبایل! - در حد بازگشتن فرزند به رحم مادر است. هنگامی که مجدداً چشمم به تصویر آبشار روی جلد افتاد دلم می‌خواست که تقارن و زیبایی دو ردیف پله‌های طرفین آبشار به زیبایی و قرینگی مطلع قصیده‌هایتان باشد (اشاره به پله‌های سمت راست).

در پایان، خلق این اثر ارزشمند با خمیر مایه‌ای از ذوق روان، پشتوانه‌ای از طبع و همت بلند و عشق که عمری پر تلاش خرج برداشته است. و به پاس سخاوت در بخشش و پرداخت و زکات ذوق و دانش به شما تبریک و تهنیت می‌گویم و نیز با الهام از وعده‌ای که ضمنی و صریح در پیشگفتار داده‌اید، چشم به راه اما بعد... بعدی هستم که بی‌گمان کشکولی از معرفت خواهد بود. بعلاوه از جانب این حقیر به تمام عزیزانی که در راه به ثمر رسیدن این اثر، با اخلاص تمام دست به دست پربرکت شما داده‌اند، به عوض خسته نباشید سلام بگوئید. زیرا بعید می‌دانم که خستگی را احساس کرده باشند، بلکه به خود هموار کرده‌اند.

امضاء مشهد مقدس - فروردین ۸۴ * محمود بحر العلوم



از: آقای بدیعی

«استاد دانشگاه لار»

حضور محترم جناب آقای علی حکمت

سلام علیکم؛

اشعار زیبای شما را خواندم. تلاش شما را می‌ستایم. در کلام شما صفای دل و تفکر نهفته است و هر خواننده‌ای را به زمان دوستی‌ها می‌برد. حفظ نمودن، قدرت و قوام بخشیدن به فرهنگ فولکوریک استهبان کار بسیار پر زحمتی می‌باشد که شما از عهده آن بخوبی برآمده‌اید و جای بسی تبریک دارد.

خواندن اشعار، آوردن واژه‌نامه و راهنمای علائم جهت تلفظ کلمات رنگ بیشتری به اثر بخشیده که نشانگر علاقه وافر جنابعالی می‌باشد. تک مضرا بهائی که بصورت مقدمه در جاهائی قبل از اشعار خود آورده‌اید، ذهنیت خواننده را کاملاً شفاف می‌سازد که بسیار استادانه و فیلسوفانه است.

توفیق آن استاد معظم را از خداوند منان خواستارم.

ارادتمند شما - بدیعی

امضاء



از : خانم فریده برازجانی

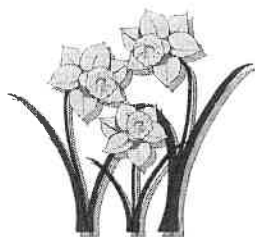
از آنجا که هیچ فرهنگی ماندگاری ندارد مگر اینکه پاسدارانی دلسوز و فداکار داشته باشد و «فولکلور» یکی از راههای ماندگاری فرهنگ یک منطقه است.

این کتاب در خور تقدیر است و سراینده آن آقای «علی حکمت» کاری بزرگ را آغاز کرده اند که می بایست مردم استهبان به آن بیالند و افتخار کنند و ایرانی ها بر آن ارج نهند، چه که استهبان قسمتی از ایران است و تکه ای از این وطن و ارج نهادن و حفظ زبان و فرهنگ هر منطقه ای شناسنامه ی آن سرزمین خواهد بود لذا آقای حکمت در این کتاب بجز سرودن اشعار بومی (به زبان محلی)، عکس هایی از مناطق زیبای این شهر را ارائه داده اند که جای تفکر دارد؛ و اینکار بجا و خوب این سراینده در ارائه «CD» که ضمیمه کتاب است خود کاری است برجسته و قابل تقدیر.

«و اما بعد...» کتابی است که در آینده جریان خواهد داشت همچنانکه گذشته سیال و روان و روشن را به امروز و حال نشان می دهد.

برای شما که می دانم این کار زحمات فراوانی را برایتان در بر داشته آرزوی موفقیت و دوام می کنم با توکل به خدا و شادی همیشه تان.

امضاء برازجانی



از : آقای علی محمد بنّازاده

«فرهنگی باز نشسته»

بنام خالق هستی، به نام مظهر عشق که عشق ما حاصل شادی و رضایت اوست
بنام آنکه علوم جهانیان یکسر یکی دو قطره ز دریای بی نهایت اوست
به نام آنکه بغیر از درش پناهی نیست چرا که جمله ابواب در حمایت اوست
به نام آنکه حکیم است و فعل او حکمت که فوق دست همه، دست با کفایت اوست

جناب آقای حاج علی حکمت شاعر، ادیب و سخنور گرانقدر

با سلام و تحیات به استحضار میرساند: کتاب مجموعه شعر پربار «و اما بعد» پیکری خجسته از سوی حضرت تعالی به ارمغانم آورد. خدا میداند که چقدر مسرور شدم، خوشحالیم زایدالوصف و پایدار بود و ارزش آن برایم همانند یک هدیه آسمانی بود. بارها آنرا خواندم، ورق زدم و باز هم کتاب را از درون تفحص نمودم، و چون پرنده‌ای گرما زده که به آبگیری خنک رسیده باشد ساعتها بال و پر جسم و جانم را در آن شستشو دادم، تا اینکه آرام گرفتم. سپس مقدمه‌های اول تا سوم اساتید را بدقت مطالعه نمودم. بعد از آن در پیشگفتار شما تعمق نمودم.

مطالبی که در پیشگفتار به ثبت رسیده چگونگی انجام این رسالتی است که فرهنگ درونی شما آنرا به عهده شما گذاشته است. درود خدا بر شما که آنرا با بیانی شیرین و شیوا که حاکی از احاطه شما بر کلام است بیان نموده‌اید، و همه مطالب مورد تأیید کارشناسان و ادب دوستان میباشد.

یقین دارم که دیگران هم در لحظات اولیه بررسی این مجموعه احساس مرا داشته‌اند به خصوص افرادی که در خارج از ایران این کتاب بدستشان رسیده، زیرا بوی خاک و کوچه باغهای وطن و ارزشهای معنوی آن برای هر استهبانی از آن به مشام جان می‌رسد.

اینک مراتب تقدیر و تشکر خود را از صمیم قلب به شما اعلام میدارم، شما که روشنی بخش اجتماع خود بوده‌اید و چراغی فرا راه زندگی اجتماعی دیگران، چون از صرف وقت و بذل مال در ریغ نورزیده و با کوششی خستگی ناپذیر اندوخته‌های معنوی ذهن پرگوه‌رت را در طبقی از اخلاص کریمانه به دوستداران عرصه ادبیات و هنر در سطح کشور هدیه نموده‌اید هدیه ارزنده شما، کتاب مجموعه شعر «و اما بعد» قابل تأمل و نقد و بررسی است که این مهم بعهدہ متخصصان و کارشناسان شعر و ادبیات می‌باشد...

شما با سلاح برنده و کوبنده‌ای بنام قلم در میدان وسیع «و اما بعد...» ظلم و ستم را منکوب نموده و نهال دوستی و اعتلای فرهنگ اجتماعی غرس نموده‌اید نو میدی و یأس که زائیده جهل و نابوری است مردود دانسته و بذر امید و شادی را در دلها پاشیده‌اید، صدای شما انعکاس عملکردمان را به تصویر کشیده است.

شعر زیبای "یادش بخیر" خاطرات زندگی را در خانواده گسترده تداعی میکند و صدای لالائی دلنشین مادر را در بالای گهواره فرزند دل‌بند به گوش جان میرساند که تفسیر آن بسیار بلند است شعر زیبای جنگل سبز، چقدر دلنشین و آرام بخش است و دلیلی محکم برای پذیرش قوانین سخت این کره خاکی است که دردها را آسان میکند، در هجران معنی دیدار است و در نو میدی امید، در سیاهی شب زندگی صبح روشن را نوید میدهد....

در بعضی اشعار به مشکلات و معضلات اجتماعی که مردم با آنها دست‌بگریبان‌اند اشاره میکند و چون کار شاعر روشنگری است. همانگونه که اشعار به ذهن او الهام میشود خود را ملزم به رعایت رسالت روشنگری میدانند زیرا گسترش فرهنگ و تعالی آحاد جامعه کمترین وظیفه ایستکه احساس میکند.

اشعار بخش "تقدیرنامه" بنا به درخواستها و به مناسبت‌های معین و ایام گرامیداشت معلمان سروده شده است که در سخنرانیها و جلسههای باشکوه فرهنگیان قرائت شده و از استماع آن اشک شوق، گونه معلمان را با طراوت نموده است و شور و حالی زایدالوصف برپا نموده است.

اشعار بخش «منجفرنامه» نمودی از زندگی اکثر قریب به اتفاق شهروندان بلکه ایرانیان است. اسلایدهایی است از چگونگی گذران زندگی که با یک دوربین بسیار قوی و مدرن و پیشرفته تهیه شده، ضمیر آگاه و هوش سرشار و حافظه پرورش یافته حکمت عزیز، آنچنان واژه‌های محلی را به زیور طبع آراسته و در قالب کمدی الهی و کمدی اجتماعی درآورده است که خواننده وقتی آنرا قرائت میکند، گویی گذشته و حال خویش را تداعی میکند. ...

اشعار بخش منجفرنامه با عناوین :

غریب آشنا، منتهای آرزو، کوچه باغهای شهر ما، ای مصیبت آش کشک خالته و ... بیان واقعیت‌های اجتماعی است و به زبان محلی استهبان هنری است که بیادگار میماند و کار بزرگ و ارزنده جناب آقای حکمت خدمتی است به سزا و در خور تقدیر.

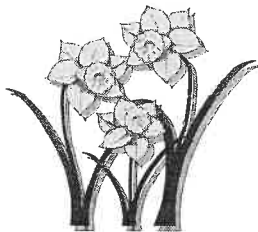
«و اما بعد...» از نظر اولیاء ادب گذشت، کارشناسان و ادب دوستان و آنانکه به فرهنگ پروری علاقه دارند مؤلف را ستودند، دست او را به گرمی فشردند.

سازمان آموزش و پرورش استان فارس با تعداد زیادی از فرهیختگان کشور در جلسه بزرگداشت ایشان شرکت نمودند و از مشارالیه تجلیل نمودند. اشکهای شوق از گونه‌ها لغزید، همگان توفیق روز افزون شاعر و سخنور محبوب حاج علی حکمت را از درگاه خداوند بزرگ درخواست نمودند. حقیر هم به نوبه خود تلاش مستمر جنابعالی را در راه گسترش و اعتلای فرهنگ مردم و جامعه را میستایم. امیدوارم وجود عزیزتان سالم و سلامت و پایدار باشد و شاهد نشر و چاپ آثار فرهنگی شما باشیم.

توفیق روز افزون شما را از خداوند بزرگ مسئلت دارم.

با احترام * علی محمد بنزاده ۸۴/۴/۸

امضاء



از : آقای اسد بهرنگی

« مدیر مسئول انتشارات بهرنگی تبریز »

عزیز فرهیخته جناب علی حکمت

با سلام ؛ از این که زحمت کشیده و از راه دور یک جلد کتاب « و اما بعد... » را برای اینجانب فرستاده‌اید نهایت تشکر را دارم.

شعرهای کتاب از این لحاظ که با زبان شیرین محلی استهبانی که قبلاً به آن آشنا نبودم سروده شده جالب است. مضمون شعرها هم تا آنجا که من توانستم سر در بیاورم جالب است. عکسها و سی‌دی‌ها و توضیح مفصل لغات ، کتاب را پربار و استفاده از آن را آسان کرده است. و این در عالم مطبوعات کم سابقه است .

دست شما درد نکند ، موفق و پیروز باشید .

امضاء
با عرض ارادت . اسد بهرنگی ۸۴/۲/۱۱ تبریز



از: آقای غلامعباس بهروز «با اندکی تلخیص»

«دبیر دبیرستانهای شیراز»

دوست عزیز و استاد ارجمند جناب حکمت

با سلام و عرض ادب مجموعه شعر ارسالی شما را خواندم به قدر وسع خود از آن بهره برده و بسیار خوشحال گردیدم که معلمی از تبار فرهنگ و ادب آداب و رسوم شهرمان را به زیور شعر آراسته نموده تا در صفحه روزگار ماندگار شود چرا که زبان شعر خیلی آسان در مردم و گفتار آنان اثر گذاشته و هر منظومی که گرفته از واقعیات و زبان دل مردم باشد لاجرم بر دل نشیند.

بنده ضمن ابراز سرور و خوشحالی از زحمات خالصانه شما دوست عزیز و سرور گرامی وظیفه خود می‌دانم که به عنوان برادر کوچکتر و همشهری شما در غربت از این همه تلاش قدردانی و تشکر کنم و امیدوارم که این تلاش و زحمات شما مرضی خداوند تبارک و تعالی قرار گرفته و توشه آخرت شما باشد.

در رابطه با مجموعه «و اما بعد...» الحق و الانصاف استاد حجت کشفی گفتنی‌ها را به نحو احسن بیان کرد. و امثال اینجانب را توان تعریف و تمجید نیست و نیازی هم نیست خلاصه کلام برای اینکه احساسات دورنیم را بیان کنم با زبان خودتان و از گفتار خودتان شاهد می‌آورم.

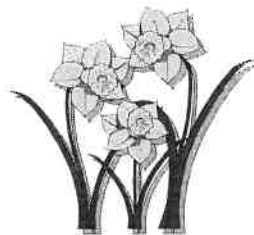
صاحب راه و رسم و اسلوب است

پیش اهل کمال محبوب است

شعر چون با شعور منصوب است

هر کس این راه و رسم را داند

ره توشه حیات در این چند روز عمر عشاق را چو خون جگر در این زمانه نیست
تخمی نکو بکار که در کشتزار دهر جز آنچه کشته‌ای نتوان چید حاصلش
امضاء والسلام دوستدار شما _ عباس بهروز ۸۳/۹/۲۳



از : آقای دکتر غلامرضا پاک طینت

«پزشک»

جناب آقای علی حکمت ، سلام علیکم

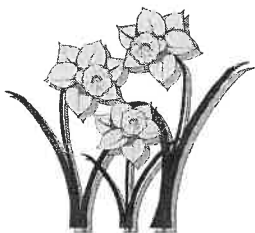
از لطف شما در مورد اهدای کتاب «و اما بعد...» بسیار سپاسگزارم چنین اثر بی نظیر و جالبی در رابطه با شهرمان استهبان که تقریباً تمامی مسائل فرهنگی و اجتماعی را بصورت نظم و به زبان محلی و حالت طنز انتشار یافته قطعاً برای اینجانب و همه همشهریان بسیار ارزشمند می باشد . خصوصاً همراه شدن کتاب با CD های صوتی که با کیفیت بالا در اختیار مخاطب قرار داده شده آنرا زیباتر نموده است .

این موفقیت بزرگ و ارزشمند را به شما تبریک می گویم و امیدوارم در ادامه راه کوشا و موفق باشید .

صدحیف و صدافسوس که شیرینی انتشار این مجموعه را شیطان صفتان به کاممان تلخ کردند . غم از دست دادن آن عزیز را به شما و خانواده گرامیتان تسلیت عرض می کنم . برای شما از خداوند طلب صبر و شکیبائی و برای آن عزیز از دست رفته طلب مغفرت را دارم .

وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ

امضاء دکتر غلامرضا پاک طینت ۸۳/۱۰/۲۸



از : آقای سید عبدالعلی پدرام

« دبیر آموزش و پرورش داراب »

بسم الله الرحمن الرحيم

وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

منظره‌ی دل فریب آبشار زیبای استهبان ، بر صحیفه‌ی دل نشین « و اما بعد ... » ، با شیرینی انجیر صدیک و ارغوانی زعفران سرخ دشت استهبان و بوی خوشایند کوچه‌های کاهگلی خلوت و میری و تیرونجان ، عجین شده است .

سال‌ها پیش که اشعار مرحوم شمس اصطهباناتی را از نوار کاست با صدای آقای ناصر تقوا- این گوینده نادیده - شنیدم ، لذتی غیر قابل وصف به من دست داد و گاهی با تکرار آن نواها به یاد طبیعت زیبای استهبان و توبش و کوه توده می‌افتادم .

مدت‌ها گذشت . حوصله‌های دوران نوجوانی نیز پرکشید و اما بعد... رسید . کتابی ماندگار ؛ صدایی ماندگار ؛ چهره‌ای ماندگار و قلمی ماندگار .

این احساس قلبی من است که شما را که هنوز ندیده‌ام ، انگار می‌کنم که در کنارم هستی و قلمت ، ترنم عطر پرچم‌های زعفران و شهد انجیرستان برایم به ارمغان آورده است . آرمالی‌های ذهنم ، مملو از حیدری‌ها ، حصین ، شپ و رُووار است . چرا که با این اجسام و واژه‌ها بیگانه نیستم . گر چه از تبار آن دیار نیم ولی سالهای بسیار بود که مرحوم پدرم با این که در کسوت لباس اهل علم بود ، در توی بش خودش گودهی انجیر می‌زد و لجم می‌کند و روی اشفنگ ، انجیرهایی که به خشکی می‌زد ، پهن می‌کرد . آن زمان کودکی ده ساله بودم و دوره‌ی دبستان . پس از آن دیگر قُلا نداد به کوه و دشت و بش صابونات بیایم .

استهبان از دید من ، هنوز شهری بکر است و شهروند و ارادتی بجز چندین دانشجو ندارد و اصالت خود را با تمام مهاجرت‌های روستایی به شهرها ، حفظ کرده است .

حکمت عزیز ، که با قلم دل نشین خود ، مثل ها و مثل ها و فولکلور فرهنگ استهبان را زنده کردید بدانید که خاص و عام و هر کس به نحوی اهل مطالعه و تحقیق است « و اما بعد... » شما مأخذ مهم و معتبری برای او خواهد بود .

آیهی شریفه ابتدای سخن نیز حکایت از علی حکمت است . هم تعلیم دهنده است و هم صاحب کتاب و هم نام زیبای حکمت زیندهی وی است .

در این روزگاری که مفهوم این کلمات ، رنگ باخته‌اند ، « و اما بعد... » شما حکایت دیگری دارد .

... باز هم ایثار ، دوران جوانی‌ات ایثار کردی و به تعبیر شهید مطهری : « شمع را می‌سازند تا بسوزد و معلم ، می‌سوزد تا بسازد و تو هنوز می‌سوزی چرا که باز من احساس می‌کنم ، گرچه دوران ظاهری سی ساله خدمت شما به سر رسیده است ، ولی آن چنانی که حتی از مال و ثروت و اندوخته خود ، برای گسترش فرهنگ وطن ، دریغ نکرده‌ای .

دوستی گفت : حاذق‌ترین پزشک ، منتظر است بیماری به سراغش بیاید و او را درمان کند و درآمدی کسب کند ، گرچه اجر طیب را خدا می‌دهد و بس ، ولی معلم منتظر است تشنه‌ای بیاید و با شهد علم خود ، کام تشنه‌اش را سیراب کند . و تو این چنینی .

امید است که برای گسترش فرهنگ اصیل ، هرگز از پای نشینی و همه نامت بر تارک فرهنگ‌سازان کشور عزیز ایران بدرخشد .

تو را ای نازنین ، من دوست دارم .

ارادتمند شما ، کوچک شما

امضاء

سید عبدالعلی پدram ، داراب آذرماه ۱۳۸۳



از : آقای عبدالله پرچمی اصطهباناتی

«نویسنده مجموعه شعر مبنای عشق»

به نام هستی آفرین عالم و نازل کننده آیات بی شمار قرآن علی الخصوص آیهی شریفه «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (سوره قلم) (ن و قسم به نون که نام نور و ناصر حق یا لوح نور است و قسم به قلم و آنچه تا ابد در لوح محفوظ خواهد نگاشت).

جناب آقای علی حکمت استاد محبوب؛ با درود فراوان و امید موفقیت روز افزون شما به اجمال اشعار متین و پربارتان با بضاعت کم علمی خود مطالعه نمودم، ضمن تبریک باید بگویم: کتاب و اما بعد... به خورشیدی ماند که سالهای متمادی خواهد درخشد و این تابلو و یا سیمای نور افشان روز به روز تابناک تر و متجلی خواهد شد. بشرطی که اهل فضل و قلم و آنهایی که اهلیت علم و راستی دارند مطالعه فرمایند.

از نظر اینجناب با توجه به اینکه شعر کلاسیک در انزوا و غربت به سر می برد و الحق مورد بی مهری خود باختگان قرار گرفته تا جایی که این گنجینه پربها به دست میراث خواران شاید بی تعهد و بی استعداد افتاده، گر چه نوآوری از شکوفایی ها میگوید اما: !!

طلا اگر در لفافه های فرسوده بپیچند از اطلس و پرند شاهانهی عزت سر در خواهد آورد، باشد که چند صبائی در دفینه های گمنام و متروک از دیدنیترین گوهر شناسان بدور باشد.

این عزیز کتاب بسیار زیبای شما و آنهمه نازک بینی ژرف، گویای استعداد متین و همت والایی است که در این برهه از زمان با متانت طبع خود به چاپ رسانده و به رایگان بدست اهل فضل و کمال رسانده اید، این امر بیانگر بالا بودن عزت نفس و دارا بودن عرق ملّی شماست، ای کاش هموطنان عزیز هر کدام به سهم خود در حفظ اعتبار این مرز و بوم یعنی ایران عزیز، گام مؤثری بدارند.

کمی و کاستی در بنا و هر سازه‌ای سلیقه‌ای است و گاهی ناآگاهی‌های موجود موجب نقصان می‌گردد لیکن در خصوص اشعار شما باید بگویم:

حرف اوّل می‌زند اشعار نغز و نابتان بوسه بردست زنم، ز آن پس بروی ماهتان
 علی الاصول: کتاب موجود با آن زیبایی و خط خوش و شیوایی، بیانگر ذوقی سرشار از
 هنر و استعداد تحسین برانگیز است، در این برهه زمان که افکار اکثر اندیشمندان خسته است
 شما دست به کار بزرگی زده‌اید که ره آورد آن خدمت به فرهنگ و عزّتی بی پایان است.
 ای محبوب شما با این کارتان استهبان محروم و متروک و منزوی را بخاطر فراموش شده
 این خطه و آنهایی که اهل موفقیت و کمال و انصاف هستند آوردید شاید من بعد مورد
 بی‌مهری مسئولین قرار بگیرد، ای کاش سنگ‌فرشهای بازار استهبان برچیده نشده بود تا آنها
 سخن بگویند، که مردم این شهر فرهنگ پرور چه کسانی بودند و در این قرن چه لطماتی به
 آن وارد شد؟ ای محبوب: در قرن گذشته تعداد عارفان بنام این شهر انگشت شمار و
 کتابشان بزیر عینکهای روشن متجلی نگردیده، سالهاست که به وضعیت موجود حسرت
 می‌خورم و کاری از این حقیر برنیامده، اگر من هم به سهم خود چیزی نوشته‌ام، فقط به
 هدف خدمت به فرهنگ کشورم بوده، گر چه چندان موقعیتی نداشته‌ام اما وجود عزیزی
 چون شما و آقای آل ابراهیم مرا امیدوار به آینده‌ای بهتر نمود، باشد که خداوند به همه
 دست‌در کاران علم و هنر توفیق دهد.

عبدالله پرچمی - فروردین ۸۴

امضاء



از : جناب آقای علی اکبر پرجمی

«هو المحبوب»

استاد ارجمند و دانشمند عظام جناب آقای حاج علی حکمت

ابتداء به ساکن بیاد شعر بدیع و جالبی افتادم و بزبان کتابت آن استاد گرانمایه می گویم :
 «در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل هر که دیدن میل دارد در قلم بیند مرا»
 مستحضرید که هر شهر و دیاری مردمش زبان خاص و اصطلاحات منحصر بفرد خودش دارد. گرگین و گرداب آباد ما هم بنوبه خود فرهنگ ویژه ای دارد که قبل از هخامنشیان مردمانش با واژه هایی استثنایی دور از زبان دری تکلم میکردند و ما مردم این شهر وارث همان فرهنگ و بنیان هستیم. جا دارد در این راستا بگویم : از کجای دل قلم رنجه دهم و تأسی گفتارش نمایم ؟ زیرا با مطالعه عمقی کتاب جاودانه اما بعد... آنجناب آنهم نه یک بار بل چندین مرتبه مرا در حالتی سکرآور فرو برد و در انجزه مستی مستغرق.

گوئیا خم و خمخانه دست بدست هم داده بودند تا در اوراق قرین کتاب حضرت تعالی مستهلک شوم. کما اینکه بهشتی متجلی و جهنمی متجلی در بهشت می دیدم. اشعار و مطالب ارزنده و واژه های میراثی ما با فرهیختگی هر چه تمامتر با ردیف و قافیه های موزون و با سجودهای چند گانه مشعشع.

عکسها و پوسترها ،بالاخص شرح حال چنار آب بخش با آن قدمت تاریخی در سته بان نامه همانطوری که مزین فرموده اید : بوی پدر از آن ...؟! بمشام رسد همی
 وه چه گویم و چه نویسم و چسان با شما سخن رانم زیرا در برابر آنهمه شجاعت و شهامت در امر شعرسازی پیرامون منجفرنانه که با الفاظ و واژه های میراثی که در هیچ یک از کتب فرهنگ لغات نیست روبرو هستم.

آوخ که در بین منجرها و حاشیه نور چراغ موشیها و بر روی لوح مشق
کردن‌ها در کودکی و جوانی سوختیم و ساختیم و هم اکنون در میان همین
اقوام پیر شدیم و زده.

یاد ایام جوانی جگرم خون میکرد خوب شد پیر شدم کم کم نیشان آمد

والسلام

شکراً - الاحقر علی اکبر پرچی

امضاء



از : خانم فاطمه پنجعلی (با اندکی تلخیص)

« نویسنده کتاب غروب غمگین »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و اما بعد...، و این نه مدیحه سرایی ست و نه ستایش ...!

شناخت زبان و فرهنگ و ادبیات مرز و بوم، یکی از مهمترین جلوه‌های شکوهمند آفرینش‌های ادبی به شمار می‌آید، به ویژه ادبیات هر قوم، اگر تمام فرهنگ آن قوم نباشد، آینه تمام‌نمای فرهنگ اوست. و هم در این آینه است که نسل‌ها در «بودگی»، «باشندگی»، «دارندگی» و «برازندگی» خود را به مرحله‌ی اجرا می‌گذارند.

و اما مجموعه شعر شاعر خوش ذوق و با سلیقه استهبانی، این خطه دارالعباد و دارالمؤمنین...، تحت عنوان مجموعه شعر با نام «اما بعد...» جناب آقای علی حکمت به این مضمون است.

مجموعه شعر اما بعد... علی حکمت، در نگاه اول یک کتاب شعر در قالب‌های مختلف است ولی اگر کمی با تأمل و تعمق بیشتری به آن بنگری، وجود شاعری زبردست و توانا را احساس می‌کنی، که نیرو و استعداد ذاتی و بالقوه‌اش، با این که می‌توانست جهانی باشد، فقط و فقط با یک حکمت درونی «عشق به فرهنگ خود» در یک قالب مهار کرده است و هرگز نگذاشته است که نیروی بکار گرفته شده درونی‌اش به هدر رود. و این رمز موفقیت و حائز اهمیت شاعر فرهنگ سرای استهبان به شمار می‌رود....

به نظر می‌رسد که آقای حکمت در طول عمر شصت ساله‌شان، اکثراً با مردم کوچه و بازار زندگی کرده و حرف‌ها و گفتمان آنها را چه زیبا در ذهن و خاطر سپرده است و

مجموعه‌ای گفتنی‌های تاریخی و اندکی دور از باور، با نوعی حساسیت عاشقانه به آن و دیدی کاملاً فلسفی و نوعی جهان بینی عاطفی بوجود آورده است...

اگر می‌بینیم خواجه شمس‌الدین محمد حافظ، در دیوان تاریخی و مشهور خود و شیخ اجل سعدی شیرازی در گلستان و بوستان خود از علوم مختلفی چون حکمت، عرفان، تصوف، زبان عربی و زبان فارسی بهره جسته و این چنین اثری ریشه‌دار و جاوید بر جای گذاشته‌اند، علی حکمت هم از رمز و راز فرهنگ سرای باستان خود بسیار بهره برده است و با سبمل قرار دادن نام مَنْجَفَر و مادر مَنْجَفَر و کَرُ بابَه، در بخش ششم کتاب، باستان نامه‌ای تاریخی را به وجود آورده و در این راستا چه نیکو عمل نموده است و باشد که نامش برای همیشه به عنوان شاعری سخندان، زبان‌شناس، فرهنگ‌سرا و نکته‌سنج در تارک گلزار ادب ایران جاودانه بدرخشد!...

بیت‌ها مثل دانه‌های زنجیر به هم گره خورده‌اند و یکی پس از دیگری استهبان را معرفی می‌کند و این امر علاوه بر دلنشین کردن نوشته، جریان فهم و درک واژه سته‌بان را سیال‌تر و روان‌تر ساخته است.

و اما...، مجموعه «و اما بعد...» علی حکمت: اشعار کلاً از رنگ و بوی سیاسی برکنار بوده و بیشتر جنبه‌ی اجتماعی، مذهبی و اخلاقی دارد و از نظر اقتصاد ضعیف و فرهنگ و حتی باورهای خوب، عشق و محبت بسیار غنی بوده و ویژگی‌های جغرافیایی و مناظر طبیعی و حتی شیوه زندگی مردمان ۷۰-۸۰ سال قبل کاملاً در آن پیاده شده است.

علی حکمت قصه عشق انسان به انسان، عشق انسان به خدا، عشق خدا به انسان، قصه حماسه‌ها و نشر اخلاق و فضائل مشترک بعضی از افراد و بعضی از رذیلت‌های پست و خلق و خوی پاره‌ای از افراد و انتقال آن به دیگران را همه و همه در تبلور مجموعه شعر به نام «و اما بعد...» به اهل نظر و ادب و ادبیات پارسی اهداء نموده است که در نوع خود بسیار پرمایه و غنی و تجلی‌گاه باورها، معاشرت‌ها، مهرورزی‌ها و در یک کلام راه و روش زندگی مردم صبور استهبان است....

در آخر از محضر استاد گرامیم جناب آقای علی حکمت عذر می‌طلبم، باشد که بنده را
مورد عفو و بخشش قرار دهند و از این که بزرگی نموده و دست به قلم برده‌ام معذرت
می‌خواهم.!

امضاء

پنجعلی ۱۳۸۴/۱/۱۴



از : آقای کریم پویان فر

یا هو

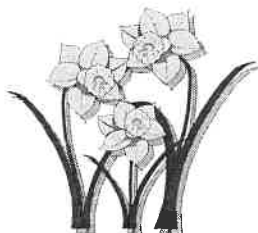
جناب آقای علی حکمت دو کار بزرگ و جاودانی انجام داده است یکی سرودن اشعار
نغز و دلنشین که از دیر باز شنیدن آن خواست مردم ولایت بوده است .

دیگری چاپ و انتشار آن در سه هزار نسخه بدین شکل زیبا و نفیس با خط و کاغذ عالی
و دو عدد سی دی که با هزینه گزاف و زحمات عاشقانه تهیه شده و رایگان وسیله پست
برای همه آشنایان و دوست داران شعر و ادب در داخل و خارج کشور و کتابخانه های ایران
فرستاده شده است :

در برابر کار دوم سر تعظیم فرود می آورم که کاری است حاتمانه و شایسته که تا کنون
در هیچ کجای دنیا سابقه نداشته است و این حاکی از نبوغ و درایت و همت عالی آن
بزرگوار معرفت دوست ادب پرور است .

خدای متعال این وجود عزیز را که مایه افتخار و سربلندی شهر و دیار ماست سلامت
بدارد .

امضاء با ادب و احترام _ کریم پویان فر ۱۳۸۳/۱۰/۱



از : آقای سید علیرضا تابعی
« دبیر بازنشسته آموزش و پرورش استهبان »

استاد ارجمند جناب آقای حاج حکمت

بعد از سلام و اظهار ارادت . بدون شک درس پس دادن شاگرد در مقابل استادکاری بس دشوار است چه رسد به اینکه شاگردی دون مایه بتواند درباره‌ی اثر منحصر ، منشور و مسطور ، وزین و شیرین « و اما بعد » اظهار نظر نماید .

اثر هنرمندانه شما در منتهای ظرافت ، ذوق ، لطافت سلیقه و صرافت طبع که به زیور نشر آراسته گردیده نویدی خجسته از عشقی عمیق و بینشی برنا و اندیشه‌ای بس رفیع و برازنده قامت رعناى اقلیمی است اصیل و بکر و مجموعه‌ای که طنز است و پند به روانی آب و به صعوبت کوه ، نوید میدهد .

چون آغاز خواندن نمایی به ناگاه بر زبانت جاری می‌گردند حکایتی است تلخ و شیرین آن زمان که از منظر منظومه‌ای فاخر به آن بنگری به گلستانی می‌ماند که در همه زوایای آن عطر هنر شعر آگاهانه و نغمه مشام را می‌نوازد و در عین حال حکایت از خزان فرهنگها و سنتها می‌کند بویژه در این زمانه که بشر به دیده سخره و ملعبه بر آنچه پیرامون وی است می‌نگرد بی‌آنکه چند و چون شیوه برخورداری از پدیده‌های نوین فن‌آوری را بنگرد . تنها به خود نمایی و تاخت و تازهای سفیهانه دل خوش می‌نماید .

اثر ماندگار « و اما بعد... » میراث فکری ، کرداری و گفتاری اقوام سلف است با کلامی ساحرانه از حیاتی دوباره که انسان بی‌اختیار به تحسین این اثر وادار میگردد . شاید بتوان گفت نغمه‌ای از نغماتی است که بر لوح خاطر مردمان روزگاران حاضر و آینده نیز حک خواهد شد و باید گفت:

زندگی صحنه یکتایی ماست هر کسی نغمه خود خواند و از یاد رود
صحنه پیوسته به جاست خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد
توفیق روز افزون همراه با موفقیت شما آرزو مندم ، ایام عمر مستدام باد.
امضاء ارادتمند شما - سید علیرضا تابعی ۸۴/۱/۴



از : آقای دکتر سید ضیاء الدین تابعی

« استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز »

یا هو یا من هو الاهو

سلام علیکم

و اما بعد ، کتاب و اما بعد که دریافت نمودم این قسمت از شعر سعدی در ذهنم تداعی گردید .

رسید اوراقی از جایی بدستم بدو گفتم که حالی یا مقالی که از حال و مقالات تو مستم بگفتا جوهری ناچیز بودم ولیکن چند با حکمت نشستم .

مقاله ای می خواندم در توضیح اسم متأثر نویسنده که مرد عارفی است بیان نموده بود که اگر قومی دارای فرهنگ و زبانی قوی باشد هر قدر هم در معرض غارت و تطاول قرار گیرد باز هم زنده خواهد ماند و راز بقای ملت ایران را زبان حافظ می دانست . البته اجزاء زبان کلمات اعتباری بیش نیستند ولی چنانچه همین کلمات از دل فردی پاک و یا از دل جامعه ای پاک برآید لاجرم در شنونده تحول ایجاد می نماید .

اگر چه به سروده ها و تصاویر کتاب در ابتدا همگی از باب مزاح می نگرند و زمزمه می کنند می خوانند ولی برای افرادی که هنوز اثرات معنوی این لغات در وجودشان ریشه دوانده است شاید به میقاتی دوباره آیند و احرام طواف خانه خود را تجدید نمایند .

بی شک این کتاب پیوندی عمیق بین نسلهای آینده با گذشته برقرار خواهد نمود.

از : آقای مهندس سید موسی تابعی

« مدیر عامل اسبق شرکت توانیر یزد »

برادر هنرمند و گرانمایه ، جناب آقای حکمت ؛ سلامٌ علیکم بماصبرتم

دریافت اثر ارزنده و گران قیمت «اما بعد...» مصادف شد با خبر تأسّف بار جنایتی که میوه دل آن عزیز را بی هیچ جرمی از شاخه جدا نموده و آن خانواده معزز را داغدار ساخت. با این پیش آمد وحشتناک و حزن انگیز ، نمیدانم که آیا حال و حوصله ای برایت باقی مانده است که به گفتگویی در رابطه با کتاب ارجمندت بنشینی و بشنوی که اگر بی شعور ملعونی با انگیزه حیوانی جوان ترا گرفت ، هرگز نخواهد توانست ماندگاری تو را در اثر ارزنده ات خدشه دار نماید و امیدوارم که آستانه صبر و شکیبائی روحیه با عظمتت در قبال این رویداد کمرشکن حفظ شود و خود بهتر از هر کس میدانی که در این میدان تنها نبوده ای که نظیر این جور و جفا در ابناء بشر لاتعدوا لاتحصی است و لذا بایستی صبور بود و اجر صبر خود را از خالق کتاب هستی گرفت که خود در کتاب مبین فرموده است :

« وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ... »

با وجود این همه لطف و صفا و کرامت که در حقم روا داشته و این ناچیز را با ارباب نظر و بصیرت اشتباه گرفته ای ، حیفم آمد و از ادب بدور دیدم که حتی در این فضای پر از حزن و ماتم پاسخ را با تأخیر اندازم و آنرا به وقت مناسبی حواله دهم که ناچار از این باب بسیار معذرت می خواهم و امیدوارم که این سطور بر آستانه تحمّلان بیفزاید و مرحمی به زخم دلتان باشد .

پرواضح است که این ذره را آن مقدار نیست که اثر وزین « و اما بعد... » را به نقد کشد و نقاط قوت و ضعفهای احتمالی آنرا بیان دارد که در این رابطه حضرات اساتیدی چون کشفی، فقیری و آل ابراهیم، باری که این دوش ضعیف تاب تحملش را ندارد از آن برگرفته اند که خدایشان خیر دهد .

فقط برای خالی نبودن عریضه و نه از من باب اظهار نظر نکاتی چند خدمتتان عرض می‌کنم و امیدوارم که گستاخی بنده را به بزرگواری خودتان ببخشید .

بلحاظ ارزش ادبی و فرهنگی اثر ، اساتید یاد شده تا حدود زیادی حق مطلب را ادا نموده‌اند و لذا بنده به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که :

بسی رنج بردی در این سال سی عجم زنده کردی بدین پارسی

نکته مهمی که بنظر میرسد از نظرها مغفول مانده ، وجه افتراق این کتاب با سروده‌های مرحوم شمس که خدایش بیامرزد است . گرچه اشعار آن مرحوم در زنده نگهداشتن گویش محلی و زبان فولکوریک یک صابوناتی نقش بسزایی را ایفا و در قالب طنز ، انتقادات شدیدی که در حقیقت به فرهنگ و تعاملات اجتماعی آن زمان و حتی حالیه هم وارد است ، ایراد نموده که جای تأمل و تعمق فراوان هم دارد ، ولی متأسفانه لحن کلام و بیان طوری است که گویا عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی جزء لایتجزای ذاتی این مرز و بوم است نه معلول جهل و فقر و کوتاه اندیشی و کم کاری و حتی هیچ کاری نکردن مردم برای دستیابی به کمال و تعالی .

خواننده آن اشعار بکلی از صابونات و صابوناتی مأیوس می‌شود و راهی جز فرار از این ولایت در پیش روی خود نمی‌بیند و پس از مهاجرت هم بفکر اعتلای زادگاهش نمی‌افتد چرا که به حالت قهر و غضب و از روی سرخوردگی جلای وطن کرده است که متأسفانه تا حالیه هم به کرات شاهد این گونه مهاجرتها بوده و هستیم . اشتباه نشود بنده نمی‌خواهم بگویم مهاجرت ممنوع! که برعکس مهاجرت را یکی از عوامل ترقی بشر می‌شناسم و خودم هم مرتکب همین اقدام شده‌ام که بقول سعدی :

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است عظیم نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم

حرف بر سر این است که مهاجر این مرز و بوم نه تنها در اندیشه ترقی مولدش نیست که چون همه بدبختیها و عقب ماندگیهایش را از چشم این دیار می‌بیند از آن تنفر هم دارد و شما براحتی میتوانید اثر این تنفر را در اشعار مرحوم شمس ردگیری نمایید .

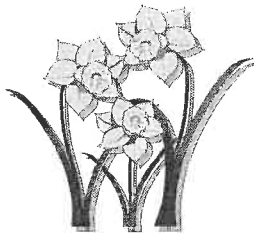
رسالت شاعر و هنرمند تنها به بیان نومیدانه عیوب ، مفاصد و عقب ماندگی های اجتماعی خلاصه نمیشود و هم اوست که پس از ایراد و اشکال بایستی بسادگی و بدون تکلف و رو در بایستی به مخاطبش بگوید :

تا نمونه تو اتو صابوناته ای ولایت تا قیومت ای ذاته

این بدان معنی است که شاعر به مخاطبش می گوید میزان پیشرفت و ترقی شهر و دیار تو فقط و فقط به همت و تلاش ارتقاء دانش و کاردانی خودت بستگی دارد و این تویی که بگواه تاریخ تمدن و هر چه به آن وابسته است می باشی و این امر مسلم است که بر روی این کره خاکی جای نفرین شده وجود ندارد . مگر غیر از این بوده است که ملل راقیه ، خود با کار و تلاش مداوم بر و بومشان را آباد کردند و تمدن را به حد کمال رسانیدند و امروز شاهد بخت در آغوششان است تا جایی که من و تو غبطه آنها را میخوریم؟ پس بکوش تا شهر و دیارت را از عقب ماندگی و فلاکت برهانی و بجای تنفر و فرار ، عشق و علاقه به زندگی در آن را خلق نمایی که این سخن مورد تایید کتاب آسمانیت هم هست ، آنجا که میفرماید : «کیسَ لِلانسانِ الا ما سَعی».

حکمت عزیز ، خوشبختانه کتاب شما به این نکته مهم و اساسی پرداخته است ولی با توجه به اهمیت مسأله ، این مقوله کار بسیار می طلبد ، چرا که خواب ما آنقدر عمیق است که بیدار شدنمان به زحمت بسیار زیاد امثال شما نیاز دارد ، لذا بنده پیشنهاد می نمایم حال که بحمدالله حضرتعالی که صاحب این هنر هستید و این کار عظیم را شروع کرده اید ، آن را ناتمام نگذارید و تا آخر راه ادامه دهید هرچند دشوار است و پر از خار مگیلان. موفق باشید.

امضاء با احترام خاضعانه * سید موسی تابعی - شاهین شهر . بیستم ، دیماه ، ۱۳۸۳



از : آقای ناصر تقوا

یا هو

تاریخ پرفراز و نشیب ادبیات ایران زمین چندین بار مورد تهاجم نامحرمان و ناکسان اجنبی قرار گرفته که گاهی آنقدر ضربه‌ها مهلک بوده که هیچ قومی در برابر آن تاب مقاومت نداشته و به دام مهاجمین افتاده‌اند که حتی زبانشان تغییر پیدا کرده. سوریه، کشورهای شمال آفریقا که عرب زبان هستند از آن جمله‌اند و فقط ایرانی‌ها بوده‌اند که چون دماوند در برابر سیل بنیان‌کن ایستاده‌اند و این مهم میسر نبود مگر به همت مردان شعر و سخن بدین تابلوی بی‌نظیر زیبا بنگرید که در وانفسای قرن ۸ که میخانه‌ها به دستور حکام اجنبی بسته بود و مجسمه‌سازی و نقاشی، منکر و حرام بود چطور در مغز و جان مردم حک شد که حرامیان را به عجز و نهایتاً ستایش وا داشت. حضرت حافظ این تابلو را چنین نقاشی کرده است :

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست

نرگش عربده جوی و لبش افسوس کنان

نیم شب مست به بالین من آمد بنشست

متأسفانه ما مردم کمتر به بزرگان ادب و فرهنگمان توجه می‌کنیم انگاری ژن غم و مویه

و سوگواری ژن غالب پیکر ماست و چه زجری می‌برده‌اند و می‌برند روشن اندیشان این

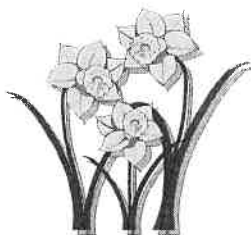
آب و خاک. جناب مولانا می‌فرماید :

چون هلاک خلق شد این رابطه

من نخواهم لطف حق با واسطه

و هم‌کلاس عزیزم می‌فرماید: (امتی گرد خود فراهم کرد علم وامصیبتا افراشت)

کار فرهنگی در این ملک دشوار و در استهبان مضاعف، این است که همت و پایداری
چندین برابر می‌طلبد که از با همتانی چون حکمت‌ها و آل ابراهیم‌ها بر می‌آید.
بدان معلم خوبم که تا جهان باقیست تو راست قامت تاریخ علم ایرانی (استهبانی)؟
امضاء شاد باشید - ناصر تقوا ۸۴/۲/۱



از : آقای سید احمد تقوی

« فرهنگی فرهیخته باز نشسته »

استاد و دانشمند گرانمایه جناب آقای علی حکمت

با سلام ؛

خوب میدانید و آگاهید که :

حاصل عمر آدمی هیچ چیز نیست جز آثاری که از خود بر جا میگذارد . خلق و خوی انسان نیز جزء همین خصلت ها است . حال شما که تمام صفات خوب را دور خود جمع دارید باعث افتخار شهر و دیارمان هستید .

کتاب زیبا و شکیل شما فرا روی من است . از اندیشه های گوناگون که در اوراق کتاب نهفته است غرق لذتّم . مخصوصاً فصلی که با گویش اصیل محلی سروده شده است مرا به خاطرات دور و درازی رهنمون میشود . غمها و شادیها و غصه ها و قصه های زمان کودکی را چون پرده ای از مقابل چشمانم گذر میدهد .

راز دیر پای مردم را می توان در ادبیات شفاهی آن مردم جستجو کرد ، متأسفانه بعلت هجوم وسایل ارتباط جمعی فکر و ذهن جوانان ما به این رسانه های میان تهی معطوف گشته و کم کم این ادبیاتی که سینه به سینه از پدران و مادران ما به امانت رسیده است نابود میشود . همت والای شما با سرودن این اشعاری که پر از لحظه های ناب باورهای سنتی و آداب و رسوم مردم شهرمان است ستودنی است . بدینوسیله تشکرات قلبی خودم را با این واژه های

ناچیز ابراز میدارم و امیدوارم که شاهد بالندگی شما در سطح مملکت باشیم. خوشبختانه
هنرشناس و فرهیخته در این مملکت زیادند و قدر میدانند.

امضاء با تشکر و سپاس - کوچک شما * سید احمد تقوی ۸۳/۹/۲۹ - شیراز



از : آقای رسول تواسعی (با اندکی تلخیص)

« دبیر آموزش و پرورش استهبان و مدرس دانشگاه »

ای چشم سخن گوی، تو بشنو ز نگاهم
دارم سخنی با تو و گفتن نتوانم
« شفيعی کدکنی »

انگیزه این مقال گذری در اندیشه‌های استاد ارجمندم جناب آقای حاج حکمت با بهره‌گیری از کتاب تازه انتشار یافته‌ی ایشان بنام « و اما بعد » می‌باشد.

« و اما بعد » حاصل یک عمر خون دل خوردن و تلاش مستمر و شبانه‌روزی انسانی است که در ورای کلمات و واژه‌ها، مقصدی عالی و متعالی و آرمانی بلند مد نظر دارد شعر برایش تفنن لحظه‌ها و سرگرمی بی‌هدفی نیست کار نویی است « که نور را حلاوتی است دگر » در قالب شش نامه که هر نامه رنگ و بوی خاص خود را دارد مجموعه‌ای از شعرهای اجتماعی است و اجتماعی بودن نه به معنای تکرار حرفهای روزانه، و نه به معنای نگاه سطحی به حوادث و قضایای پیرامون خود، اجتماعی بودن این اشعار عمدتاً از شناخت درست ایشان از جامعه، دردها و مشکلات اساسی آن بر می‌خیزد.

در شعرهای مختلف این اثر وجدان نا آرام را در برخورد با پدیده‌های نابهنجار اجتماعی می‌توان تشخیص داد....

اینک سیری در شش نامه‌ی کتاب :

۱- واقعیت نامه : واقعیت نامه بیان واقعتهای موجود در عالم هستی است و سخن قطره‌ی محال اندیش از ذات مطلق است که علوم جهانیان « یکی دو قطره » از دریای بی‌نهایت او می‌باشد و فوق دست همه دست با کفایتش است. آری واقعیت نامه دعوت به وارستگی و رهایی و دل‌کندن از « بت منفور زمانه » و عبرت گرفتن از گذشته‌ها و « بی‌وفایی روزگار » و « سفله پرور دنیا » و خدمت خالصانه مد نظر داشتن در غیر این صورت « وبال بودن » است.

۲- غم نامه : در غم نامه باز هم صحبت از شعر است که گاه زخمهای نهان و پیدا را مرهم می نهد و گاه مانند معجزه موسی عمل می کند هر چند که گاهی هم به افسون سامری شباهت دارد و مؤلف آنرا که به میخ دنیا و نعل عقبی می کوبد و هر دو را می طلبد شاعر نمی داند.

۳- عشاق نامه : عشق راز عالم هستی و خمیر مایه ی حیات و وجه امتیاز انسان از سایر موجودات است همان امتیازی که انسان را مسجود فرشتگان می سازد و تا مقام خلیفه الهی عروج می دهد.

سیر عشق در عشاق نامه ،عشق مجازی است سخن از سوز هجران و شوق وصال است اما نگران از متحجران ظاهر بینی است که درد عشق را نچشیده اند و اینقدر آیه یأس به گوش می خوانند که نمی توان واقعیتها را شنید و حتی خیال و رؤیای عشق را ممنوع می دانند بنابراین :

ای اف بر این کج فکری و این بدگمانی جایی که حتی شب نباید خواب دیدن
۴- تقدیر نامه : «تقدیر نامه» تشکر از ساحت انسانهای والایی است که چراغ روشنگر علم را فرا راه جامعه نگاه داشته اند و در کسوت معلمی رسالت سنگین خویش را ادا می نمایند و اینگونه معلمی را «غم دیگران به جان خریدن» «چون شمع سوختن» و «از خود گذشتن» و «رهی ما ورای جان بردن» می داند و او را «راست قامتان جاوید تاریخ علم» شناخته و معتقد است «اکسیر فکر اوست که مس را طلا می نماید» و «اگر با وضو به چهره ی پاکش نگاه کنند قد است الله اکبر به یاد آورده می شود».

۵- سته بان نامه : «سته بان نامه» مباحث به شهری است که مردمش به سخت کوشی شهره و در قناعت و مناعت طبع ،گوی سبقت از همگان برده ،عطر لورش همشهریان را حیات و چنگال بادش نگهدارنده از ممات ،آب چکش را مثال زمزم و استخر بوخویش را مرهم ،در عین حال غریب و از حق خود بی نصیب و لذا راه نجات از غربت را تفکر و همبستگی توأم با تعهد می داند چرا که :

با کار شود کویر بستان

با سعی شود جهان گلستان

۶- منجفر نامه : شاهکار ادبی انتقادی استاد حکمت که نه تنها ورد زبانها و گرمی بخش محفل همشهریهاست دیگران نیز می خوانند و وصف حال خویش می دانند و از آن لذت می برند و از آنجا که معیارهای عمده ی موفقیت یک اثر ادبی مقدار تأثیر آن در حافظه خوانندگان می باشد مجموعه شعرهای منجفرنامه از همان ابتدا با اقبال چشمگیری از جانب مخاطبان روبه رو بوده و تأثیر شگرفی بر آنان داشته است. خوب واقفیم که اصولاً در طنز ،شاعر سعی می کند بجای استفاده مستقیم و جدی از جمله ها ،دیدگاه های خود را غیر مستقیم ،مطایبه آمیز و کنایه وار ،با تأثیر گذاری زیاد و گیرا بیان نماید تا با هنجار شکنی مطلوب و مطبوع ،سخن جدید خلق شود و تأثیر جدی در خواننده و شنونده بیافریند .

والسلام

رسول تواضعی

امضاء



از : آقای محمد جعفرپور

با عرض سلام و احترام خدمت استاد گرانقدر و محبوب جناب آقای حاج علی حکمت
 سیر کردم چند در اشعار تو
 جای حافظ واقعاً پر کرده‌ای
 مرحبا، احسنت، ایزد یار تو
 مایه فخر است هر گفتار تو
 کی رسد پای می خمار تو
 شد مشخص چهره پر بار تو
 پر شود آفاق از شه کار تو
 ورنه کی می شد شکوفا بار تو
 چون بدو وابسته دست افزار تو
 ثبت می کردم همه آثار تو
 واله و شیدا شد از اشعار تو
 بس سخنها از دل بیدار تو
 کی رود از یادها افکار تو
 نیازم آن طبع و دل سرشار تو
 بی تبهر بوده این همکار تو
 سلامتی و توفیق روز افزون جنابعالی را از خداوند منان خواهانم. به امید آن روز که
 شاهد شاهکارهای متعدد جنابعالی باشم. امضاء

با تشکر - محمد جعفرپور



از : استاد فرهیخته آقای حاج میرزا محمدعلی حسینی

با عرض سلام و تحیات و معذرت، سروده ناقابلیم را تقدیم می‌دارم :

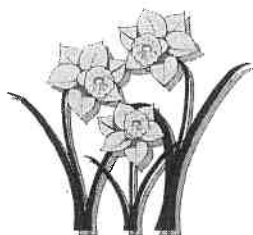
ای حکمت عزیز، چه زیباست، شعرها
 ای شمس پرفروغ ستهان با صفا
 ای شاعر ادیب و هنرمند بی نظیر
 طبعت، براستیست گلستان و گل از آن
 گل‌ها ز طبع چیده‌ای و داده‌ای همه
 ز آنها، مشام جان مرا، نیز کرده‌ای
 خواندم، تمام، حکمت و پند است و دلپذیر
 مجموعه‌ایست، دلکش و پیداست اندر آن
 طنز و لطیفه، نغز، در آن آفریده‌ای
 اندر ره صلاح و صواب است آنچه را
 در تربیت، سخن به حذاقت، نشانده‌ای
 در آن نیافتم، بجز از خیر و مصلحت
 الفاظ و واژه‌های ستهان که رفته بود
 اهل قلم، به حکمت این امر واقفند
 فرهنگ و گویش و ادبیات هر دیار
 باید به واژه‌های محلی، بها دهیم
 زین خدمت بزرگ تو، ماند به روزگار
 حقا که اوستاد و هنرمند و شاعری

آرام جان و مونس دلهاست، نظم‌ها
 ای بر فراز قله تاریخ، جایگاهت
 اهل قلم ز کلک تو، گردیده‌اند مات
 پاشیده‌ای به صفحه دیوان پر بهات
 هدیه، به دوستان و رفیقان با صفات
 خوشبو سپاس دارم از این بهترین عطای
 سهل است و ممتنع، خوش و شیرین تر از نبات
 ذوق و هنر، مهارت و دیگر محسنات
 ظاهر بود طریق هدایت ز گفته‌ها
 آورده‌ای در آن، چه ظریف است پندها
 در گوش جان بی خبر برخی امهات
 روشگریست مخلص و دور از تکلفات
 از یادها، دوباره فکندی به خاطرات
 دارند اهتمام فراوان، بدین نکات
 اهل قلم کنند حفاظت ز حادثات
 باید زیاده‌ها نروند این محاورات
 فرهنگ صابونات، مصون از مخاطرات
 خواهانم از خدا، به خدا عزت از برات

شکر، فشانده‌ای زلبات، بنازمت
 کی شکر است این همه شیرین که شعر تو
 وصف فتاده است در افواه خاص و عام
 اشعار دلکشت همه را شاد کرده است
 کرده است لطف حق مددت، ورنه‌ای عزیز
 من شاگردم که کرده عنایت خدا، به ما
 پاداش خیر، می‌طلبم بهرت از خدا
 اما دریغ و درد که این نازنین دلت
 من در مصیبت تو، شریکم خدا گواست
 ای جان من، بلا، ز برای ولا بود
 هستی تو خود، چو اهل ولا بینی از بلا
 باید چو اولیاء خدا، صبر و شکر کرد
 صبر جمیل و اجر جزیلت دهد خدا
 گر نیست باب طبع تو، اشعار من، ولی
 لطفی نما و عذر حسینی، قبول کن

احسنت، مرجبا نکند درد دست‌ها
 کی می‌رسد پیاپی، کلامت جواهرات
 تحسین کنند اهل قلم از سروده‌ها
 دلها پر از نشاط نموده است طنزها
 آسان به سلک نظم نمی‌آید این لغات
 چون تو بیانگر ادبیات صابونات
 باور نما، که صبح و مسا، می‌کنم دعای
 جور فلک شکستش و افسرده‌اش بساخت
 لیکن به غیر صبر، نباشد ره نجات
 این قول صادق است و بود از موثقات
 هرگز نمی‌کنی گله و شکوه از خدات
 «حکمت» نهاده است خدا، در مقدرات
 ایمن بمانی از همه آفات و مشکلات
 دایم، که نیک دیده در ایام دیده‌ها
 چون نیستش توان، که کند وصف شعرها

امضاء ارادتمند و دعاگو: میرزا محمدعلی حسینی ۸۳/۱۲/۴



از : آقای سید سعید الدین حسینی «سعید»

«شاعر توانمند شیراز»

غیر از هنر که تاج سر آفرینش است بنیاد هیچ منزلتی پایدار نیست

کتاب ارزشمند «و اما بعد...» دوست گرانمایه و شاعر ارجمند خطه‌ی استهبان جناب آقای علی حکمت را به دقت خواندم و بهره فراوان بردم شاید این کتاب برای کسانی که بخوبی شهر زیبای استهبان را نمی‌شناسند و با مردم شریف و بزرگمنش و قانع آن دیار از نزدیک آشنایی ندارند به اندازه من که دو سال در آن شهر به خدمت تدریس مشغول بوده‌ام و مختصر آشنایی با آن سرزمین پرطراوت و مردم خوب آن دارم لذت بخش و شایان توجه نباشد می‌گویم شایان توجه به خاطر اینکه کتاب برای هر ایرانی دوستدار فرهنگ و ادب و آداب و رسوم قوم ایرانی قابل توجه و خواندنی است.

همت والا و زحمت فراوان این شاعر در زمانه‌ای که هیچ کاری بی‌مزد و منت انجام نمی‌شود قابل ستایش است تهیه چنین کتابی با آنهمه وسواس در چاپ و حاشیه‌نگاری و توضیحات و جلد و کاغذ و نوع چاپ و قرار دادن دو عدد سی‌دی در دو طرف جلد که بدون آنها خواندن و فهمیدن بخش «منجفرنامه» برای ناآشنایان به لهجه استهبانی قدیم کاری چندان آسان نیست، نیاز به صرف وقت فراوان و هزینه سنگین دارد که مؤلف با اشتیاق فراوان به پشتاز آن رفته است بخصوص برخلاف سایر تألیفات که بعضی از آنها گاه خالی از هنر شعری و زیبایی کلامی است و گنجی طلب می‌کند بر نابرده رنجی، قیمتی بر پشت جلد ندارد که همین بی‌قیمتی ذیقیمتی این کتاب را ثابت می‌کند. آنچه در حد توان فکری و تشخیص حقیر است اینکه مردم مؤمن و اصیل استهبان و فرهنگ دوستان ایران لازم است که از زحمات بی‌دریغ این شاعر گرانمایه قدردانی کنند و ایشان را مشوق باشند.

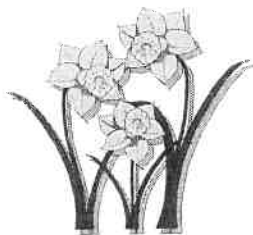
علاوه بر «منجفرنامه» که عمده‌ترین و زیباترین بخش کتاب است نکات قابل توجه و

تأمل در سایر بخشها مشهود است مثلاً در ص ۱۵۰ مثنوی «عاق والده» مردم شریف استهبان

را موظف و مقید می کند که در پیشرفت زادگاهشان تلاشی مضاعف داشته باشند و همچنین در معرفی شهر استهبان می طلبد که مردم، شاعر گرانمایه خود را جناب علی حکمت در همیشه تاریخ این خطه قدر بدانند زیرا این مثنوی مرا بیاد قصیده‌ی زیبای ملک‌الشعرا بهار در وصف دماوند می اندازد که مردم ایران را وام‌دار خود کرده است و یا در قصیده‌ی زیبای «حسن ختام» نکات پندآموز و جالب توجه و در نوع خود تازه و بدیع است.

موفقیت روز افزون ایشان را از درگاه احدیت خواستارم و در خلق آثار دیگر سلامت و استقامت آرزو می کنم.

امضاء سیدسعید الدین حسینی «سعید» * شیراز ۸۴/۳/۲۸



از : استاد معز آقای سید حسن حمیدی

پس شعرا آمد و پیش انبیاء

پیش و پسی هست صف کبریا

ادیب و شاعر گرانمایه آقای حکمت ؛

ادبیات زنده است ، اگر در جزر و مد حوادث هولناک تاریخ از میان نرفته‌ایم از آنروست که فرهنگی نیرومند و برآمده از هزاران دل سوخته و ذهن تافته و فکر درخشان و شنوایی گرانسنگ داشته‌ایم .

در میان آثار ادبی شاهکارهایی می‌توان یافت که با کمال نیرومندی وضع وصال و زندگی ما را بر تصویر کشیده .

در آثار حماسی ما ، کشاکش و گیر و دار اجتماعی که نیاکان ما برای حفظ موجودیت خود کرده‌اند با صلابت بی‌مانندی وصف شده ، عمیق‌ترین عواطف بشری و شور و عشق و دلدادگی در غزلیات به رساترین زبان و در زیباترین طرز شاعرانه بیان شده است ، همچنین در قصائد و قطعه‌ها و مثنویها اندرزها و سخنان حکیمانه و تجربه اندوزیهای خردمندانه به خواننده ، درس زندگی و آگاهی می‌دهد .

هر ملتی به آنچه از هنر و فرهنگ دارد می‌نازد و در حفظ و ارائه آن می‌کوشد ، همچنانکه اتریشی‌ها به موسیقی و مردم آلمان بمانند یونانیان به فلسفه خود مباهات می‌کنند و ملت ایتالیا به هنرهای تجسمی و معماری و نقاشی خود و ما نیز به ادبیات و شاعران خود افتخار میکنیم ، چرا که درخشانترین چهره‌های تاریخ ما از آن شاعران و آفرینندگان آثار ادبی است اگر ما زنده‌ایم بدین دلیل است که زبان و ادبیات ما زنده‌اند .

من از کار شما چندان اطلاعی نداشتم گهگاه دوستان و همشهریها قطعاتی از اشعار شما را بزبان محلی می خواندند متأسفانه دیگر اطلاعی از طبع سرشار و شاعرانه شما نداشتم تا اینکه دیوان ارزشمند آن عزیز رسید و چندین بار با دقت غزلیات را خواندم دیدم واقعاً استادی که سبک محلی سرائیده بود تحت الشعاع قرار گرفته ، غزلیات شما عیناً مانند زرگر ماهری که قطعه جواهری دانه بندی میکند بطرز ماهرانه ای قطعات را با درایت و شعور بجای خود نشانده گر چه خود شاعر از همه بیشتری به کیفیت بنائی را که احداث کرده میرسد پدیهی است کاری که بزبان محلی انجام داده و زحمت و هزینه های زیادی را متحمل شده اید یکی از شاهکارهای ادب فارسی است .

مرحوم شمس که قریب چهل سال با او همدم بودم چهره مردم روزگاری که میگذراند مثل شما به وصف کشیده و الحق چون خود یکی از دلسوختگان اوضاع پس از شهریور بیست بود وضع و روزگار آنزمان را قشنگ بیان نموده .

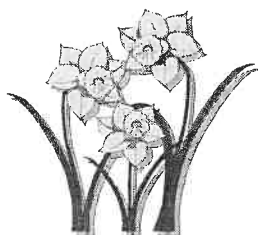
مرحوم شمس خودش اشعارش را کمتر میخواند و این کار را بعهدہ دیگری وامیگذاشت که منهم یکی از آنها بودم .

شبى دیر وقت آقائى را بسراغم فرستاد رفتم دیدم محفل گرمی است و مرحوم انجوى شیرازى یکی از افراد مجلس بود از من خواستند که قطعاتی از اشعاریکه بزبان محلی می باشد بخوانم ، من تا آخر خواندم و بعضی را معنی کردم که شاهد اشکهای جمع بودم زیرا خیلی ماهرانه و زیبا و حقیقی وضع را بتصویر کشیده بود که متأسفانه همّتی نیست که آثار وی چاپ و منتشر گردد.

آقای حکمت آنچه را که لازمه شاعر بودن و شاعر شدن است من در شما سراغ دارم ریز کاریها و کلمات و انسجام آنها را هر خواننده ای بخود جلب میکند . من بارها از دوستان شاعرم آقایان پرویز خائفی - اوجی - منوچهر آتشی چگونگی زایش و تولد شعر را سؤال کرده بودم که چه حالتی به شاعر دست میدهد که چنین مولودهای زیبایی را میاورد آمدم و خواندم که شما خیلی زیبا آن حالت را به تصویر کشیده بودید .

بهر حال از همت و بی‌نیازی آن عزیز تشکر میکنم که دست بچنین ابتکار خوبی زده و با هزینه شخصی که شاید از ده میلیون بیشتر باشد برای بقاء و دوام فرهنگ و هنر مردم دیار خود دست به چنین اقدام شاعرانه‌ای برنید. من اطمینان دارم که با این طبع سرشار و غنی میباید منتظر جلوه‌های دیگری بود. انصافاً مرحباً و بارک الله.

امضاء با درود — سید حسن حمیدی



از : خانواده محترم شهید حمزه شاهسونی

با عرض سلام به مهدی موعود (عج) و نایب به حقش مقام معظم رهبری حفظ الله و عرض سلامتی و خسته نباشید به شما که جهت اشاعه فرهنگ شهر تلاش فراوان نموده اید کتاب شما را که با زحمت و هزینه فراوان تهیه و تکثیر شده بود بدست مان رسید که موجب خوشحالی ما شد که بالاخره یک نفر در این شهر پیدا شد که برای خدا و مردم کار کند.

برای این اثر زحمات فراوان کشیده شده است اگر خودم ساکن شهر بودم شاید بیشتر می توانستم بنویسم اما چون اینجانب ساکن محمدآباد هستم اگر حرفی بزنم شاید نسبت به حرف این حقیر برداشت خوب نشود اما بصورت کلی بیان کنم که با توجه به اینکه این کار حضرت عالی پر خرج و وقت بوده است و تا آن جایی که پرس و جو نموده ام تمامی اثر بصورت رایگان در اختیار مردم قرار گرفته .

۱- نوع خطی که انتخاب شده برای عام قابل قرائت نیست که اگر خطی انتخاب می شد که همه مردم براحتی بتوانند آن را قرائت کنند بیشتر از زحمات شما استفاده می شد.

۲- چون این کتاب در اختیار مسئولین کشوری و استان و مسئولین استانهای دیگر بعضاً قرار گرفته اگر از کل شهر (روستاهای اطراف) تحقیق و نوشته می شد قطعاً نمره کار بیشتر بود.

۳- با این هزینه بسیار زیاد که برای این اثر شده و با توجه به اینکه این شهر و حومه دارای اثرهای تاریخی با قدمت زیاد می باشد اگر کتابی با نام تاریخ استهبان نوشته می شد و در حاشیه از شعرهای موجود استفاده می شد برای همیشه در اذهان به نحو بهتر می ماند.

از این که وقت گرامیتان را گرفتم از شما عذرخواهی نموده و بار دیگر برای زحمات بسیار زیاد شما از خداوند متعال اجر مسئلت دارم و برای شما آرزوی توفیق و سعادت دارم.

امضاء داود اسلامی نسب

خانواده شهید حمزه شاهسونی - محمد آباد ۸۴/۲/۷



از : آقای دکتر محمد رضا خراباتی

« پزشک و شاعر و مؤلف کتاب ... »

« قسمتی از نامه آقای دکتر محمد رضا خراباتی »

... درباره آقای علی حکمت شاعر محبوب با ایشان سخنانی دارم که برایشان خواهم گفت از محبت‌ها و بزرگواریشان کمال تشکر دارم.

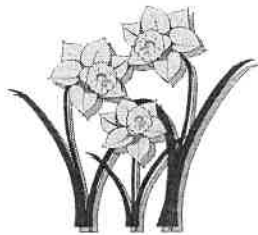
گر چه دوبیت در نامه نوشته‌ام ولی چون کافی نبود در مدت کوتاهی این چند بیت را سروده‌ام که در آن همایش چیزی باشد.

بنام خداوند مهر و صفا	صفائی که آرد بدلها خدا
نکو کار همچون درخت امید	بسی میوه و سایه آرد پدید
دل مردم از دیدنش روشن است	برازنده چون وصف شعر من است
نه بر این زمین میزبانی کند	که بر آسمان مهربانی کند
دل پاک دارد زخود نور مهر	درخشان تر از نور مهر سپهر
به سعدی درود و به سعدی سلام	گلستان او بر جهان شد پیام
پیامش بود همچنان درس و پند	به یادش همه مردمان خورسند
به خاک ستهبان رسانم درود	پدر زادگاهش ازین شهر بود
ز نیکو سرشستی نکو کاریست	نکو کاری از نور هشیاریست
همین مسجد نو بود یک اثر	که نوسازیش شد بدست پدر
به ملک سخن داشت گنج فقیر	که بر عارفان شد بسی دلپذیر

به دوران ما حکمت هوشمند	که طبعش روان است و فکرش بلند
به یک عمر او حکمت امروز بود	به میدان اندیشه پیروز بود
روان را به دانش چو آر است مرد	غم این جهان را زدل پاک کرد
اگر روزگاری شد آموزگار	شد آموزگاری به هر روزگار
بوصف کمالش نپرداختیم	معلم ترا خوب نشناختیم

سعادت و سلامت برای تمام همشهریان بسیار با ایمان از صمیم قلب خواهانم.

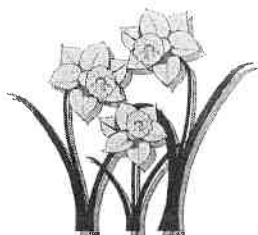
امضاء با احترام - دکتر محمد رضا خراباتی - شیراز ۸۴/۱/۲۲



از: استاد آقای حسن خراباتی

جناب آقای علی حکمت کتاب جنابعالی را دریافت داشتم از حیث خصوصیات و اوصاف اهالی استهبان بسیار خوب بود و جامع ترین کتابی است که تا کنون نوشته و نشر شده است بسیاری از اشعار را خوانده‌ام بسیار محکم و بلیغ بود امید است در نشریات آینده هم همین وضعیت را داشته باشید.

امضاء حسن خراباتی ۸۳/۱۱/۲۲ - تهران



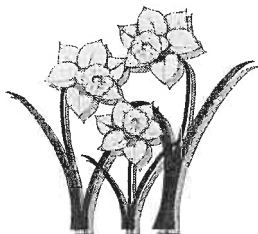
از : آقای عبدالعلی خریدار

سروده‌هایتان استوار و منطبق بر موازین فصاحت و پر معنا است و این عبارات دقیق از باریک بینی و خیالی لطیف سرچشمه گرفته و امکانی را فراهم آورده تا اوج تخیل را بیان کند ، جمع آوری این مضامین که حیات فرهنگی یک جامعه بدان بسته است و استخدام کلمات و اصطلاحات آن در شعر بیانگر این است که سیرت را بر صورت و باطن را بر ظاهر ترجیح داده عوامل اجتماعی افکار و عقاید و رسوم زشت و زیبا همراه با تالعات روحی فرد را جان بخشیده‌اید .

از طرف دیگر مهربانی و مردم داری شماست که چون نقاش چیره دستی غم و شادی آنان را لمس کرده و نسبت به ثبت احوال کمر بسته ، از مسجد و مناره تا طراوت و سرسبزی و آداب و رسوم ، عقاید ، گویش و لهجه همه را به کار گرفته و به تصویر کشیده‌اید تا تذکری شود از احوال برای امروز و فرداها .

در انتظار تا صحنه‌های ذهنی خود را استمرار بخشیده و این سنگ بنا باعث جرأت و جسارت بر سایرین گردد . به امید آن روز .

امضاء ارادتمند شما - عبدالعلی خریدار - شیراز دیماه ۸۳



از : آقای حاج علی خواجه پور

« ریاست بنیاد مسکن فسا »

فرهیخته گرامی : استاد معظم جناب آقای علی حکمت

گلبرگ‌هایی که رسالت فرهنگی خویش را در آن برای عصرها و نسل‌ها به ودیعت گذاشتی با کبوتر سپید بال مهر و محبت وصف ناپذیرت واصل و طراوت و نشاط حاصل گردید بی‌شک افکار شگرف و طبع موزون و این اشعار نصیحت‌وار، شما را نزد مردم شریف و با فرهنگ استهبان و همه فرهنگ دوستان کشور جاودان خواهد نمود اما ای دوست در زمان نگارش این کلمات خبر وحشتناک و جانگداز ترور فرزند پاک و مخلص شما بدست نا اهلان و نابکاران روحم را آزرده که فرموده‌ای :

یاد آن روزها که باب نبود نه که دیگر کشی نه خویش کشی

خسته‌ام از قساوت و تکنیک یاد عصر حجر به خیر و خوشی

برادر بزرگوار : این ضایعه دردناک جز به مدد ایمان و استعانت از نماز تسلی نمی‌یابد که «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» بر خود لازم میدانم بعرض برسانم که ما نیز در غم فرزند شما سوختیم و شریک در سطور غمناهی شما بودیم اما انسانهای فرهیخته‌ای چون حضرت تعالی بحمدالله از چنان ایمانی برخوردارید که در مقابل مصائب دنیوی که همه روزه و بصورت‌های گوناگون ظاهر می‌شود مقاوم و استوار خواهید بود؛ همچون امام بزرگوار که در مرگ فرزند عالیقدرشان فرمودند : مرگ مصطفی از الطاف خفیه پروردگار عالم بود و در کمال متانت و آرامش فردای آن روز در جلسه درس حاضر شدند . که «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» .

از : آقای دکتر عبدالرسول خیراندیش

« استاد دانشگاه شیراز »

استاد ارجمند جناب آقای علی حکمت

با سلام و عرض احترام و ادب

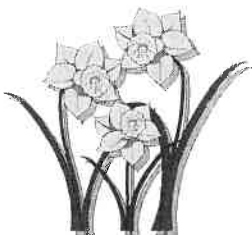
کتاب وزین و ارزشمند « و اما بعد... » واصل و مورد مطالعه قرار گرفت از بذل محبت جنابعالی سپاسگزارم، این کتاب نشانگر هم عشق شما به شهر استهبان است و هم علم و اطلاع گسترده درباره‌ی آن دیار، خسته نباشید، برایتان آرزوی بهروزی و شادکامی دارم. امیدوارم جهت تقدیر و تشکر بتوانم خدمت برسم.

کتاب اما بعد علاوه بر همه محاسن دارای یک ویژگی نیز هست و آن اینکه یک اثر مردم شناسی است. می توان فرهنگ، آداب، رسوم، باورها، غم ها و شادی های مردم خوب استهبان را شناخت. مردمی که همواره نام نیکویشان زبانزد خاص و عام بوده است.

چند سال پیش که برای کاری تحقیقی به استهبان آمدم با مقام و منزلت جنابعالی مطلع شدم اما متأسفانه توفیق رفیق نبود و نتوانستم خدمت برسم.

فرصت را مغتنم شمرده سال نو را تبریک می گویم.

امضاء با تشکر - دکتر عبدالرسول خیراندیش ۸۴/۱/۱۴



از : آقای صفدر دوام

« سردیر ماهنامه‌ی درج استهبان »

« در این زمانه عسرت »

نوشتاری بر کتاب « و اما بعد... » آقای علی حکمت

سالهای ۷۱-۷۰ بود که دانش آموز مدرسه‌ی راهنمایی دکتر علی شریعتی بودم، تازه شروع به سرودن شعر کرده و بیش از آنکه به درس و بحث مدرسه دل بسپارم به واژه‌های جادویی ادبیات پناه برده بودم چه بسا اینکه در سر کلاس ریاضی غزل خواجه‌ی شیراز را زمزمه کرده که صد البته پشیمان نیستم که فرموده بود :

از قال و قیل مدرسه حالی دلم گرفت یک‌چند نیز خدمت معشوق و می‌کنم

در آن روزگار این قلم ناتوان روزانه شعری می‌سرود و در دفتر یادداشتی که امروز به اوراق خاطره‌ها در چمدان زیر زمین یادها سپرده شده می‌نوشت. چه عصرهای خیال انگیزی که از حاشیه‌ی بلوار قائم به منزل می‌رفتم آن نوشته‌های نه چندان پر مفهوم را به حضور شاعری پیشکسوت که عمری در این واژه‌ها پرسه زده بود می‌برده و از آن گرانمایه استفاده می‌کردم. یادم هست عصر روز پاییزی در آذرماه ۷۰ بود که به خدمت آقای علی حکمت رسیدم که ایشان بیتی را از سنایی غزنوی زمزمه کرد که به جرأت شاید تشویقی در آن زمان به این پرنغزی و زیبایی نشنیده بودم که گفت :

عمرها باید که تا یک کودک‌کی از روی طبع عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

آن روزها به سرعت و توان باد صبحگاهی سپری شد و به تعبیر دکتر شفیعی کدکنی که

سروده : « در این زمانه‌ی عسرت به شاعران زمان برگ رخصتی دادند

که از معاشقه‌ی سرو و قمری و لاله سرودها بسرایند ژرف‌تر از خواب ، زلالتر از آب »

و اینک کارنامه‌ی چهل ساله‌ی شاعری پیشگام در ادب دیارمان در کتابی شیوا و

آمیخته با واژه‌های خودمانی پیش روی ماست ، واژه‌هایی که هنگام خواندن یا شنیدن اشک

غم و درد مردمی با اصالت را به ما یادآور می‌شود، پیر روشن ضمیر و دل‌سوخته احمد ذوالقدر همشهری و رجاوند ما در گوشه‌ای از تهران به جاودانگی این اثر افتخار کرد و استادانی همچون پرفسور نظام‌الدین فقیه، سیدضیاء الدین تابعی، محمد عسلی، عبدالعلی دستغیب و دیگران در ستایش این کتاب قلمی گردانند که موجب سرفرازی و تداوم اندیشه‌ی احیاء فرهنگ شهرمان گردید. منجفر می‌تواند برای هر کسی الگوئی شود که نکات مثبت را از رفتارهای منفی این قهرمان منظومه دریافت نمود.

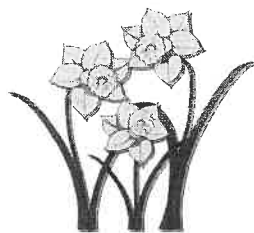
علی حکمت در این منظومه با موفقیتی شگرف توانسته راه و روش درست زیستن را به نسلی انتقال دهد که مخاطب اصلی این منظومه‌ی طنز می‌باشند، که این مهم از بهترین راهبردهای ادبیات تعلیمی به شمار می‌رود.

اگر شهری به قدمت تبریز صاحب منظومه‌ای مانند حیدربابا اثر محمدحسین شهریار است دیار استهبان در طی یک سده‌ی گذشته در ارائه دو منظومه سرشار از اندرز و دردهای اجتماعی موفق بوده است. منظومه‌ی خرنامه‌ی مرحوم شمس اصطهباناتی و منجفرنامه‌ی آقای علی حکمت از منظومه‌های موفق ادبیات تعلیمی هم روزگار ماست. پس مفتخریم که شهرمان در احیاء فرهنگ صحیح بومی واپس گرا نبوده، بلکه پیشرفتی مناسب و در خور قابل توجه داشته که بزرگانی همچون علی حکمت و محمدرضا آل ابراهیم در عرصه‌ی احیاء فرهنگ بومی ما قد برافراشته‌اند.

برای نویسنده‌ی کتاب «و اما بعد...» آرزوی توفیق روز افزون از درگاه حضرت باقی خواهانیم.

صفدر دوام - ۸۴/۸/۱۵ شیراز

امضاء



از: استاد آقای احمدخان ذوالقدر

«قاضی بازنشسته دادگستری»

دوست گرانقدر جناب حکمت ، سلام

امسال پائیز من حسن ختام داشت.

برای کسی که خزان عمر دیده و اینک در زمستان زندگی با سردی‌های دی و بهمن دست و پنجه نرم میکند و بجای انتظار بهار منتظر دعوت حق است رسیدن سه کتاب از دو دوست پیک زندگانی شدند و معجون حیات بخش.

کتاب آئینه‌ای برای صدها و هزاره دوم آهوی کوی شامل اشعار استاد دکتر شفیعی کدکنی و کتاب «اما بعد» مجموعه اشعار شما نسیم بهاران زندگیم شدند و داروی روح بخش حیاتم تا با خواندن آنها پیری را فراموش نمایم و در زیر درختان سایه گستر ادب وطن عصا را کنار گذارده با تکیه باین درختان بارور ادب نفسی تازه کنم.

عصای دست پیر تکیه گاه تن و توش دوست و کتاب عصای روح او.

شادی من خواندن کتاب است و بودن در کنار این دوست بی ادعا و رفیق همیشه همراه و اینک با دو کتاب شفیعی کدکنی و اما بعد حکمت دلخوشم.

اما بعد! این مجموعه شعر که از تک تک ابیات آن انوار عشق بوطن ، عشق بزادگاه ، عشق بمردم ، عشق به فرهنگ ، عشق بادییات و شعر ساطع می باشد و لحظاتی ما را تا بارگاه ابدیت خداوندی میبرد ، خواندم . می خواندم و بگذشته برمیگشتم : گذشته دور سالهای قبل از ۱۳۱۴ که زادگاهم را بعزم ادامه تحصیل ترک نمودم و عازم شیراز شدم . از استهبان عزیز دور ماندم ولی یاد او ، نام او ، خاطرات کودکی ، هم بازیها و هم محله ایهامیم همواره مرا همراهی میکردند.

که گاه در زمان تعطیلی مدرسه و یا مرخصی سالیانه کارمندی بزادگاهم می آمدم تا بزیارت آرامگاه پدر و مادرم که در کنار هم بخواب ابدی فرو رفته اند نائل آیم ؛ و با زیارت

پیرمراد ، از این پیر ، مراد گیرم و با دیدار دوستان و خویشان دمی تازه کنم ، ایامی زود گذر بودند .

در موقع بازگشت بشیراز و یا رفتن سرخدمت چشمانی اشکبار داشتم و زیر لب این غزل شیوای حافظ را زمزمه میکردم که میگوید :

خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود به هر درش که بخوانند بی خبر نرود
سیاه نامه تر از خود کسی نمی بینم چگونه چون قلمم دود دل بسر نرود
سواد دیده غمدیده ام باشک مشوی که نقش خال توام هرگز از نظر نرود

در چند سال قبل که به استهبان آمدم ، در منزل آقای حمید استوار ، شاپور منجفر نامه را خواند و نوار آنرا به من داد با تشکر از او گرفتم با خود به تهران آوردم . خرد نامه شمس را از خواهرزاده ام دکتر مقدس گرفتم : لغات و کلمات آن با گوشم آشنا بودند نه تنها با گوشم بلکه با گوش دلم و جانم لغات را استنساخ کردم ، قصدم این بود که با منجفرنامه شما هم آهنگ نموده و با جمع آوری لغات و اصطلاحات مجموعه ای فراهم سازم .

اینک خمیرمایه این مجموعه همان اشعار خردنامه شمس است و نه (خرنامه)

پیش گفتار شما در «اما بعد» و مطالعه آن مرا از ادامه کار باز داشتند زیرا می بینم ، آنچه من از «خرد نامه» شمس خوانده ام و یادداشت کرده ام یک گل است ؛ بدیهی است یک شاخه گل در برابر گلزار حکمت نمود و تجلی ندارد ، رنگ و بو ندارد و بالاتر بگویم قطره را مجال رویارویی با دریا نیست .

دوست گرانقدر : از خدای بزرگ می خواهم که موفق باتمام و انتشار کتاب مناسبت ها و فرهنگ واژه های استهبان گردی و قلمی دیگر را در راه اعتلاء نام زادگاه خود بردارید و من هم از خداوند می خواهم که دومین کتابت را قبل از مردن دریافت نموده بخوانم و لذت روحانی ببرم .

جناب حکمت : از این پس «اما بعد» شما چون دیوان حافظ ، چون گلستان و بوستان سعدی ، چون شاهنامه فردوسی ، چون اشک معشوق حمیدی ، چون اشعار صورتگر و هزار

مزار دکتر نورانی وصال همواره باصطلاح دم دستم خواهد بود و رفیقی بر تنهایی راه کهنسالی و پیریم افزود رفیقی که یادآور شهر و دیار است و دمساز و انباز و دوست همیشگی.

دوست صاحب‌دل: غزل‌های شما: قطعه فصل کوچ، زبان حال من پیرمرد است: چه تعلقات جهان آزموده‌ام جز مرگ و سراب بود به هر چیز باختم دل را، قطعات گنه کرد در بلخ آهنگری و تربیت، پندی حکیمانه است و درس اخلاق است:

«شراب ای برادر اگر پاک نیست گنه از من و تست از تاک نیست»

یا: دریای روزگار نیفتد دمی ز موج مردی در آن بود که رسانی بساحلش
قطعه یادش بخیر: با خاطرات کودکی لامارتن پهلوی میزند و نهالی است روئیده در کنار
درخت سایه گستر «حیدر بابا»ی شهریار:

جناب حکمت شعر استهبان را خواندم: من هم با تو دوست صاحب‌دل دست به دعا بر میدادم و میگویم:

هر آن که هست پی اعتلای استهبان بود بکام دلش روزگار استهبان
من در این دعا با تو نه تنها برای استهبان زادگاه مان بلکه برای ایران عزیز دست بدعا
برمیدارم و میگویم:

هر آن که هست پی اعتلاء کشور جم هر آن که هست پی اعتلاء میهن من
هر آن که گیرد از مردمان کشور غم هر آن که هست وطن خواه و عاشق میهن
هماره شاد دلش باد و سرفراز چو سرو

اما بعد:

کتاب منجفر نامه دیباچه فرهنگ است، فرهنگ مردم استهبان، مردم سخت کوش و پرتلاش که بنظم این تلاش و کوشش را از مردم یزد آموخته‌اند وجود مسجد یزدیان و چنار تناور یزدیان دالّ بر این ارتباط و هم فکری و هم کاری و یادگیری است.

دوست عزیز: خرد نامه شمس متعلق به ۷۰ سال قبل است و کتاب شما متعلق به حال یعنی بیش از نیم قرن فاصله زمانی. من بشما تبریک میگویم و به ذوق ظریف و نازک بین و دیده تیز بین و موشکاف شما درود میفرستم. باید به همکاری چون آقای افتخاری، افتخار کنید که همکار شما هستند و آنطور که شایسته و بایسته است اشعار را میخوانند. این کار از عهده هر کسی برنمیاید. توفیق ایشان را در این همکاری فرهنگی از خداوند مسئلت مینمایم.

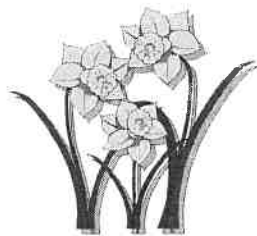
خدمت جناب آل ابراهیم ارادت دارم و بی صبرانه مشتاق رسیدن کتاب «فرهنگ مردم استهبان» هستم.

دوست گرانمایه و ادیب: از خداوند سلامت و سلامتی را مسئلت دارم و از درگاهش می خواهم شما را در ادامه خدمت بمردم و فرهنگ مردم مؤید بدارد.

با تقدیم احترام

امضاء

دوست تازه آشنای شما. احمد ذوالقدر ۸۳/۹/۳۰



از: آقای دکتر منصور رستگار فسائی (چهره ماندگار)

«استاد دانشگاه شیراز»

برادر عزیز و هنرمند جناب آقای علی حکمت

با عرض سلام و آرزوی تندرستی و توفیق همیشگی جنابعالی، به اطلاع می‌رساند که از دریافت و مطالعه مجموعه شعر ارزنده‌ی جنابعالی «و اما بعد...» بسیار خوشحال شدم، انتشار این مجموعه که در نوع خود کاملاً بی‌سابقه است، گامی مثبت و مهم در شناساندن شهری است که با مردم سخت‌کوش و سابقه‌ای کهن و طبیعتی زیبا، هنوز آن چنانکه باید و شاید، شناخته نشده است، ذوق لطیف و بیان شاعرانه‌ی ظریف و نو اندیشه‌ی جنابعالی سبب شده است تا این مجموعه‌ی ابتکاری، خواندنی و دلپذیر باشد و خواننده علاوه بر التذاذ ادبی و ذوقی، استهبان را بشناسد و با فرهنگ آن آشنا گردد و بهره‌ی معنوی فراوان به دست آورد. توفیق روز افزون هر چه بیشتر جنابعالی را از خداوند بزرگ آرزو دارم و در انتظار خواندن آثار دیگر شما هستم.

امضاء با ارادت و احترام — منصور رستگار فسائی * ۱۳۸۳/۱۲/۱۸



از : آقای بهرام رضائیان (فیروزآباد)

« نویسنده »

به نام خدا

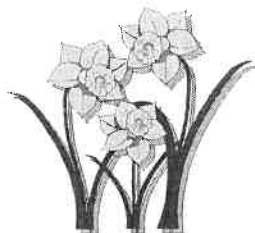
صلاح کار کجا و من خراب کجا ؟

اندیشمند گرامی جناب آقای حکمت ، با سلام و درود همراه با آرزوی به روزی
 « و اما بعد... » نه تنها در قالب کتابی نفیس بلکه خیلی بیشتر از آن به وسعت فرهنگ و
 کمال خطه‌ی سرسبز و خاطره‌انگیز استهبان را یکجا دریافت کردم .

مراتب سپاس و تشکر خود را نثار همت والای شما می‌نمایم . مطالعه مقدمه زیبای جناب
 آل ابراهیم خاطره مراوده حقیر با ایشان را زنده نمود . انشاءالله که سلام و ادب ما را به
 حضورشان ابلاغ نمائید .

امیدوارم که خداوند دیدار شما بزرگواران را به زودی زود هدیه‌ی ما نماید .
 در پایان باز هم از بذل محبت شما سپاسگزارم . بی گمان و اما بعد مونس خلوت و
 تنهاییم خواهد بود . به امید دیدار

امضاء دعا گوی شما ، بهرام رضائیان - فیروزآباد ۸۳/۹/۲۸



از : آقای محمدرضا ریاحی اصطهباناتی

« دبیر ادبیات آموزش و پرورش استهبان »

بسم الله الرحمن الرحيم

تکثرگرایی و فرهنگ نوین حتی در مقیاس جهانی که هر ملیتی می‌خواهد گوشه‌ای از این هویت هزار پارچه جهانی برای خود دست و پا کند؛ ایجاب می‌کند که فرهنگ‌های کوچک‌تر بومی نیز در بافت و ترکیب فرهنگ ملی، جایگاهی را به خود اختصاص دهد، چرا که هویت ملی نیز برآیند همین فرهنگ‌های کوچک‌تر خواهد بود. این اثر و -/ ان شاء الله - آثاری از این دست می‌تواند سهمی از این میراث ملی و جهانی داشته باشد.

... و اما بعد !

علل توفیق اثر :

الف) اهالی استهبان ارتباطی عمیق و عاطفی با جنبه‌های نوستالوژیک این اثر پیدا کرده‌اند. شاید انعکاس ناکامیها و آرزوهای این مردم، حس غمگانه و حسرت‌آمیز بی‌ظنری می‌بخشد که همیشه همراه و همراز ایرانیان بوده است.

ب) مسایل مطرح شده در این کتاب، مفاهیم بشری عامی دارد که هر انسانی سوای هر ملیتی، با آن احساس خویشاوندی فکری می‌کند؛ تقابل سنتها و مدرنیسم یا همان جدال کهنه و نو، قضاوتها و تعارضهای خانواده‌ها، فقر فرهنگی و اجتماعی، از خود بیگانگی، کم بها شدن ارزشها و دگرگونی آن و...

ج) قالب طنز و خلق شخصیت‌های تپیک منجفر - ننه منجفر - کرّابه که حاصل دیدگاه انتقادی و تلخ است. دید موشکافانه‌ی شاعر در خلق این شخصیتها، انگاره‌ای مردم شناسانه‌ای را به مخاطب هدیه می‌کند. و از این روست که بعضی موضعهای تند در خصوص انعکاسهای صادقانه‌ی کاستیها و نابسامانیها را برانگیخته است.

اما باید دانست که بیشتر طنز اگر بخواهد اثر کند، چاره‌ای جز رو در رویی شجاعانه با واقعیات موجود، ندارد حتی باید وادی‌های خطیر دیگری را نیز درنوردید یا آنچه که حافظ را حافظ کرد، به سخره گرفتن تمامی مفاهیم رنگ باخته اجتماعی و فرهنگهای غلط موجود و تابوهای اسارت‌بار بشری از مقدّسات مورد سوء استفاده زاهد، ریاکاری محتسب، حتی منبر و سجّاده آنجا که آن را به می رنگین می کند، پس: «بد نگویی به مهتاب اگر تب داریم» و اگر تاب شنیدن حقیقت را نداریم.

در این راستا مؤلف محترم ما نیز حتی از کل کل با اُسا کریم! نیز ابا ندارد، زیرا که خداوند آگاه به مافی‌الصدور است.

د) شیوه‌ی روایی و میل به داستان‌گویی که مناسب بیان محلی و یادآور قصه‌ها و حکایتها و حتی غیبتهای سرکوچه‌ی پیر زن‌هاست، چفت و بست کاملی با موضوع آثار شاعر ما دارد.

ه) ویژگی‌های خاص اثر:

۱- انتخاب شایسته از خط نستعلیق.

۲- اعراب‌گذاری و فونوتیک (آوا نوشت) دقیق.

۳- لوح فشرده صوتی که سهولت تلفّظ و شیوه گفتاری مناسب را موجب می‌شود.

۴- عکسهای درخشانی که از اشیاء و آثار موجود دارد و به همراه سی‌دی ارجاعی خوب را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند.

۵- استفاده ادیبانه از اشعاری که در سرعنوان اشعار انتخاب شده و نیز تلمیحات زیبای خلال کلام.

۶- عشق به استهبان همراه با نگاهی محبّت آمیز به مناطق جانبی استهبان مانند رونیز و ایج و خیر و حتی شهرهای اطراف که در کمتر اثر محلی و نیز بخاطر محوریت آن محل خاص، مورد نظر قرار می‌گیرد.

در پایان، مشتاقانه ادامه‌ی آثار ارزشمندی از این دست را خواستاریم و پیشنهاد می‌شود در نگارش‌های جدید از عکسهای هنرمندانه سیدحسین کشفی که عیار هنری قابل قبولی دارد استفاده گردد، در ترکیب خط نستعلیق نیز از اساتید صاحب این فن استفاده گردد. خواستار سربلندی و طول عمر با عزت حضرت عالی

امضاء محمد رضا ریاحی اصطهباناتی * اردیبهشت ۸۴



از : آقای صدرالله زین العبادی

« مسئول بازرسی اداره آموزش و پرورش استهبان »

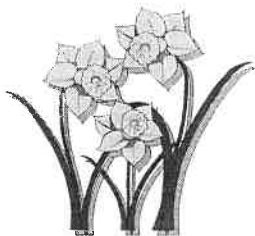
با سلام و احترام

ضمن تقدیر و تشکر فراوان از زحمات بی وقفه شما در جهت اعتلای فرهنگ این شهرستان و ستایش از اثر ارزشمندتان در پویایی و شناساندن فرهنگ و آداب و رسوم مردم شریف شهر نجف کوچک به اقصی نقاط کشور ، بر خود می‌بالیم که چنین شخصیت گرانمایی در این سرزمین دست به تلاشی شایسته زده است ، با اعلام وصول یک جلد کتاب مجموعه اشعار به همراه سی دی از بذل توجه و عنایت جنابعالی قدردانی به عمل آید .

صدرالله زین العبادی

امضاء

مسئول بازرسی آموزش و پرورش استهبان



از : آقای دکتر سید علی محمد سجادی (با اندکی تلخیص)

« استاد دانشگاه شهید بهشتی تهران »

بیگانگی نگر که من و دوست چون دو چشم همسایه ایم و خانه ی هم را ندیده ایم

هیجده ساله بودم که صابونات را برای ادامه تحصیل پشت سر نهادم . پیش از آن نیز یکی دوبار برای زیارت از شهر خود برون رفته بودم بار اولی که از گردنه گلچهره گذشتیم و سواد شهر شیراز را از دور به تماشا نشستیم فقید سعید آقای مصطفی ماضی (بعدها قاضی پور) که در کنار دست من در اتوبوس باستانی (اتوبوس و راننده هر دو باستانی بودند!) نشسته بود و معلّمانه بازوی مرا فشرد که ببین! اسفالت که می گفتم اینست و من خیره بدین پدیده ی شگفت به دیده ی تحسین و اعجاب نگریستم . این را نوشتم تا نسل جدید که نوشته ی مرا می خواند بداند که ما را و شهر و دیار ما را حال و روزگار چگونه بود . آب نبود و برق نبود و هیچ نبود اما غیرت و تعصبی برخاسته از نیاز و ناز بود . صابوناتی آموخته بود که خود را محتاج هیچ کس و هیچ جا نبیند . کم توقع بود و پرکار و من این دو صفت را چند سال پیش پس از بازگشت از شانگهای درباره ی مردم چین نوشتم و پیش از آن همشهریانم را چنین دیده بودم . صبح را با چنگال باد آغاز کردن و آن را مسمار بدن نامیدن و ظهر را با نان و پنیر آهو (لور) و یا ترید کشک و ماست تجنی گذراندن و شب را با یخنی کلم _ اگر بود و اگر نبود که هیچ _ به صبح رساندن با اینهمه از خروس خون تا غروب پنجه در پنجه ی کوه و صخره افکندن ، از لته ی کهنه پاپوش دوختن ، دلق مرقع پوشیدن و کوشیدن و باز کوشیدن و با اینهمه شاکر بودن و خدای را بر خود حاضر و ناظر دیدن از ویژگیهای اغلب همشهریان من بود . در شهر من فقر بود و مسکنت بود اما گدا نبود قناعت با مناعت آمیخته بود البته عیب محیطهای کوچک داشت پچ پچهای زنانه و حسادتهای

کودکانه و کلاه شرعی بر سر یکدیگر نهادن و عیبهای نهانی و فسادهای عیانی بود با اینهمه اگر نجف کوچک نبود کوفی بزرگ هم نبود و مرا از آنهمه خاطره‌هاست که بر لوح دل نشسته است و کسی چه می‌داند شاید روزی بر صفحات کتابی نشست. و اخیراً یک صابوناتی اصیل که: «نه بر اشتیری سوار است و نه چو خر به زیر بار است و نه خداوند رعیت و نه غلام شهریار است با اهداء «و اما بعد» مرا به دوران کودکی و شهر خوب و محروم باز گرداند و دل خوش کرد که دلش خوش باد.

درباره‌ی شعر و سبک و سیاق اثر اگر خدای خواهد جداگانه خواهیم نگاشت و امروز که بنا بر اختصار دارم می‌گویم در جهانی که «نام و نان» سخت دلها را به خود مشغول داشته کیست که از این دو بگذرد و عمر بر سر کاری گذارد که خریدارانش چون مشتریان آزادگی و دین و مروت بس اندک است و کیست که در این دنیای بزرگ کرده دیرینه عروسی را از خواب فراموشی برآورد و بر منصه‌ی ظهور نشاند تاره نماید و دل رباید و دیدیم که هست و نامش (علی حکمت) که آئینه تمام نمای غیرت و شرف است و خدای را که هرگز گرد ملال و کلال بر آن ننشیند. ایدون است و ایدون تر باد.

با درود و بدرود _ سید علی محمد سجادی ۸/۱۰/۸۳

«ایضاً از آقای دکتر علی محمد سجادی»

به یاد دوست

«از بد حادثه»

افزون بر چهل سال است که یار و دیار را وانهاد و سر به وادی غربت داده‌ام بدان امید که از خرمن پاکبازان طریقت خوشه‌ای و از مائده‌ی احسان و اصلاص حقیقت ره توشه‌ای فراهم

آورم و رزم ناسپاسی کرده باشم و اگر اقرار آورم به خودخواهی متهم گردم اما در یک نکته جای تردید نیست: هرگز خاطرات گذشته را از یاد نبرده‌ام و زادگاه خود و مردم خوب آن را به دست فراموشی نسپرده‌ام:

چل سال بیش رفت که من لاف می‌زنم	کز چاکزان پیر مغان کمترین منم
هرگز به یمن عاطفت پیر می‌فروش	ساغر تهی نشد زمی صاف روشنم
از جاه عشق و دولت رندان پاکباز	پیوسته صدر مصطبه‌ها بود مسکنم
در شأن من به درد کشی ظنّ بد مبر	کالوده گشت جامه ولی پاک دامنم

و این هوای مسکن مألوف هنوز مشام جان را خوش می‌دارد و اسپند شوق دیدار یاران را بر آتش و چون از بد حادثه این مرغ پای بسته را یارای پر کشیدن نیست به کلک منقار نقشی چند بر صحیفه آرزو رقم می‌زند و فرا دیده‌ی عزیزانی می‌دارد که پیوسته در آئینه‌ی دل او جلوه‌ای پر جلا دارند.

وقتی که «حکمت» می‌سراید: «صابنات جای خوشیه حیف که مداخل نداره» حقیقتی را به زبان می‌آورد که نقد حال شهر ما در همه‌ی ادوار بوده است و هست و کدام برهه از زمان را به خاطر می‌آورید که صابناتی پنجه در پنجه کوه و کمر نینداخته باشد و سنگ تلاش بر سینه نکوفته، از خار گل نیاورده و از غوره مُل؟ هزاران درخت وحشی را به پیوند رام نکرده باشد و از خون دل شراب امید به جام؟ در آن روزگاران شهر من از همه مظاهر تجدد به دور بود می‌گفتند: «کنجون برق دارد و صابنات ندارد» نه آب تصفیه شده داشت و نه حمام بهداشتی، نه مراکز اقتصادی داشت و نه کارخانه موگلد و نه هیچ چیز دیگر اما آرامشی عجیب توأم با وقار و اطمینان قلب و توکل و تسلیم بر همه جا سایه گستر بود. خستگی تن را با آسوده دلی پاسخ می‌دادند و فقر را با مناعت از در می‌رانند، کوته آستین بودند و دراز دست نه! البته این بدان معنی نیست که صابنات بهشت موعود بود تلخی فقر را همه کس نمی‌تواند با بزرگ منشی جبران کند و بیماری و بی‌مایگی را همه وقت با جادو و جنبل و حتی نذر و نیاز نمی‌توان ریشه کن کرد و همین جاست که حکمت عزیز را نیرو

می‌بخشد که «منجفرنامه» بسراید و راستی را اکنون که از نعمتهای آب و برق و گاز و تلفن و جاده آسفالته و صد موهبت دیگر برخورداریم آیا دلمان برای یک ننه منجفر و کربابه لک نمی‌زند آیا آن همه صفا و سادگی کودکانه را نباید از دل خاک جست و آیا نباید کار انسانی پاکباز که آنچه را که بر ما رفته است و احیاناً می‌رود به بهترین وجه باز شناسانده است به دیده تحسین و تجلیل نگریست؟! است

آنچه را که آقای حکمت در مقدمه «منجفرنامه» مرقوم داشته‌اند عقلایی و کاملاً منطقی است باید از درون متحول شد تا خدای نیز دگرگونی و شدن را ارزانی انسان دارد اما تذکار یک نکته بی‌منفعتی نیست و آن اینکه دست پرورده کوه و کتل صابنات چنان با سختیها خو گرفته است که هیچ‌گونه دشواری را به چیزی نمی‌گیرد من کمتر اصطهباناتی می‌شناسم که در برابر ناملايمات قامت خم کرده باشد و گواه عاشق صادق در آستین باشد.

... غرض بسط مقال نیست خواستم با جناب حکمت که از سر لطف «اما بعد» را به من اهداء فرموده‌اند همراهی و همدلی کنم و به سابقه‌ی ارادت تا نشان دهم که کتاب را کم و بیش خوانده‌ام به نکاتی چند که برخی توضیح واضحات است و برخی نگرشهای معلمان اشاره‌ی کنم و بگذرم با آرزوی توفیق:

۱- چراغ برساتی (صص ۱۶۶ و ۱۸۹) شنیده‌ام - والعهدہ علی الراوی - که علت نامگذاری این چراغ آن بوده که دارنده آن، آن را در طاقچه کنار ساعت گذارده بوده است و مهمانان با ایما و اشاره آن را به یکدیگر نشان می‌داده‌اند و می‌گفته چراغ برساتی که مخفف آن همان «برساتی» است.

۲- کتری (ص ۱۹۱) به گمانم مخفف «گوتره» ترکی به معنی وزن ناکرده و نسنجیده یا همان چکی خودمان باشد. مولانا فرماید:

گفت او را «گوترو» حلوا به چند گفت کودک نیم دیناری و اند

- ۳- کوچه باغی (ص ۱۹۴) گرچه همان تعریف معهود را بنده می‌پسندم ولی استاد باستانی پاریزی در کتاب آسیای هفت‌سنگ، آن را تلفظی دیگر از (کوشک باغ) دانسته‌اند.
- ۴- لک (ص ۲۲۲) به معنی صد هزار است و فحش مستتر در آن.
- ۵- آیا شیر اهرازی (ص ۲۲۵) شیر اعراضی نیست. یکی از معانی اعراض پرهیز است و شیر اعراضی یعنی شیری که مادر به عللی نمی‌باید به فرزند می‌داد و از این کار پرهیز می‌کرد. مضافاً به اینکه اعراض به معنی بچه‌ی نا مشروع آوردن نیز هست و می‌تواند محملی برای وجه تسمیه آن باشد.
- ۶- صله خرما (ص ۲۷۰) غلط چاپی و صحیح آن سله خرما است.
- ۷- عمّه نشستن (ص ۲۷۰) توده مردم سوره نبأ را «عمّ» می‌خوانند به علت آن که نخستین آیه‌اش «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» است و بهتر است ما نیز عمّ بنویسیم نه عمّه هر چند همشهریها به تعریض در جهت تحقیر عمه می‌گویند حالا دیگر کسی عمّ (عمه) سرفراز هم نمی‌خونه! به عم نشستن نیز اصطلاحی بود که چون کودک عمّ جزو (جزو آخر قرآن مجید) را که از آخر به اول (از سوره ناس به بالا) بود به پایان می‌رساند می‌گفتند به عم نشسته است و آن را دو وجه بود: تشویق نوآموز و دادن کله قند و چارقند به ملای مکتب (معمولاً آبجی)
- ۸- آیا غیج (ص ۲۷۱) با «زیج» - تعیین احوال و حرکات ستارگان - نسبتی دارد؟
- ۹- اخازی (ص ۲۷۱) غلط نوشتاری است و صحیح آن «اخّازی» است.
- ۱۰- حرف گلدان مایر... (ص ۲۷۴) آیا نخستین اسم همان گدامایر نخست وزیر اسبق اسرائیل نیست؟ لااقل با بوش سازگارتر است.
- ۱۱- عذب (ص ۲۷۸ و ۳۶۷) غلط و صحیح آن عزب است.
- ۱۲- لبدی (ص ۲۸۶) گمان می‌برم مرگب از «لبد» به معنی نمد و یاء نسبت و رویهم به معنی «نمد پوش» باشد و چون نمدپوشی رسم صوفیان و قلندران و درویشان فقیران بوده است اطلاق معنای بدبخت و بیچاره بدان نادرست نیست.

- ۱۳- چشمه قهری و فازهری (ص ۳۲۳) این دو قنات‌اند یا چشمه؟ قهری درست یا قهری؟ و آیا فازهری همان پادزهری به معنی ضدسم و نوشدارو نیست
- ۱۴- توره دون (ص ۳۲۵) ای کاش وجه تسمیه آن به معنی شغال دان نیز ذکر شده بود.
- ۱۵- چوغ قپون (ص ۳۳۳) ای کاش جمله کنایی «سر چوغم زمینه»: بی نهایت مستأصلم نیز در ذیل توضیح می‌آمد.
- ۱۶- بالو و پاین (ص ۳۳۴) استفراق غلط املایی و صحیح آن استفراق است.
- ۱۷- پیشش حرمله ... (ص ۳۶۱) آیا عیب الله همان ای والله است؟
- ۱۸- آله (ص ۳۶۷) طلاطم غلط و تلاطم صحیح است.
- ۱۹- قلونه (ص ۳۹۱) قلان لغتی مفعولی به معنی بیگاری است.
- ۲۰- در ص ۲۹۳ «به انفسهم»، بانفسهم شود.

یکبار دیگر کار پر ارج برادر گرانمایه جناب حکمت را پاس می‌نهم و بی آنکه بخواهم داغی را که اخیراً دست روزگار بر جان شاعر دلسوخته ما نهاده است تازه کنم زبان حال او را با ترنم این غزل به گوش هوش اهل درد میرسانم:

و ز فلک خون خم که جوید باز	حال خونین دلان که گوید باز
نرگس مست اگر بروید باز	شرمش از چشم می‌پرستان باد
سر حکمت به ما که گوید باز	جز فلاطون خم‌نشین شراب
زین جفا رخ به خون بشوید باز	هر که چون لاله کاسه گردان شد
ساغری از لبش نبوید باز	نگشاید دلم چو غنچه اگر
بیرش موی تا نموید باز	بس که در پرده چنگ گفت سخن

گرد بیت الحرام خم حافظ

گر نمیرد به سر پیوید باز

پنجم اردیبهشت ۸۴ * سید علی محمد سجادی

امضاء

تهران دانشگاه شهید بهشتی



از : استاد آقای حسین سراجی

«دیر باز نشسته آموزش و پرورش»

بسمه تعالی

دوست عزیز و ادیبم حضرت علی حکمت با تقدیم سلام و تجدید ارادت

کتاب گرانقدر «و اما بعد» مرحمتی جنابعالی رسید «ابری که در بیابان بر تشنه‌ای بیارد» از لطف و بزرگواریت صمیمانه متشکر و سپاسگزارم خواسته‌ای که نظراتم را درباره کتاب برایت بنویسم اینکار از من ساخته نیست زیرا از مطالعه چندین و چندین بار هر قطعه در جمع بستگان و دوستان و بتنهایی هنر و زیبایی بحدی است که از شوق و ذوق از خود بیخودم میکند، بقول شیخ اجل سعدی :

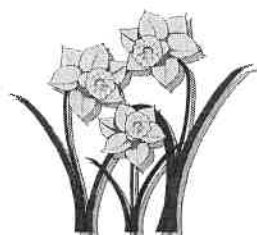
«بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت»

الحق کاری کرده‌اید کارستان. برایت از درگاه ایزد متعال سلامت و توفیق خدمت

خواهانم .

امضاء

ارادتمند - حسین سراجی ۸۴/۲/۱۹



از : حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا مجتبی سقایی

« معاونت فنی مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی »

بنام خداوند

استاد دانشمند و ادیب هنرمند آقای علی حکمت

« و اما بعد... » را خواندم.

هر بیت آن سراسر ذوق و هنری بود که نشان از عشق و مهر به وطن و مردم آن داشت. آفرینت که با کوه و باغ و کوچه و بازار و مسجد و مدرسه و ملا و پله‌ور و فعله و کوه‌کار آن هم دل و هم زبانی کرده‌ای و فراروی فرزندان و آیندگان چراغ فرهنگ افروخته‌ای. گاه شیرین زبانت که دراز می‌پاید، چنان کام شیرین شود که شرنگ زمانه از کام بزدايد و دل را آسایشی زاید که غم کهنه سینه فرو نشاند و چون نمکی ریزی یا تلخکی بسرایي نه از آن گزندى به جان آید و نه صفحه دل را گرد ملالتی گیرد، چون کفر گفתי ایمان انگيختی، و چون نمک ریختی حلوا پختی، شورت نیز شیرین است از آنکه طوطی نطقش شکرخای است و رهوار طبعش سبک پای.

یا حبذا روی شمس و شهریار سفید و چشم ایشان روشن، « و اما بعد... » هم عاشقانه شهریارى است و هم دُرَدانه اخبارى، اما نه درویشانه شهریار و نه به تاریکی شمس بلکه به اعتدال حکمت.

حقیقت که از سیاهی خرنامه به نژند بودم ولی به آن عشق داشته و دارم و چون نازنینی ترشرو و شاهدی بدخو و سیتیزه‌جو با آن نهانی می‌ساختم. از بد زبانی و عربده جوییش نه یارای آنکه با آن مجلسی بیارایی و نه در انجمنی ورا بنمایی.

تا که از گردنه گود و قلات چشم افتاد به اصطهبانات

سیر گشتم به خدا من ز حیات

محشر خر بود اصطهبانات شهر بی در بود اصطهبانات

و دیگر حقیقت آنکه حیدر بابا در بزم ترکان و آذری زبانان به شیرین کاری و دلبری، موجب رشک و حسد قند زبانان پارسی گو بود.

حیدر بابا ایلدریم لار شاخاندا سلر سولار شاقیلدیوب آخاندا

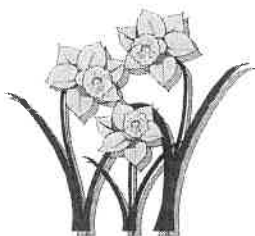
قیزلر اونا صف باغلیوب باخاندا

سلام اولسون شوکت اوزه الوزه منیم دبیر آدیم گولسون دلوزه

دل در حرمان شاهی نازنین و شیرین گفتار که قرا به غسل لغت دری و سخن مادری به لبان نمکینش باشد و به اقتضای دلبری ظرافت کند و ناز و کرشمه فرماید و نه آنکه چون بدمستان و لاتان عربده زند و درشتخویی کند و آبرو بریزد و می گداخت و سودای چنین یار شکر گفتار و شیرین رفتار را در خیال می پرداخت تا آنگاه علی حکمت «و اما بعد...» و
لله الحمد.

امضاء ارادتمند * مجتبی سقایی

قم مقدس ۱۷ مرداد ۸۴ msaqaei@noornet.net



از : آقای حاج سلیمانی

« دبیر بازنشسته آموزش و پرورش و مدرس دانشگاه »

بسم الله الرحمن الرحيم

ادیب و فرهنگ شناس گرانقدر، برادر بزرگوار جناب آقای حاج حکمت زید
توفیقاته با سلام و عرض ادب و تشکر از مراحم و الطاف خاصه حضرت تعالی

کتاب و اما بعد را مطالعه کردم خدای تبارک و تعالی را باید سپاس گفت که بحمدالله
هنوز هم بزرگانی در عرصه فرهنگ و ادب از پیش کسوتان در استهبان وجود دارد کاری را
که جنابعالی به آن اهتمام ورزیده‌اید در خور ستایش و تقدیر است از تلاشهایی که حقاً و
انصافاً در این زمینه مبذول داشته‌اید بعنوان یک اثر ماندگار محفوظ خواهد ماند و نام آن
عزیز بزرگ در تاریخ فرهنگ شناسی این آب و خاک زنده و جاوید خواهد بود.

از خداوند بزرگ توفیقات بیشتر حضرت تعالی را در ادامه این کار بزرگ خواستارم.
در ضمن تعدادی عکس از مراحل پخت شیر در فروش غلوند خدمتتان تقدیم میدارم
بعلاوه از سایتی هم که جنابعالی به عنوان Hekmat.2cu.org اعلام فرموده بودید در
اینترنت در سرصفحه به محضر مبارکتان ارسال نموده‌ام.

یک بار دیگر از خداوند بزرگ توفیقات بیشتر حضرت تعالی را آرزومندیم.

امضاء با احترام مجدد _ سلیمانی ۸۳/۱۱/۵



از : آقای جمال سوزن زن

بنام خالق زیبایی‌ها

حرف دلی دارم بسیار ساده و بی‌پیرایه و روان درباره شاه مرد ادبیات و شعر این شهر یعنی «علی حکمت».

شعر در حقیقت نثری است به نظم درآمده با کلمات شیرین و آهنگی موزون و دلنشین، انسان وقتی شعری می‌خواند یا می‌شنود بایستی بقول معروف در پایان چیزی کی عیدش شده باشد. من نمی‌گویم همه شعرها باید انسان را حالی به حالی کند بلکه اقلاً به انسان حالی دهد. شاعر فیلسوفی است که رسالتی بسیار والا و عظیمی بعهده دارد چه بسا در تاریخ شاعرانی بوده‌اند که با سرودن چند بیت شعر سرنوشت مملکتی را عوض کرده‌اند.

شاعر کاریکاتوریستی است که باید با قلم خود دردها، کمبوها و ظلم حاکم بر جامعه را نقاشی کند. اگر به جز این باشد شاعر نیست بلکه زائر است آنهم زیارت کننده بُت، پول و مقام.

شاعر نقاشی است که باید با قدرت تفکر در قالب شعر و با سر پنجه قلم سحرآمیزش زیبایی‌ها را هزاران برابر نموده و زندگی را برای ناامیدان و سوخته‌دلان امیدوار سازد.

چاپ کتاب برای شاعر بعنوان درآمد یا شهرت نمی‌باشد، همینطور که پدری فرزندش را برای درآمد و شهرت بزرگ نمی‌کند، بلکه عشق آسمانی که به فرزند دارد باعث تحمّل تمام مسائل و شدائد زندگی می‌شود.

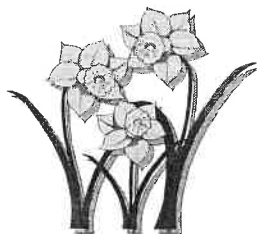
اگر تمام آبهای دریاها مرگب شود و اگر تمام درختان عالم نیستان و اگر از تمام نیستانها قلم بتراشند هنوز در بیان روح پاک شاعر عاجزند. همچنین که قلم قاصر و کوتاه این حقیر ناچیز در مورد نقاشی روح والای علی وار علی حکمت عاجز و ناتوان می‌باشد. حکمت

حکیمی است با حکمت، نقش زرّینی است بر تاریخ ادبیات شعری این مرز و بوم که پاک شدنی نیست، یقیناً او یکی از ماندگارها خواهد بود.

شعر حکمت شعر دل است. شعر مردم است. حرف زندگی است. بودن‌ها، نبودن‌ها، تلخی، شیرینی و در عین حال روان و شیرین و قابل درک برای عام و خاص، بی‌سواد و باسواد، دلدار زیبایی است که در پرده نیست، هر چه هست همین است، بی‌پیرایه و ساده و دلنشین. شعر علی حکمت را مقدار کمی مطالعه کردم به جانم نشست، به راستی نشسته گردیدم. مطلب مهم، طولانی بودن اشعار می‌باشد، اولاً قدرت شاعر را در سرودن میرساند، دوم اینکه تشنگی شاعر را در یک موضوع و سوژه برطرف می‌کند و همچنین اگر خواننده اهل ذوق و ادب باشد ارضاء می‌شود.

حکمت طنز نویسی خبره می‌باشد و در این راه سرآمد خواهد شد. طنز یک حقیقت تلخی است همراه با شوخی و مزاح. اگر طنز دارای انتقاد نباشد فقط یک شکله و ادا خواهد بود، به راستی مایه‌ی اصلی طنز، انتقاد است البته انتقادی سازنده و پویا. خلاصه در پایان می‌گویم حکمت دلت شاد، قلمت خسته مباد، سالیانی دراز زنده بمانی و با قلمت دلت از غم برهانی.

بعدِ قرنِی مادری شاید بزاید حکمتی با چنین روحی و اخلاقی و والا همتی
جمله تاریخ سلاطین جهان را خوانده‌ام من ندیدم در جهان وین حکمتی وین نعمتی
این تحفه‌ی سبزی است تقدیم به استاد بزرگوار، شاعر گرانقدر آقای علی حکمت
امضاء با احترام * جمال سوزن زن



از : آقای حاج میرزا محمد شعله اصطهباناتی

« فرهیخته باز نشسته دادگستری، شاعر و مداح اهل بیت (ع) »

« بنام آفریدگار شعر و شعور »

باری تعالی منزّه بخشایشگر و مهربان مهرپرور، در هنگام عطا نپرسد و کسی را در الطاف و الثفات دخالت ندهد. اوست فیاضی که از سرچشمه زلال عرفان ذوقی وارسته و شایسته را آبیاری و طبعی را سرشار از معارف و مشاعر نماید و اوست سزاوار سپاس و تقدیس و ستایش و تحمید «جل جلاله».

أَمَّا بَعْدُ، حقیر که با وصول مجموعه گرانسنگ «و اما بعد» ذهن خود را در مطالعه دقیق و عمیق این شیرین کلام و خجسته بیان متمرکز نمودم درست در اشعار و ابیات و ترکیبات و تشبیهات و استعارات آن دقت کردم از این طبع موزون و ذوق پر بار چون دُرّ مکنون فراوان لذّت بردم و نکات علمی و هنری و ادبی آن بهره گرفتم. آری تمام جلوات ابیات آنقدر سهل و ممتنع است که بی وقفه جذب اذهان همگان میشود.

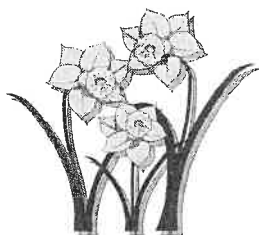
حکمت عزیز توسن علم و کمال و دانش و بینش و هنر و نقّادی را در میدان وسیع ادب و عرفان طوری به تاخت و تاز در آورده که چشم انداز سلیقه و تعبیه شده. و در بزم مطالعه اش ساغر دل را لبریز از صهبای لذّت بخش حکمت و درایت و فهم و فضیلت مینماید. در کمال مطالب این کتاب عزیز آدمی را بشادی و نشاط بی وقفه مربوط و از لطایف ابیات و اصطلاحات محلی معطوف میدارد.

ایشان در آئینه عبرت نمای شادروان شمس اصطهباناتی جلوه گر و اهداف آن عالی طبع، در این مجموعه مستتر است.

شرح و توضیحات، در کم و کیف این کتاب متین از تحریر و بیان برون است. بهمین مناسبت بسنده میکنم و توفیقات شایسته این خردمند بلند مرتبه و شاعر توانا را از یزدان مَنان خواهانم.

میرزا محمد شعله اصطهباناتی

امضاء



از: آقای محمد باقر شمس

«فرزند برومند مرحوم اصطهباناتی و پایه‌گذار شعر گویشی استهبان»

بنام چاشنی بخش زبانها، حلاوت بخش معنی در بیانها

«وحشی بافقی»

تقدیم به دوست عزیز و شاعر با ذوق و قریحه جناب آقای علی حکمت، پیاس محبت بی‌شائبه‌اش در ارسال کتاب ارزشمند «و اما بعد» و در پاسخ قصیده‌ی زیبای استهبان خودش.

درود من به تو ای دوستدار استهبان
دلت خوش و سر تو سبز باد در همه عمر
ترا ز عمق دل پاک می‌کنم تحسین
از این سپس تویی اندر میان مردم شهر
بهوش باش و مباحثات کن به آن هنرت
ز فهم و فضل و کمال و هنر برادر جان
اگر چه تیغ فلک در کمین احرار است
دلّم به حال تو ای جان نثار شهرم سوخت
ولیک دل به غم روزگار سفله میند
تو ای برادر مغموم و دل شکسته من
در این زمانه که هر کس کلاه خود گیرد
منم مثال تو ای یار غرق تاب و تبم
کبوتر دل من پر همی زند شب و روز
به دیده‌های پر از اشک غم ز مهجوری
بیا به دیده من جا کن ای برادر شمس
که عاشقی و دلت بی‌قرار استهبان
که هستی آنهمه خدمتگزار استهبان
که شاهکار تو شد اعتبار استهبان
گزینه آدم کامل عیار استهبان
که نیست همچو تو کس در دیار استهبان
در این زمانه تویی افتخار استهبان
تو را پناه دهد کردگار استهبان
که نور دیده تو شد نثار استهبان
که بایدت که بمائی کنار استهبان
مباش جز به غم روزگار استهبان
تو باش با هنر خویش یار استهبان
برای دیدن لیل و نهار استهبان
برای سایه بید و چنار استهبان
به جای سرمه کشم من غبار استهبان
که ما دو دیده وریم پاسدار استهبان

« ایضاً از آقای محمد باقر شمس بمناسبت همایش علم و حکمت استهبان »

منظومه زیر بروز احساساتی است عاشقانه که به مناسبت هفته بزرگداشت مقام معلم و تجلیل از پیش کسوتان و بازنشتگان فرهیخته شهرستان استهبان و بویژه جناب آقای حاج علی حکمت سراینده ایثارگر و محبوب و محترم کتاب « و اما بعد » - که خدایش حافظ و ناصر باد - و بمنظور قرائت در همایش روز جمعه ۸۴/۲/۱۶ کانون محترم فرهنگیان بازنشته استهبان گفته شده. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

بنام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه بر نگذرد
درودی چو بوی خوش بوستان	به جمع اساتید و بر دوستان
به جمع شما سروران جلیل	که هستید اندیشه ورز و نیل
به جمع محبان و هم شهریان	به ارباب عزت به فرهنگیان
به فرهنگستانی که عمری دراز	به خدمت کمر بسته با سوز و ساز
که از نارواها نرنجیده اند	و بار و بر عمر بخشیده اند
خصوصاً به حکمت ادیب عزیز	سخندان و صاحب دل و با تمیز
شریف و خردمند و با درک و فهم	به دور از خیالات واهی و وهم
هنرمند با دانش و دردمند	علمدار آزادی و هوشمند
بنازم به کاری که کرد آن دبیر	که داند قدرش خبیر و بصیر
بخوانید شعر وی ای صادقان	که دارد پیام از دل عاشقان
منم مست « و اما بعد » و اشعار او	که بکرنند اطفال افکار او
چنین است شایسته یک دبیر	که بینا کند چشم برنا و پیر
وظیفه معلم بود در حیات	که روشن نماید چراغ نجات
که خود چون چراغی است افروخته	لهیب محبت دلش سوخته
معلم وجودیست پیراسته	به علم و عمل نیز آراسته
معلم درختی است افراشته	که یزدان به دست خودش کاشته

همه بار و برگست و پر سایه نیز
معلم چو ابريست پر از مطر
معلم چو دریای پر گوهر است
معلم چو رودیست بی عیب و درد
معلم کتابی است گویا و پاک
معلم چو کوهی است بس استوار
فسوسا که جز ذوق خدمت به دهر
بیا تا نظرها به کارش کنیم

همه شهد و شیرست و فهم و تمیز
که می بارد هر روز بر خشک و تر
زبان و دل و دست او پر دُر است
ز هر گوشه اش می توان آب خورد
توان برد از او گوهر تابناک
اگر چه به تاب و تب است آشکار
ز کارش نبرده است یکروزه بهر
سر و جان و هستی نثارش کنیم

امضاء

با تشکر و احترام * محمد باقر شمس ۸۴/۲/۱۴



از: آقای علی شیبانی

«استاد دانشگاه استهبان»

هوالحکیم

به نام خالق یکتا به نام نامی دوست که جلوه دو جهان پرتوی ز هستی اوست
جناب استاد ارجمند آقای علی حکمت

ضمن سلام، از این که بنده را با هدیه بسیار گرانباه خود مورد لطف قرار دادید متشکرم.
هر چند بنده را نرسد که نقد کار استادی چون شما بنمایم؛ به فرموده نکاتی چند به عرض
می‌رسانم.

بنده با سروده‌های شما از سال ۱۳۶۸ کم و بیش آشنا بوده‌ام و همیشه از شما به عنوان
زبان گویای مردم استهبان یاد کرده‌ام. زبان گویای مردمی که حتی انتقاد را نیز ناشکری به
حساب می‌آورده‌اند، مردمی که با داشته‌ها و نداشته‌های خود خوش و قانع بوده‌اند و به طور
ناخواسته با یک نوع جهش و دگرگونی جبری در زندگی خود از حدود چهل سال پیش تا
کنون روبرو شده‌اند.

آری شما زبان گویای شهری هستید که دیگر سایه درختان گردو و زمزمه‌ی جویبار را
به سختی می‌توان در آن سراغ گرفت و از آن بوی خوب خاکی که پس از جاروب کردن
درب کوچه‌ها به مشام می‌رسید دیگر خبری نیست.

استاد ارجمند، شما داستان ملّتی را به شعر کشیده‌اید که ظرف چند سال ملک‌ی را با
کفش شبرو و شلوار دبیت را با جین و خلاصه تمامی عادات و آداب خود را در بیرون و
اندرون به تدریج تغییر داده، فرهنگ قدیمی را با مصنوعات جدید در هم آمیخته و
معجونی آفریده که نه آن است و نه این. البته این درد مشترک بسیاری از شهرهای کشور
ماست.

حال با این وضعیت، وظیفه آن که گرفتار عقل شده چیست؟ بسیاری از افراد عطایش را به لقایش بخشیدند و جلای وطن کردند که بقول شما (سابونات جی خوشیه حیف که مداخل ندره) اما در میان هستند افرادی که خلوت گزیده‌اند و برای خود جزیره‌ی امنی درست کرده‌اند و کاری به کار خلق خدا نداشتند و ندارند.

در این جا ارزش کار شما بیش از پیش نمایان می‌شود که همیشه چشم بینا و گوش شنوا داشته‌اید و با باریک بینی و دقت نظر زوایای زندگی مردم را زیر نظر داشته‌اید و با آن شمّ مخصوص معلمی و شاعری کوشیده‌اید که نکات ضعف و قوت و سوء رفتارها را به مردم گوش‌زد کنید.

حال چه حربه‌ای برای رساندن این پیام، کاری‌تر از شعر است. نمی‌توان مردم را با سخنرانی یا صحبت‌های کلاسیک و ادار به تغییر رفتار یا حتی اندیشیدن کرد. در اینجاست که شاعر می‌تواند ایفای نقش نماید.

بیان شعر به نوای موسیقی می‌ماند که سخن را هنرمندانه و موشکافانه بیان می‌کند. گویند که سخن شاعر ترنّم احساسات اوست که نه در بند زمان است و نه اسیر مکان، گاهی که تار و پودش از زخمه‌های چرخش چرخ روزگار به نوسان درمی‌آید خود به خود آهنگی می‌سازد که چون از عمق وجود بر می‌خیزد بر اعماق روح انسان‌ها نفوذ می‌کند و خواننده را حداقل برای لختی هم که شده از روزمره‌گی رها می‌سازد و به خود می‌آورد. اما طنز که در بیان واقعیت‌های منجرنامه به کار گرفته شده به داروی تلخی می‌ماند که لایه نازکی از شیرینی روی آن پوشانده باشد.

چه بسیار افرادی که به خاطر شیرینی اولیه آن نوارها و نوشته‌های شما را دست به دست می‌گردانند و پس از برطرف شدن شیرینی آن به طور غیر مستقیم پیام اصلی آن نیز گوش کرده‌اند و سعی نموده‌اند که منجر نباشند، و... .

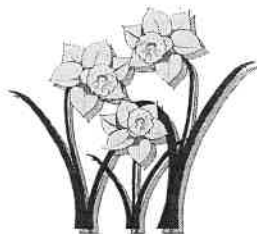
آری ای عزیز دردمند که از قبیله‌ی جنونی و میسرت نیست به سر آتش که بخوشی زحمت را اراج می‌نهم و روح و قلبت را که مجروح تندباد حوادث زمانه است می‌ستایم و

عرض می‌کنم که گوینده «دو پادشاه در اقلیمی نگنجند»

پس همواره دلت غرق در انوار خدا باد. آمین!

والسلام - علی شیبانی ۸۴/۱/۲۸

امضاء



از : آقای جعفر صادقی فر

« رئیس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان استهبان »

همای اوج سعادت به دام ما افتد اگر تو را گذری بر مقام ما افتد
 حباب‌دار بر اندازم از نشاط کلاه اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد
 اندیشمند ارجمند ، استاد گرانقدر جناب آقای علی حکمت

کتاب شیرین و پر از خاطرات دل‌انگیز گذشته و حال حضرت عالی به دستمان رسید البته همراه دو عدد CD با لهجه شیرین محلی این مرز و بوم که به ارزش این کار ادبی و هنری افزوده است . این کتاب که اولین سرمایه عمر ادبی شما در طول ۲۰ سال گذشته است در واقع نشانگر احساسات ظریف و اهتمام و عشق وافر و سوزانی است که نثار این سرزمین پاک و مقدس گردیده است . البته یک کتاب زحمات و رنج‌های مخصوص خود را دارد از مرحله‌ی نخست جمع‌آوری مطالب تا تدوین و ویرایش و دیگر مراحل چاپ که هر کدام جز در سایه صبر و شکیبایی به سرانجام نخواهد رسید .

حقیقتاً کتاب با نام زیبای «و اما بعد...» در دل پیر و جوان و کودک و دختران و زنان این دیار نفوذ عمیق نموده است و ورد زبان همگان در محافل مختلف در هر کوی و برزن شده است که «هر چه از دل بر آید بر دل نشیند».

در خانه‌ی ما نیز بزرگان و کودکانمان علاقه‌ی زیادی به اشعار و غزلیات کتاب «و اما بعد...» دارند به عنوان مثال مرحوم پدر بزرگم در سال ۱۳۷۴ که از شیراز به استهبان آمده بودند با شنیدن «منجفرننامه‌ی شماره ۲» اصرار کردند که همین لحظه این نوار جهت ایشان تهیه کنم و شنیدیم در شیراز آن مرحوم تعدادی را دور خود جمع می‌کرد و با شنیدن این غزلیات ، شادی و نشاط وجودشان را فرا می‌گرفت و چقدر لذت عمیق می‌بردند و یا خودم که تمام کاست‌های شما را از سالهای قبل تهیه نمودم و لذت زیاد می‌بردم . تازگی‌ها دختره

ساله ام، آخرین کاست «کم جنبه» از سروده های جناب عالی را تمام و کمال از حفظ است و با لهجه ی کودکانه اش برای بزرگترها می خواند.

همانطوری که شما دل مردان و زنان مسلمان این شهرستان را با غزلیات بی نظیرتان شاد می نمائید؛ امید است خداوند متعال به حضرت عالی سلامتی و طول عمر با عزت عنایت فرماید و روح فرزند دلبندتان را شاد نماید و خداوند بزرگ آن عزیز از دست رفته را در جوار ابا عبدالله الحسین «ع» قرار دهد و مأنوس فرماید. انشاء الله...

جعفر صادقی فر

امضاء



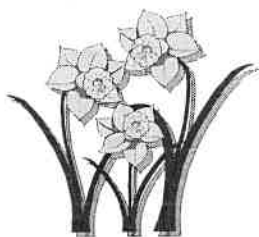
از : آقای ابراهیم صبوری

بنام آنکه هستی نام از او یافت

خدمت دوست خوبم شاعر باذوق و توانا جناب آقای حاج علی حکمت سلام ، سعادت ، سلامت و پیشرفت شما را در زمینه‌ها خصوصاً شعر و شاعری از خدای بزرگ آرزو مندم «من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم» و یا به گفته زنده یاد حمید مصدق «من چه دارم که ترا در خور، هیچ - تو چه داری همه چیز» اما چون خواست شماسست و کاغذ و پاکت با کتاب بود وظیفه خودم میدانم دستور شما را اجراء کنم . آقای حکمت شما کاری کردی کارستان من شاعر و نویسنده‌ای را نمی‌شناسم که این اندازه کتاب به دوستان و آشنایان و کتابخانه‌ها کشور اهداء کند آن هم به این خوبی و زیبایی واقعاً مرجحاً بر شما علی جان خود را به ثبت رساندی و از این به بعد می‌توانی امپراطوری پر وسعت خود را وسعت بیشتری ببخشی آقای حکمت توزیع کتاب یک رندی حافظ گونه است که صدآفرین بر شما با درد آشنائی وداع فرزند هم متأسفانه به آن اضاف شده است اکثر شاعران خوب ما این ناراحتی‌ها را داشته‌اند ، باباطاهر عریان ، نظامی گنجوی ، حافظ و گویا شادروان اخوان ثالث این شاعران داغ فرزند دیده‌اند و خلاصه همه رنج و ناراحتی داشته‌اند «هر که در این دیر مقرب تر است - جام بلا بیشترش میدهند» شما در شعر کوچ چه خوب بودن و مرگ و زندگی را و دیگر مسائل و مشکلات را بیان کرده‌ای که صدآفرین بر شما و طنزهای شما . واقعاً گریه دارد نه خنده و به گفته شادروان شمس «گر چه دارد سخنانم خنده - نبود خنده به من زیننده - کاکا مشتی به گمان بنده - از روی بصیرت خوانی - اشکی از دیده به رخ بفشانی» و این شاهکار شما می‌باشد من و همه دوستان منتظر چاپ کتاب‌های بعدی شما

به نظر بنده اگر شما چند رباعی و دو بیتی به کتاب اضافه کرده بودید بهتر بود و هم اکنون هم شاهکاری هست بی نظیر ، موفقیت و سربلندی شما آرزومندم .

امضاء
ابراهیم صبوری ۸۳/۱۱/۲۹



از : آقای علی صبوری

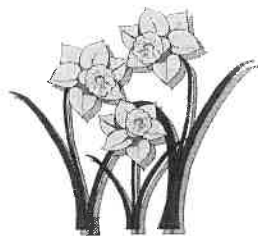
« مسئول آموزش دانشگاه پیام نور واحد استهبان »

حضور محترم استاد گرامی جناب آقای حاج علی حکمت

سلام علیکم

احتراماً ضمن تقدیر و تشکر از مراحم جنابعالی در رابطه با نشر و اهداء کتاب « و اما بعد » و همچنین آرزوی توفیق روز افزون در راستای شناساندن فرهنگ اصیل شهرمان استهبان خصوصاً به نسل جوان، به استحضار می‌رساند که آثار اینچینی باعث باقیات و صالحات برای شما گردیده، امید است که این کار جنابعالی مرضی درگاه احدیت قرار گرفته و در پیشگاه ولی عصر (عج) مأجور باشید.

امضاء با تشکر علی صبوری مسئول واحد آموزش دانشگاه پیام نور ۸۳/۲/۴



از : آقای سید محمد جواد صداقت کشفی

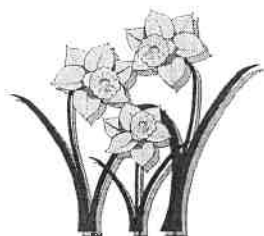
« صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران مرکز یزد »

استاد گرانقدر ، هنرمند گرامی جناب آقای حکمت ، سلام علیکم

با احترام نسخه‌ای از دسترنج و تلاش نامه حضرتعالی دریافت گردید. بی‌تردید طبع بلندتان بر طبع آراسته کتاب افزون‌تر است .

اما بعد ، « و اما بعد » باقیات صالحاتی است برای نسلی که در وادی غربت فرهنگ اصالت می‌بازند و صد البته فخری است برای آنانکه با گذشت ایام اصیل می‌مانند .
در خاتمه ضمن سپاس از همت والایتان پس از تأمل در ظرافت کتاب اگر بر ذهن ناقص نکته‌ای خطور کند من باب تکلیف تقدیم خواهم نمود .

امضاء سید محمد جواد صداقت کشفی - دیماه ۸۳



از : آقای سید محمدحسین صداقت کشفی
«مدیر روابط عمومی شبکه بهداشت و درمان شهرستان استهبان»

«أن لربكم فی ایام دهر کم نجات الا فتعرضوا لها لعله أن یصیبکم نفعه منها فلا تشقون

بعدها ابدأ» «رسول اکرم (س)»

«در روزگار شما بسا از ناحیه پروردگارتان نسیمهایی وزیدن گیرد. خویشتن را بر آن

عرضه دارید شاید شما را دریابد و بعد از آن تیره بخت نگردید.»

بسیار شاد و شاکرم که در ایام زندگیم با ادیبی برجسته، عالمی دلسوخته از ابنای خلف شهرمان با بضاعتی معنوی به گستره اقیانوس نداشته‌هایم آشنا شده و از خوان بیکران‌ش لقمه‌ای مرا میهمان نموده و از طوفان عرفانش، نسیمی نیز به جان خسته‌ام وزاند.

به راستی استاد بزرگوارمان جناب آقای حاج علی حکمت از نسیمهای خوش الهی بوده که همای سعادت، مرا نیز از خیل آشنایان و شاگردان ایشان قرار داد که ای کاش سالها و سالها پیش دست روزگار مرا در محضر این استاد معظم می‌نشاند.

کتاب «و اما بعد...» ایشان که حاوی بهترین دارو و زیباترین نسخه دردهای شهر محروم و مظلومان، استهبان است را باید به خط زر نگاشت و در بین خیل کثیر علاقه‌مندان به پیشرفت و تعالی استهبان عرضه داشت تا با بکارگیری مؤثر دستورالعملهای شفافبخش آن، عظمت بر باد رفته‌مان را باز یابیم و استهبان، دوباره مظهر علم و تمدن و حکمت متعالیه گشته و آنگاه و پس از التیام زخمهای روحی فردی و اجتماعیمان به خویشتن خویش بازگشته و کمال و سعادت گذشته را بیابیم.

کتاب «و اما بعد...» استاد معززمان، چون سخن آشنای تک‌تک اصطهباناتیها از ابتدا تا انتها و حرف درون و ناگفته یک‌یک آنهاست؛ به طور قطع و یقین و بدون شک دست تطاول روزگار نخواهد توانست مانند اکثر قریب کتب دیگر آنرا به فراموشی سپارد و تا

استهبان و اصطهباناتی زنده است این کتاب نیز زنده و جاودان و نور تابانش تابنده تر و هر چه بر آن زمان بگذرد اعجازش آشکارتر خواهد شد.

استهبان همیشه بر خود خواهد بالید که همچو نابغه‌ای را در دامن خود پرورانیده و به بشریت و فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی تقدیم نموده که :

«باش تا صبح دولتش بدمد که این هنوز از نتایج سحر است»

سیدمحمدحسین صداقت کشفی

امضاء

کارشناس مسئول بهداشت محیط، غذا و حرفه‌ای و

مدیر روابط عمومی شبکه بهداشت و درمان شهرستان استهبان



از : حجت الاسلام سید مصطفی صداقت کشفی

حضر تمستطاب و برادر بزرگوار و شاعر توانا جناب آقای علی حکمت

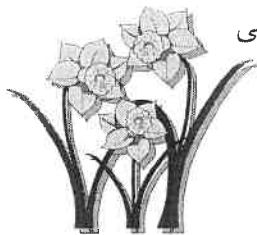
هر چند عنوان شاعری برای فردی ادیب و محقق و پژوهشگر عنوان کاملی نیست اما چون روی سخن من با جنابعالی در رابطه با کتاب «و اما بعد...» است بهمین عنوان بسنده میکنم. شاعر عزیز و دوست گرامی، همانطور که میدانم و میدانند - و البته کمتر میدانند - استهبان جایی است که فرهنگ غنی اسلامی، مجال ظهور و ثبوت یافته است و با گوشت و خون مردمانش از قدیم الایام عجین شده و در آمیخته است. اگر قرار است شهری در خطه‌ی ایران زمین سربلند کند و داشتن فرهنگی اصیل و بزرگ را فریاد بزند همین استهبان است؛ به کوچکیش نگاه نکنیم که در دل خود گوهری بزرگ دارد. افسوس که با وجود چنین سرمایه‌ای سترگ افرادی که استهبان را یا این فرهنگ، خوب بشناسند و بشناسانند بسیار کم ظهورند در این میان برداشتن گامهائی استوار در مسیر شناسایی و اعتلا چه گرانقدر و بزرگ مقدار است؛ زیرا نه تنها فی نفسه قدمی است در جهت مذکور، بلکه مشوق و دعوت گیر دیگران برای انجام چنین حرکتی است.

در اینجا بخاطر بچاپ رساندن اثر خود بنام «و اما بعد...» که استهبان را بنظم کشیده است از شما صمیمانه تشکر و قدردانی مینمایم.

امیدوارم این حرکت نه فقط در این جهت بلکه در تمام جهات تداوم یابد.

امضاء با آرزوی کامیابی و سعادت و موفقیت بیش از پیش

سید مصطفی کشفی



از: آقای مهدی صلحی زاده

«کارشناس ارشد ادبیات»

و اما بعد...

فرا رسیدن سال نو و بهار طبیعت را به محضر پرمهرتان تبریک گفته، امیدوارم سال خوب و پر خیر و برکتی پیش روی داشته باشید و در عرضهی زندگی موفق باشید.

اثر گرانقدر و سراسر شیرینی و لطف شما را خط به خط و نکته به نکته خواندم و لذت بردم و عبرت گرفتم و متأثر شدم و با تمام وجود حس کردم. بوی خراسان را از شهرمان شنیدم و با تمام وجود لذت بردم و به خودم بالیدم. توصیف آن چنار سرافراز را خواندم و به مانند شما بوی پدر را احساس کردم گویی آن چنار جدّ مشترکمان است.

با خواندن قطعه شعر «سوار یا پیاده» (بخش واقعیت‌نامه) آنچنان تحت تأثیر پیام آن قرار گرفتم که مدت‌ها به این نکته مشغول بودم که نکند خدای ناکرده «سواره» باشم.

تفسیر مرغ باغ ملکوت حافظ را خواندم و «دزد خانگی» خودم و همه‌ی انسانهای غافل که به این دنیا فریفته شده‌اند را شناختم و متوجه شدم که چه خوش خیالیم در وفادار بودن دنیا.

در قطعه شعر «ستاره‌ای بدرخشید و...» چه زیبا جملات معترضه‌ای که بیانگر برخی مشکلات اجتماعی بود را در کنار هم قرار داده بودید به گونه‌ای که خواننده بی‌اختیار شعر اجتماعی دوره‌ی مشروطه را به یاد می‌آورد.

در غزل زیبای «پای دار» می‌توان به وضوح سبک و سیاق شاعری رهی‌معیری را دید. در شعر زیبای «جنگل سبز» خواننده خصوصیات شعر نو و ادبیات معاصر را به طور دقیق و واضح می‌بیند و لمس می‌کند.

در بخش عشاق نامه در شعر «صید رام» طلوع خورشید و برآمدن روز آنقدر زیبا توصیف شده است که با توصیفات برآمدن خورشید در اشعار خاقانی - شاعر صبح - برابری می‌کند.

در بخش تقدیرنامه چه زیبا حق معلم بر گردن انسانها را نمایانده‌اید که من در اینجا فرصت را مغتنم می‌شمارم و به نوبه‌ی خودم در پیشگاه مقدس معلمان علی‌الخصوص حضرت عالی سرتعظیم فرود می‌آورم و به مصداق کلام مولای متقیان حضرت علی «ع» که فرمودند «هر کس حرفی به من یاد دهد مرا بنده‌ی خود کرده است»، مراتب بندگی و تواضع خود را نسبت به مقام معلم اعلام می‌دارم.

در مثنوی گونه‌ی زیبای «شیر اگر پیر هم بود شیر است» خواننده بی‌اختیار به یاد داستان پردازی مولانا در مثنوی عظیم معنوی می‌افتد و افکار و اندیشه‌های مولانا را در کلام شما متجلی می‌یابد.

در مقدمه‌ای که در شعر استهبان در بخش «سته‌بان نامه» مرقوم نموده‌اید می‌توان آشنایی و تسلط شما به نثر خواجه عبدالله انصاری را مشاهده نمود که این نشان دهنده‌ی آشنایی کامل شما با نثر فارسی است که به مانند شیخ اجل سعدی علاوه بر قدرت شاعری بالا در عرصه‌ی نثرپردازی نیز چیره دست هستید.

در بخش منجفرنامه همین بس که اشعار زیبای آن ورد زبان همه‌ی همشهریان است و اگر چه با خواندن آنها لبخند می‌زنند ولی همه به نقاط ضعف خویش واقفند و کاستی‌های خود و شهر خود را می‌شناسند و به مصداق سخن شاعر:

خنده‌ی تلخ من از گریه غم‌انگیزتر است کارم از گریه گذشته است بدان می‌خندم
و مطلب آخر اینکه گنجاندن تصاویری گویا از اماکن و شخصیتها، ابزار و امکانات زندگی اهالی این دیار زحمتکش کاری جالب و درخور توجه است به گونه‌ای که حتی این حقیر که اصطهباناتی‌الاصل هستم برخی از میراث فرهنگی شهرمان را برای اولین بار در کتاب شما می‌بینم و با آن آشنا می‌شوم.

بیش از این مصدّع اوقات گرانبهای شما نمی شوم و از اینکه بنده نوازی فرمودید و این حقیر را شایسته‌ی داشتن همچنین گوهر ارزشمندی دانستید تشکر و قدردانی می نمایم و وفادار ماندن شما به آب و خاک مادریتان را می ستایم.

بی صبرانه در انتظار آثار بعدی شما هستم.

ارادتمند شما - مهدی صلحی زاده ۸۴/۱/۱۵

امضاء



از : آقای منصور صیانت

« دبیر آموزش و پرورش داراب »

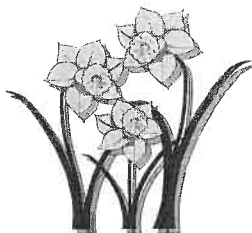
به نام نقش بند صفحه‌ی خاک عذار افروز مه رویان افلاک
فرهیخته گرانمایه : استاد علی حکمت ، با عرض سلام و تحیات وافر

بر خود فرض می‌دانم به حکم «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق...» به عنوان یک
هم وطن فارسی زبان از زحمات بی‌شائبه‌ی جنابعالی در راه اعتلای فرهنگ فولکلور استهبان
و همچنین بذل و عنایت نسبت به این حقیر نهایت تشکر و سپاسگزاری نمایم .
و اما بعد ...

را خواندم چه زیبا و دلنشین ! بویژه «منجفر نامه» را که به لهجه‌ی شیرین استهبان سروده
شده ، واقعاً به دل می‌نشیند ! چرا که لهجه‌ی ما دارابی‌ها هم با شما تقریباً مشترک است و
خواننده‌ی دارابی احساس می‌کند که زبان حال خودش است . اغراق نیست اگر بگویم
چندین بار قبل از دیدن این کتاب ارزشمند به طور تصادفی - در تاکسی، اتومبیل شخصی
همکاران و... گوشه‌هایی از منجفر نامه را از طریق ضبط صوت یا از زبان ایشان شنیده‌ام و
شاید کمتر کتاب و سروده‌ی محلی تا این قدر در میان مردم محلی دیگر جا باز کرده باشد و
این خود شاهی بر مردمی و زیبا بودن این اثر است و افتخاری پس بزرگ برای سراینده‌ی
آن که ایزد تعالی ایشان را مزد دهد .

منصور دیانت - داراب ۸۳/۱۱/۲۲

امضاء



از : آقای سید معین الدین ضرغامی

«مدرس دانشگاه»

نقد و بررسی کتاب «و اما بعد...» سروده‌ی شاعر دیار سخت کوش و کم توقع استهبان با قلم شکسته و ناتوان حقیر، مصداق «مگسی کجا تواند که درافکند عقابی» است. اما چون استاد حکمت، مسکین نوازی فرموده‌اند و نظر ناقص مرا جویا گشته‌اند، به رسم ادب به ارزیابی آثار ایشان می‌پردازم و آن را از چهار جهت مورد بررسی قرار می‌دهم.

۱- سبک اثر

۲- نقد زبانی و معنوی اثر (منجفرنامه)

۳- نقد تاریخی

۴- نقد روانشناسانه

۱- سبک اثر

سبک اثر کتاب «و اما بعد...» از نوعی رئالیسم برخوردار است، در تعریف مکتب رئالیسم آورده شده است :

«این مکتب، مکتبی عینی یا برونی است و نویسنده رئالیست هنگام آفریدن اثر بیشتر تماشاگر است و افکار و احساسات خود را در جریان داستان ظاهر نمی‌کند. رئالیسم می‌خواهد همه واقعیت‌ها را کشف کند اما در خواننده‌اش یک احساس را تولید کند که واقعیت است که ظاهر می‌شود. برای این منظوره هنری غیر شخصی متوسل می‌شود که نویسنده از آن کنار گذاشته شده است. رمان نویس از تظاهر به حضور خود در اثر، از رازگویی‌های احساساتی و از فلسفه باقی اعراض می‌کند حتی از نمایاندن خود در اثر به عنوان نویسنده هم خودداری می‌کند»^۱.

^۱ رضا سیدحسینی، مکتبهای ادبی، ص ۲۸۷

طبق این تعریف درمی‌یابیم که سبک کتاب «و اما بعد...» برگرفته از مکتب رئالیسم است. زیرا رفتار و آداب و رسوم مردم عام شهر استهبان در کارگاه شعر آقای حکمت آورده شده و در نهایت اشعاری منسجم و زیبا در معرض دید دوستداران شعر و ادب قرار گرفته است. لهجه و کلماتی که خاص محاوره‌ی مردم استهبان است در شعر آقای حکمت فراوان است و این فراوانی خود حاکی از واقعیتی است که برای ارتباط بهتر و بیشتر گوینده و مخاطب در شعر این استاد گرانقدر به کار گرفته شده است. آداب و سنن مذهبی، فرهنگی، اجتماعی، روانی و تاریخی شهر استهبان گوشه به گوشه در آثار ایشان جلوه می‌کند. آن‌گاه که از داروهای محلی سخن به میان می‌آورد، واقعیتی از فرهنگ پزشکی دیار استهبان را به رشته تحریر در می‌آورد و اگر نبود تلاش بزرگانی چون شمس اصطهباناتی و آقای حکمت، این قسمت از فرهنگ استهبان که خود نشانگر هویت و اصالت مردمان این مرز و بوم است، از بین می‌رفت و آیندگان حرف و حدیثی از نیاکان خود نداشتند و شهری که از گذشته‌ی خود بی‌خبر باشد دچار رنگ باختگی فرهنگی می‌شود که به نوبه‌ی خود معضل بزرگی است. پس چنین استنتاج می‌شود که سبک شعر حکمت و «فرهنگ عامه مردم» است که خود زیر مجموعه‌ی سبک رئالیسم است.

۲- نقد زبانی

از آن‌جا که غالب کلمات اشعار کتاب «و اما بعد...» واژگان محلی است تنها می‌تواند با اهالی استهبان ارتباط برقرار نماید و خواننده‌ی غیر استهبانی حتی در روخوانی دچار مشکل می‌شود که این مسئله برای فراگیر شدن یک اثر نقص به شمار می‌آید و تنها به درد قشر خاصی از جامعه می‌خورد در حالی که معانی و مضامینی در شعر ایشان آورده است که با غیر استهبانی‌ها مشترک است، اما به علت لهجه خاص مورد استفاده آن‌ها قرار نمی‌گیرد. گرچه بسیاری از لغات مورد استفاده‌ی مردمان شهر استهبان ریشه در زبان پهلوی یا فارسی باستان دارد اما غالب مردم در شهرهای دیگر به دید یک زبان‌شناس عمل نمی‌کنند و عملاً این لهجه مطرود است.

در شعر آقای حکمت ضرب‌المثل‌های فراوانی دیده می‌شود که از نظر بیانی قابل تأمل است و تشبیه‌های حسی بسیار جالبی دارد در کل مجموعه‌ی شعری کتاب «و اما بعد...» از نظر صور خیال دارای جایگاه ویژه‌ای است. تشبیه‌های بکار رفته برای خواننده بسیار ملموس است و این ویژگی سبب می‌شود تا خواننده و سراینده بتوانند رابطه‌ای جالب برقرار سازند. ضرب‌المثل‌های به کار رفته آن چنان با عبارات کتاب عجین و مخلوط شده است که هیچ جای خالی در ذهن مخاطب به جا نمی‌ماند و مخاطب نیازی به حلاجی کردن مطلب ندارد و غالب این ضرب‌المثل‌ها همچون حسن تعلیلی برای اشعار کتاب است.

نکته جالبی که در کمدی منجفرنامه وجود دارد توصیف بارگاه خداوند با زبان محلی استهبان است و این زبان محلی سبب شده است تا رابطه‌ای صمیمی و در عین حال کمدی میان خالق و مخلوق برقرار شود.

استفاده از کلمات و ترکیبات عامیانه‌ای که مادر منجفر خطاب به خداوند می‌گوید خود نوعی شکستن طلسم بارگاه نورانی و رؤیایی خداوند منان است. در غالب فرهنگ‌ها (البته بیشتر شهرستانی) بارگاه خداوند آن چنان رمانتیک و دور از ذهن است که هیچ انسانی به خود جرأت نمی‌دهد که بخواهد شوخی و مزاحی کند. کمدی الهی منجفرنامه به نوعی وجود خداوند را در ذهن انسان تداعی می‌کند و این تداعی سبب نزدیکی خالق به مخلوق می‌گردد. روحی عرفانی در این اثر به چشم می‌خورد. آن گاه که مادر منجفر بدون هیچ تعارف و تکلمی با خداوند صحبت می‌کند بلا درنگ ذهن مخاطب را به یاد داستان عرفانی «موسی و شبان» مثنوی معنوی مولانا می‌اندازد. اگر بخواهیم کمدی منجفرنامه را با داستان موسی و شبان قیاس کنیم می‌توان گفت که کمدی منجفرنامه از جهاتی از «موسی و شبان» مثنوی، قوی‌تر است چرا که در «موسی و شبان» تقریباً تنها گوینده شبان است، در حالی که منجفرنامه دو طرف به شکل مناظره به بحث می‌پردازند. مناظره طرفین دقیقاً تحت تأثیر مکتب وقوع است و «سوخت» و «واسوخت» در مناظره فراوان است و از این لحاظ هم می‌توان نتیجه گرفت که سبک استاد حکمت، رئالیسم است.

، چرا که هیچ رابطه‌ی تخیلی و رؤیایی در گفتگو وجود ندارد و گلایه‌ی رعیتی به ارباب است که خود را مظلوم و ستم‌دیده احساس می‌کند.

مناظره‌ی این کمدی عرفانی است و دید عرفانی به گونه‌ای است که خداوند در زندگی انسان‌ها جاری است و از خداوند وجودی قهار بدون رحمانیت به جا نمی‌ماند.

نگرش استاد حکمت در این مجموعه دنباله روی افکار مولانا در مثنوی است. کمدی منجفرنامه زنگ خطری است که استاد به صدا در آورده است و هشدار می‌دهد که خلائق به هوش باشید و بی‌فکری و کوتاه فکری خود را به گردن خداوند نیندازید.

هر جا که کم آوردید پای خدا را به میان نکشید. فرهنگ غالب عامه‌ی مردم شهرستان بر این باور است که بی‌خواست خدا برگ از درخت نمی‌افتد و بنابراین راننده خودرو عدم احتیاط و رعایت نکردن قانون رانندگی و در نهایت تصادف را از مشیت‌های ایزد تعالی می‌داند در حالی که خداوند به انسان علم و آگاهی و عقل و فهم داده است و هشدار می‌دهد که «علم را بیاموزید اگر چه در چین باشد» اما متأسفانه قدرت خداوند به مسائلی تعمیم داده می‌شود که جز رکود و بی‌حرکتی و بی‌دانشی، ثمری به بار نمی‌آورد. اثر استاد حکمت خود نوعی روشن‌نگری را به مخاطب القاء می‌کند و به او می‌آموزد که :

«بیا و ماتمی از بهر خود گیر کسی بهر کسی ماتم نگیرد»

این کس حتی خداوند هم می‌تواند باشد.

۳- نقد تاریخی

کتاب «و اما بعد...» زمانی منتشر شد که سیل دانشجویان دانشگاه آزاد از تمام شهرهای ایران به این شهر کوچک سرازیر شد.

شخصیت و منش و فرهنگ دانشجویان غیر بومی تقابل بزرگی بین فرهنگ استهبان با فرهنگ مهاجم به وجود آورد. ارائه‌ی کتاب در این برهه از تاریخ به نوبه‌ی خود می‌تواند سدی در برابر این تهاجم باشد. پاسخ استاد حکمت به فرهنگ مهاجم، دفاع از قداست و

فرهنگ این شهرستان است. اگر این کتاب تألیف و منشر نمی شد چه بسا لهجه و فرهنگ استهبان از بین می رفت. در واقع تألیف کتاب احیاء و نگهداری این مهم را میسر کرد.

۴- نقد روانشناسانه

در بیشتر اشعار کتاب «و اما بعد...» شخصیت و روان بسیاری از مردم استهبان دیده می شود. فضا و جو حاکم بر اشعار کتاب حاکی از عقب ماندگی بسیاری از این مردم است. چرا که با وجود پیشرفت سریع تمدن و رفاه، بسیاری از معطلات بشر حل گشته است، در حالی که در این شهر حتی استفاده صحیح از ابتدایی ترین وسیله حمل و نقل که موتور سیکلت می باشد، دیده نمی شود. خرید موتورسیکلت و ماجرای تصادف و قطع نخاع منجفر گر چه ظاهراً فرد را می خنداند، اما اشک ماتم در دل اهل بصیرت باریدن می گیرد.

« عیب آن جمله بگفتی، هنرش نیز بگو »

به طور قطع هیچ اثری نیست که عاری از نقص باشد گرچه کتاب «و اما بعد...» در مجموع اثری پایدار و ارجمند است. اما نکته ای ذهن پرسش گر انسان را تحریک می کند و آن چند شعر از بخش دوم «غم نامه» تحت عنوان «خلع سلاح»، «ستاره ای بدرخشید»، «تداعی قرصی» است. دو شعر «خلع سلاح» و «ستاره ای بدرخشید» با استفاده از وزن و قافیه ی شعر حافظ سروده شده است. با تأمل در این سه شعر روح انسان آزرده می شود چرا که تیر به قربانیان بی گناه زدن خلاف رأی «اولو الالباب» است. اندیشمندان جامعه می بایست در صدد ریشه یابی معطلات جامعه باشند و ردیابی قاتلین جامعه به عهده ی اندیشمندان است. اما این سه شعر نه تنها قاتلین را ردیابی نکرده است، بلکه مقتولین را هم به باد تمسخر و استهزاء قرار داده است. وزن و قافیه و تقلید از شعر حافظ اندیشه ی حافظ را می طلبد. حافظ با سیل طعنه به جنگ با ریاکاران ظاهر پرست می پردازد. ریا کارانی که به ظاهر درد مردم دارند و در باطن سودای زراندوزی. حافظ یک تنه درد می شود و به رگ مستبدان

زمان تزریق می گردد. اگر غرض از سرودن این اشعار امر به معروف و نهی از منکر باشد باید غفلت زدگان را با پاشیدن آب سرد نصیحت از خواب بیدار کرد و به آنان هشدار داد که به هوش باشید که مستبدان با تزریق مواد در جامعه به چپاول منابع و فکر و اندیشه‌ی جوانان مشغول هستند اما ردپایی از این هشدار نه تنها در سه شعر فوق نیست بلکه با تمسخر این قشر آب در آسیاب دشمنان جوانان این مرز و بوم ریخته‌ایم و بس.

پایان

امضاء سیدمعین الدین ضرغامی * به تاریخ بیستم مردادماه هشتاد و چهار



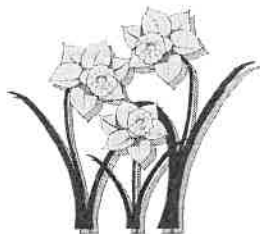
از : آقای عباس طالب نژاد
« دبیر آموزش و پرورش شهرستان استهبان »

تقدیم به استاد حکمت که مایه افتخار شهر ماست

ای اوستاد خوب من ای حکمت شیرین سخن
باشد همیشه یاد تو در هر مکان و انجمن
کردی تو زنده شهر من آباد کردی این وطن
کشتی تو با اشعار خود بس لاله‌ها و یاسمن
گفتی تو از دشت و دمن از لفظ مردان کهن
از افتخار و از غرور ، بالندگی مرد و زن
روشن شده چشمان من گلشن شده سامان من
شعر تو شیرین و روان در حد فهم این و آن
گفتی حقیقت بر همه از قول هر پیر و جوان
گاهی نصیحت کرده‌ای با طنز ، افراد وطن
آنکه حقیقت گفته‌ای از روزگاران کهن
صد آفرین مرد و زن بر حکمت شیرین سخن
باشد همیشه نام تو در جای ، جای این وطن

شاگرد شما * عباس طالب نژاد اسفند ۱۳۸۳

امضاء



از : آقای حسن طاهری

« دبیر باز نشسته »

بنام آنکه جهان را آفرید و هنرمندی مطلق از آن اوست و هنرمند نسبی جناب آقای حاج علی حکمت آیتی از اوست.

سلام : درود بر شما که با ارائه ذوق و هنر خویش آیتی از باری تعالی را به منصفه ظهور رساندی و ذره‌ای بی نهایت کوچک از زیباییهای جهان ، شهر و دیار عزیزتان و عزیزمان استهبان را از تاریکی به شعاعی از نور کشاندی تا بگویند استهبان را هم ذره‌ای است و بگفته‌ی هاتف اصفهانی :

«دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی»

ارائه طریق از بی هنر برای ادیب هنرمند سخن مصنوع از صانع است و این کار را از اینجانب نشاید . اگر مصنوع هیأتی یافته است از فیض صانع است . شما بودید که ابیاتی از استاد سخن سعدی بگوش جان شنیدید و به کار بستید . سخن اهل دل صاحب دل شنود و درک کند . شما عمر را غنیمت شمردید . مقبلی شدید که داروی درد دل کردید . آثار نیک از خود باقی گذاردید - بذر فشاندی و خرمن معرفت ذخیره ابدیت ساختی . راضی نشدی که مشک و عنبر پنهان ماند و مشام همشهریان و هموطنان را عطر آگین نسازد . تهی دست را توان نیست که هدیه ارباب را جبران نماید ناچار است که به رب العالمین ارجاعش دهد و از این بیت نظامی :

«وصف او کی لایق این ناکس است واصف تو خالق عالم بس است»
خوشه چینی کرده و به عرض می‌رساند :

«وصف تو کی لایق این ناکس است واصف تو خالق عالم بس است».

آنجا که فرماید به تحقیق که فرزندان آدم را گرامی داشتیم . گرامی داشت و خلقت آدم عبادت را مقصود است و عبادت خدمت به خلق می باشد . چرا که صمد را به خدمت مخلوق نیازی نیست . «التوفیق من الله»

امضاء شاگرد استاد و اما بعد - حسن طاهری ۸۳/۱۰/۱۰



از : استاد آقای حاج محمد طیب زاده

« دبیر فرهیخته و بازنشسته‌ی آموزش و پرورش استهبان »

بنام خدا

با سلام و درود به دوست و برادر عزیز و بی‌مانندم

قبلاً اجازه می‌خواهم که با همان عشقی که بفرزندانم دارم به شما هم خطاب کنم فرزند عزیزم و بخود مژده دهم که : بهوش باش که علی دیگری به علی‌هایت اضافه شد و حسین و علی و سایر فرزندان مفتخر به این نام و برادر شدند، فرزند عزیزم اگر دوستان و بعضی از همشهریان در این آخر خدمت قدر شما را آنچنانکه باید ندانستند و اگر از گوهر نفیس وجود شما استفاده نکردند بنده‌ی کمترین، ارادت‌مند شما از همان اوان تحصیلات دبیرستانی به این نبوغ و استعداد خدادادی شما مخصوصاً در کلاس هشتم (با ساختن زنگ اخبار در درس فیزیک) پی برده بودم و برای شما از همان روز آرزوی موفقیت و آینده‌ای درخشان داشتم .

حمد خدا را که آن آرزو تحقق یافت و آن گوهر قیمتی روز به روز بر تابش و درخشندگی خود افزود تا آنجا که توانست با فکر و درایت خود از شهریکه یک روز مهدپرورش علما و نوابغی بزرگ و دانشمندانی سرشناس و نجفی کوچک با فرهنگی غنی بشمار میرفت، حمایت کند و با تشویق و ترغیب از نوادگان آنها و نسلهای بازمانده و زنده نگه داشتن یاد و خاطره در گذشتگان قدمهای مؤثری بردارد و سیر نزولی را به سیر صعودی تبدیل کند .

بنابراین جا داشت که روزه‌ای از امید به سوی این شهرستان باز گردد و افق تاریک آن را با تابش انواری از نویسندگان و شاعران و دانشمندی چون شما، آب رفته را به جوی بازگرداند و یاد همه معارف این شهر را زنده نگه‌دارد.

جا دارد که بگویم ای فرزند برومند سرزمین استهبان و ای احیاگر زمان درشاعری و نویسندگی، کتاب «و اما بعد...» که بدست توانای شما تألیف گردیده، از نظر محتوا و تنظیم بخش‌های کتاب با عناوین خوب و زیبا و معانی لغات اصیل که در عین حال بعضی از آنها متروکه و رو به اضمحلال بود، همچنین از نظر تصاویر که زینت بخش کتاب و یادآور قسمت‌های تاریخی و قدمت آن‌ها که همه اینها جنبه‌ی صوری و لزوم آنها را از نظر اصل مجاورت در روانشناسی تأیید میکند، بخصوص از نظر ظرافت جلد و جملات زیبای پشت آن از بکارگیری خط نستعلیق و اما از نظر محتوا و معانی و درایت و کفایتی که در بیدار کردن اذهان مخصوصاً «منجفرنامه» بکار برده شده و روشن کردن افکار در تعصب‌های ناروا و خرافاتی متروکه، بسیار جالب و قابل تحسین است.

برادر عزیز اینجانب کتابتان را که از هر نظر نمونه و بی‌مثل است با عناوین ششگانه از قبیل: واقعیت‌نامه، غم‌نامه، عشاق‌نامه، تقدیرنامه، سته‌بان‌نامه و اندرز و راهنمایی‌تان در قالب شعر و ابتکار نوین‌تان در تألیف این کتاب بی‌نظیر، با دقت هر چه تمام‌تر مطالعه کردم و به این نتیجه کلی رسیدم که مطالعه این کتاب مداوای هر دل افسرده و غمناک و نشاط آفرین در خستگی‌های جسمی و روانی و در عین حال هشدار دهنده و بیدار کننده است که وقت گرانبها چگونه به غفلت گذشت و می‌گذرد و بقول عطار: «ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم» و اثر کوچکی از جاودانگی بجا نگذاشته‌ایم و به این شعر پروین اعتصامی نرسیده‌ایم که می‌گوید:

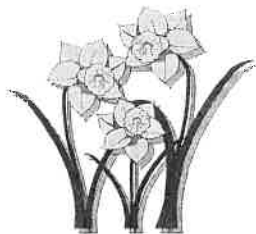
«گوهر وقت بدین خیرگی از دست مده آخر این در گرانبهایم بهائی دارد»

مجدداً به این ابتکار بی‌نظیرتان در تألیف این کتاب که مایه افتخار این شهرستان و هر فرد استهبانی است، افتخار میکنم و با تشکر و سپاسگزاری از شما در رابطه با زحماتی که در

ارسال این کتاب کشیدید و اینجانب را مورد لطف و عنایت خود قرار دادید بینهایت متشکرم .

در خاتمه از درگاه ایزد منان توفیق روز افزون شما و خانواده محترم را در جمیع امور خواستارم.

امضاء ارادتمند و دوستدار همیشگی شما - محمد طیب زاده ۸۴/۲/۷



از: آقای ابراهیم طبیبی
« دبیر بازنشسته آموزش و پرورش »

برادر عزیز و بزرگوار

فرهیخته محترم و شاعر گرانمایه جناب حاج علی حکمت دامه عزته

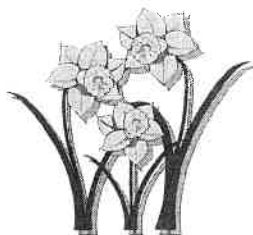
مجموعه شعر و طنز و فلسفه و عرفان، پند و جامعه‌شناسی شهرمان که با سلیقه بسیار عالی تدوین گردیده بود در یکی از بدترین ساعات زندگیم دریافت داشتم ساعتی که با خبر ناگوار از دست دادن عزیزترین کسان دوست مهربانم همزمان بود آنقدر در این مصیبت غرق شدم که تا مدتی بسته‌ی ارسالی آن یار مهربان را باز نکردم چه میشود که مشیت الهی است هر چه از طرف دوست آید خوبست باید صابر بود زیرا محبوب برای حبيب جز خیر و صلاح نمیخواهد.

همانطور که مستحضرید پروردگار حکیم بندگان مخلص خود را با اعطای مصائب در بوته‌ی آزمایش قرار میدهد تا آنها را آبدیده کند که البته اجر عظیم هم بدنبال دارد چون بنده راستین در هر حال شاکر خالق است همچنان که اولیاء و انبیاء همیشه در طول حیات با مشکلات روبرو بودند که نمونه‌ی بارز آنها حسین (ع) پرچمدار مصیبت زندگان عالم است. بیش از این وقت با ارزش شما را نمیگیرم زیرا واقفم که گرفتاری فراوان دارید. همدردی کافی است زیرا زیره به کرمان بردن است و در حضور لقمان بحث حکمت کردن.

کتاب با ارزش شما را موقتاً مروری کردم و در همین نگاه کوتاه مشاهده نمودم که غیر از هنر شاعری محتوی خیلی مطالب ارزنده دیگر است. کاستی‌ها را در قالب طنز، آشنائی هم وطنان با فرهنگ بومی. گلایه از دوستان کم لطف «در شعر گرگ و یوسف غم نامه» و که همه اینها باعث افتخار و سربلندی دوستان و همشهریان است که شاعری اندیشمند و محقق بی‌مدعا در خود پرورش داده است.

از خداوند مَنان صبر و شکیبائی و توفیق بیشتر در همه امور زندگی برای شما آرزو
میکنم و با تک بیتی از تقدیرنامه‌ی خودتان «راست قامتان جاوید» خلاصه میکنم:
تو بر مسافر سرگشته سراب کویر چو تک درخت دل انگیز در بیابانی
با تشکر از لطف شما خواهان سعادت و سلامتی شما و خانواده محترم هستم.

امضاء ابراهیم طبیبی ۸۳/۱۰/۲۵



از : آقای سید ابوالحسن طفرایی

« شاعر و نویسنده و مدیر مسئول انتشارات طفرایی تهران »

تقدیم به جناب آقای حاج حکمت

بنام لطیف پروردگار که الطاف بی شائبه اش را شامل همگان ساخت و لوای عنایتش را در جرم جرم هستی برافروخت و نه تنها انسان بلکه عالم امکان احرام بندگی او را بسته‌اند و آنانکه مسیر دل خود را با آن ذات بی همتا هموار نموده‌اند جز او از هر چه رسته و به او پیوسته‌اند و سلام و درود خداوند گاری بر نخبه‌ی پاکان و زبده‌ی ابرار حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین.

و بعد

سلام و درودی به پاکی و زلالی آب آبشار معروف زادگاهم که پاکی اهالی آنجا را به فریاد گوشزد میکند و به لطافت هوای کوهستان جنوب ستهبان چون رضوان نثار دوست دیرینه و فرهیخته و شاعر گرانمایه جناب حاج علی حکمت که با تدوین مجموعه‌ی شعر خود بنام «و اما بعد» برگ زرینی بر تاریخ افتخار آفرین وطنمان افزوده و چهره‌ی متواضع و دوست داشتنی خود را در اذهان عموم مضاعف نمود.

با آنکه اصولاً خود را برای هرگونه اظهار نظری در مورد شعر دوست و همکار دیرینه‌ام موجه نمیدانم اما بمصداق «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» وظیفه بلکه فریضه میدانم سپاس قلبی خود را اعلام دارم زیرا این مجموعه تمام خاطرات لااقل نیم قرن زادگاهم را برآیم به ارمغان آورد و از هر واژه آن بوی صمیمیت و یکرنگی حاکم بر استهبان را در مشام جانم زنده ساخت.

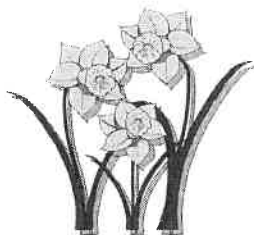
این مجموعه که حاوی اکثر سبکهای ادبی است هر کدام اندرزی، خاطره‌ای، درسی و طنزی را بمطالعه کننده ارمغان میدهد از دیرباز که گهگاه با جریده شریفه توفیق و در چند

سال اخیر که بصورت جسته و گریخته با جراید همکاری داشتم چون نام خود در ذیل مطلب یا سروده طنزی که به جراید تقدیم داشته بودم میدیدم بر خویش می‌بالیدم و پیوسته مترصد بودم که این مسیر را ادامه دهم با بررسی ساده‌ای از مجموعه «و اما بعد» بخوبی طنزگویی و فکاهی سرودن را بنحو شایسته ملاحظه کردم و هر گونه شعر با هر قالب و سبکی را که حکایت از خرد وسیع اندیشه استاد حکمت دارد خواندم و احساس انبساط اندیشه نمودم شاعر خود مبدع و مبتکر است و با استمداد از تفکر خویش الفاظ را بمانند دانه‌های دُرّتمین بسیار مطلوب و زیبا هر کدام در جای خویش قرار داده و با نوآوری مزید اندیشه مخاطب را از عالم ماده به ماوراء به پرواز درآورده است. اشاره کردن به حکایت یا داستان نویسندگان متقدم و یا متأخر و یا بهره‌گیری از ضرب المثلی که اکثراً بر فراز هر قطعه از سروده‌ها نگاشته شده است نمی‌تواند مکان و جایگاه مطلوبی داشته باشد زیرا سروده‌ها از بدو تا ختم (از مطلع تا مقطع) تراوشی از اندیشه مؤلف است و مددی و مساعدتی از دیگران گرفته نشده است جز یک مورد که آنهم بنام تقدیر با بکارگیری چند بیت از حضرت لسان‌الغیب (حافظ شیراز) زیرا تضمین را ویژگی‌های خاصی است که شاید این نوع به عاریت گرفتن چند بیت از شاعر متقدم در جهان ادب اگر بی‌نظیر نباشد کم‌نظیر و ابتکاری است و تضمین جایگاه و پایگاه خاص خود را دارد (که اظهار نظر اینجانب از ادب خارج است و مصداق به لقمان حکمت‌آموزی خطاست).

پایان

سید ابوالحسن طغرای

امضاء



از : آقای سید مصطفی «کمال» عارف کشفی

« دبیر بازنشسته آموزش و پرورش »

دانشمند فرزانه و دوست یگانه و برادر با جان برابرم جناب آقای علی حکمت زید عمره تعالی و عزّته و قوین التوفیق و دام اقباله

فرستی بدست آمده تا بدینوسیله اوقات شریف را تصدیع دهم .
سلام ، واقعاً از صمیم قلبم سلام . سلامی بگرمی آفتاب از تنگو تا دم تنگ سلامی از
گردنه گود قلات تا کوههای زینو .

فرخنده کتاب زینت بخش حقایق ملتی که مدت زیاد در سینه تو نهان بود آشکار گشت
و خورشید کلامت از وادی ابرهای ناامیدی سرفراز گشت چقدر زیباست که کلام را با نا
آرامی رام کردی و در اسارت خویش گرفتی که از آن بتوان درد دل مردمی رنج کشیده
ولی وارسته و مؤمن و قناعت پیشه در پیش روی خود سفره هفت سین و هفت میم فرهنگ
توده را بگشایی راستی کار هر کسی نیست ذوق میخواهد روانی طبع سلیس میخواهد . مرد
نبرد میخواهد و مرد هنر . این ذوق سرشار و طبعی لطیف و هنر و فرهنگ که در تو سراغ
دارم موجب شادمانی بسیارم گردید هر صفحه که بگشایم هنری تازه می یابم .

شعر آتش درون است ، شعر سخن است ، شعر هنر نهفته است ، شعر افسانه و افسون
است ، شعر الهام بخش فضای زندگی است که رنگین میسازد ، شعر زبان گویا است ، شعر
هدایت است ، شعر غمگسار است ، شعر شادی بخش است ، شعر حماسه ساز دست ، شعر
ذوق و هنر و ابتکار و اندیشه خلاق است ، شعر آلام دردها است ، شعر نمایشگاه و معرف
فرهنگ مردمی است ، شعر درد است ، شعر درمان است و راستی خلق جاویدان اثری که
پیر و جوان در سالهای زندگی خویش همگی بسراغ اثرت میشتابند و نقل مجلسیان می شود
و زبانزد خاص و عام خواهد شد باید گفت روح پدرت شاد که چنین فرزندی برومند را

تربیت کرد ، آمرزش و غفران خداوند بر او باد که اشعار حماسه حسینی را شور و حال می بخشید .

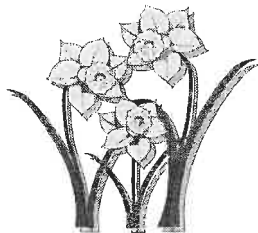
برادر ارجمندم «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا» آثار ارزشمند جنابعالی جاودان خواهد بود مانند اشعار مردمی مرحوم شمس رحمه الله راستی کلک قدرتم در مقابل این همه ذوق و هنر زانو زده قدرت تکلم از من گرفته شیفته گفته تو شدم .

چقدر غرور آفرین گشته که باید بگویم عبید زاکانی و فومنی زمان خود هستی و پسند صاحب‌دلان بخصوص دانشگاهیان و فرهنگیان میباشید .

امیدوارم که اطاله کلام موجب ملال نشود در خاتمه توفیق روز افزون برای جنابعالی و دیگر اعضاء محترم بیت شریف از درگاه حضرت ایزد دادگر خواهانم .

والسلام علینا وعلی عبادالله الصالحین _ تقدیم با نهایت ادب و احترامات فائقه

امضاء الاحقر سید مصطفی (کمال) عارف کشفی - شیراز



از : آقای دکتر محمدرضا عالی منش

« یز شک و برادر شهید عالی منش (استهبان) »

من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق

به نام آنکه حکیم است و فعل او حکمت که فوق دست همه، دست با کفایت اوست

و اما بعد از سلام بر محمد و آل محمد و صاحب الامر که توانایی قلم و تکثیر این کتاب را به شما استاد ارجمند عنایت فرمود.

بزرگانی بوده اند که قلم و قدم آنها در راه پیشرفت جامعه و بشریت بوده و وجودشان چون گوهری گرانبها و چشمه ای زلال مایه حیات اند و درد جامعه را فهمیدند و نام تاریخی خود را در صفحه روزگار نقش بستند.

شاعر گرانقدر بخشی از نوشته خود را در تجلیل از مقام این بزرگان با عنوان تقدیرنامه به رشته تحریر درآورده، البته ایشان خود استادی گرانقدر هستند که شاگردانی را تربیت کردند. همانطور که گویند معلّم را بر پدر شرف باشد یعنی آنکه روح را بر جسم شرف است.

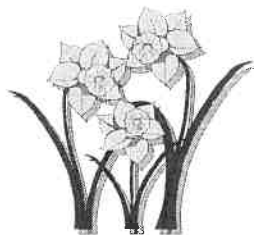
هر گلبرگ گل از کلمات نهفته در کتاب با بوی خوشش کدورت دنیای آکنده از گرد و غبار را از روح انسان می زداید و او را به راز آفرینش و خدای مهربان نزدیکتر می سازد. این اشعار که شاعر با چنان مهارتی به رشته تحریر درآورده و قلب پرعطوفتش را موظف دانسته تا از هر شاخه گلی بچیند و امروز خرمنی از گل را به ما انسانها تقدیم کند، تا در راه پر پیچ و خم زندگی همواره پیرو پاکی و انسانیت باشیم قابل تقدیر است. برای نوشتن چنین کتاب با ارزشی موانعی وجود دارد که جا دارد خسته نباشید به این استاد بزرگوار، شاعر گرانقدر و معلّم دیروز و امروز گوئیم که چون دژی محکم، طوفان حوادث را به هیچ گرفت تا مرهمی برای زخم خوردگان و آبی برای تشنگان باشد.

استاد ارجمند گوهری میان جامعه بشریت هدیه کردند که هر ورقش درسی بزرگ و فرهنگی است که باید سینه به سینه هدایت شود.
از زحمتهای شبانه روزی شما جا دارد که تشکر کنیم و آرزوی سلامتی و قوت در پناه ایزد منان را خواستار باشیم.

حق یارتان

دکتر محمدرضا عالی منش * بهار ۸۴

امضاء



از: آقای مهندس سید حمزه عبادی

«مهندس عمران، بابلسر»

از کنار سواحل دریای خزر می‌نویسم

آقای حکمت پیام شما را خواندم و چون در کلام شعر شما عمیق شدم، آنگاه که سر بیرون آوردم فاصله‌ای بین شهر و دیارم با اقلیم شما ندیدم.

کلامی که از دل برآید بر دل می‌نشیند و چون درد دلی باشد شیرین تر می‌نماید.

آقای حکمت شعر شما در قالب گویش محلی قدرت نفوذ و قابلیت جذب بیشتری یافته است و بی‌شک از شیرینی و حلاوت خاصی نیز برخوردار است. بطوری که خانواده من که هیچگونه آشنایی با این لهجه و گویش ندارند بسیار مشتاقانه به شنیدن و خواندن اشعار محلی شما ابراز علاقه می‌کنند و برادر شش ساله‌ام به سادگی می‌تواند آنها را حفظ کند و برایمان بخواند.

استفاده از طنز اجتماعی نیز بر درک هر چه بیشتر مفاهیم مورد نظر شما توسط خواننده بسیار تأثیرگذار بوده و او را وادار به تفکر می‌کند.

امروزه در جایجای این خاک پهناور هزاران لهجه و گویش مختلف وجود دارد که اکثر آنها در حال فراموشی است.

بی‌تردید مجموعه اشعار شما علاوه بر انتقال مفاهیم آموزنده فردی و اجتماعی از متروک و منقرض شدن یک زبان و لهجه محلی جلوگیری کرده است و برای همیشه دریایی از واژه‌ها و اصطلاحات آن را به ثبت رسانیده است.

بی‌شک این حرکت پسندیده گامی است نو در خدمت به ادب و فرهنگ این مرز و بوم، پس شایسته تقدیر فراوان است.

به یقین باید بگویم بی صبرانه مشتاق خواندن آثار دیگری از شما هستم و چون به لطف شما ایمان دارم به خود اطمینان داده‌ام که این امر روزی محقق خواهد شد.

امضاء با سپاس فروان - سید حمزه عبادی ۸۴/۱/۲۲



از : آقای محمد عطاریان

« باز نشسته مخابرات ، پدر شهید ، شاعر »

استاد بسیار ارجمند و شاعر بزرگوار جناب آقای حاج علی حکمت دامت عزه
با تقدیم سلام گرم و خالصانه و عرض خسته نباشید

نمی بینم چو حکمت نکته دانی غزلگوئی به این روش روانی
به صحرا سرگذارم همچو مجنون که حقاً کرده از دل دُرفشانی

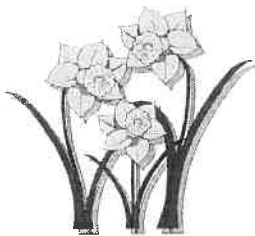
مجموعه شعر حضرتعالی که از مغز متفکران فوران نموده بود بدستم رسید قبل از هر چیز بر خود لازم و واجب می دانم همین اندازه که شاگرد حقیر خود را فراموش نکرده اید از وجود دیجودتان تشکر و سپاسگزاری نمایم چون خویش را لایق این همه احسان و عنایت نمی بینم سروده های مهتابی شکل آنجناب را با دقت هر چه تمامتر مطالعه نمودم و بر خود بالیدم که از مهد شهرستان غریب استهبان و آنهم از محله میری چنین شاعری توانمند و بی ادعا که از ابتدای کودکی او را می شناختم اکنون خلاقیت خویش را به اوج کمال رسانده.

استاد ارجمند دیوان جنابعالی که به زیور طبع آراسته گردیده انسان را از تنهایی امروز به همبستگی دیروز میرساند صادقانه و بی تکلف عرض کنم با زحمات زیادی که در طول سالهای متمادی متحمل شده اید به زادگاه خویش حیاتی نو بخشیده اید این کار از عهده هر بی دست و پائی چون من بر نمی آید مدعی زیاد است ولی کیست که ادعای خویش را در معرض دید همگان قرار دهد اکثراً بر این باورند که اشعار محلی مرحوم شمس بازیچه ی بوده در حالیکه آن مرحوم درد آن روز مردم را بیان نموده خدای را سپاسگزارم که پس از گذشت سالها اکنون دست توانمند شاعری دیگر از آستین به درآمد و حرف امروز مردم را میزند این خود کمال شهامت و شجاعت است اما افسوس هزار افسوس که ما مردم قدرشناس افراد آگاه جامعه نیستیم و فطرتاً عادت داریم اگر فردی از بین جامعه مشغول بالا

رفتن از نردبان ترقی و تعالی گردید کوشش میکنیم تا بهر نحو ممکن او را پائین کشیده و تحقیرش کنیم.

در خاتمه باید عرض کنم که آنچه داریم از صداقت پدران و مادران و اجداد گذشته خویش داریم و هنوز هم از برکت دعای آنان سربلند بوده و هستیم اما چکنم همه خوبیها بدست فراموشی سپرده میشود از درگاه خداوند تبارک و تعالی و خون مطهر شهدا استمداد میطلبیم تا خداوند بما دیده حق بین و حقیقت نگر عنایت فرماید شادی روان مرحوم پدر بزرگوارتان والده مکرمه توفیقات روز افزون جنابعالی سلامتی و عزت ابدی برای آن استاد ارجمند و خانواده محترمه مسئلت دارم .

امضاء با تقدیم احترام و عرض تشکر - محمد عطاریان ۸۳/۱۰/۱۰



از: خانم زهرا علی پور حقیقی

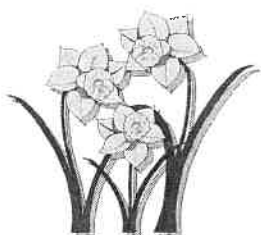
«کارمند دانشگاه آزاد اسلامی»

استاد ارجمند جناب آقای حاج علی حکمت

با سلام و احترام

نظر به اینکه با خلق و اهداء کتاب ارزشمند «و اما بعد» تمام خاطرات گذشته شهرمان استهبان و آداب و رسوم و فرهنگ آنرا همانند یک رؤیای شیرین در خاطره‌ها جاودانه نمودید صمیمانه سپاسگزاری و قدردانی نموده و به جرأت میتوان اذعان کرد این عمل شما در خطه‌ی فارس کم نظیر و حتی بی نظیر بوده است. با آرزوی توفیق در تمام مراحل زندگی.

امضاء زهرا علی پور حقیقی * یکشنبه ۱۳۸۴/۴/۲۶



از : آقای عبدالمهدی عندلایی

اما بعد

به نام آن که فرمود : «يُؤْتِ الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مِنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» و به نام نبی مکرم اسلام که فرمود : «أَنْ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٍ وَ بِهِ نَامَ حَافِظُ قُرْآنٍ ، خَوَاجَةُ شَمْسِ الدِّينِ ، که فرمود :

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود مردم استهبان سحرخیزند و در اثر سحرخیزی حافظه و استعداد خدادادی آنها گواه بر این است که افرادی مانند «علی حکمت» با سروده خویش دلی را شاد و غمی از چهره بزدایند. کتاب شما را خواندم . ارزش زحمات شما آن چنان است که این چهره‌های ناشناخته باید بیشتر و بهتر شناخته شود ، تا از وجودتان بهره‌مند شوند ، زیرا زبان شعر در هر زمان و هر دوره‌ای از هر حربه‌ای برنده‌تر بوده و دفاع از مظلومین تاریخ و معصومین علیهم السلام به وسیله‌ی همین شعر بوده که باید از خداوند تشکر کنیم که این موهبت به جنابعالی عنایت فرموده و قدردان نعمت الهی باشیم که گفته شده : «سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل» پس هنیئاً لک مع اشعارک و وفقک الله لمرضاتک . از الطاف بی شائبه آن جناب سپاسگزار و متشکرم .

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه شعر و سخن تعبیه در گفتارش

امضاء عبدالمهدی عندلایی ، داراب ، آذرماه ۱۳۸۳



از : آقای یعقوب غفاری

فرزانه گرامی جناب آقای علی حکمت

ضمن آرزوی سلامتی جنابعالی در کلیه امور خیر بویژه تحقیق در فرهنگ و آداب و رسوم و سایر مسائل اجتماعی استهبان بدینوسیله چهار جلد کتاب درباره‌ی استان کهگیلویه و بویراحمد خدمتتان ارسال می‌گردد.

ضمناً اضافه مینمایم که کتاب جنابعالی در صفحه‌ی ۱۶۱ فصلنامه فرهنگ مردم سال سوم شماره‌های ۱۱ و ۱۲ کاملاً معرفی شده است.

امضاء یعقوب غفاری ۸۴/۳/۱۰



از : آقای مهندس حاج محمد حسین غفرانی

علی جان سلام

در ابتدا برای خودم متأسفم که توفیق همجواری با جنابعالی داشتم، اما از موقعیت موجود هیچ استفاده ننمودم

و اما بعد ... کتاب بسیار زیبا، ارزشمند، اخلاقی، تربیتی، فرهنگی و عرفانی که در قالبهای کلاسیک و گویش محلی، بصورت کاملاً استادانه و هنرمندانه در قالب طنز ارائه فرمودید بسیار جالب و در خور تقدیر بوده و بر هر خواننده‌ای آشکار است که در ثبت هر کلمه یا واژه‌ای ساعتها و گاهی روزها زحمت و تلاش و تحقیق نهفته است.

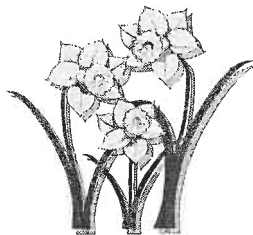
بنظر این حقیر تأثیر عمده‌ی این نوشتار ارتباط و پیوند اخلاقی، دینی، فرهنگی و ... بین نسل جدید و نسلهای قبل بوده که هم اکنون با رشد تکنولوژی، رایانه، ارتباطات و رسانه‌های مختلف این شکاف بحدی رسیده است که نسل فعلی نسلهای قبل را تخطئه نموده و از اخلاص، صداقت، تلاش و کوشش، قناعت، دین، اخلاق و ... فاصله گرفته و همه تلاش و فکر آنها موارد مادیست.

در خاتمه بعرض میرساند که انسانها سه دسته‌اند:

- ۱- نخبگان و موج سازان که ایجاد راه میکنند و فرهنگ سازند که شما جزء این گروهید و مطمئناً میتوانید ارتباط مذکور را عمیقتر نمایید.
- ۲- مریدان و مقلدین که دنباله رو آن فرهنگها هستند.

۳- بی تفاوتان که علی الظاهر راه خود را میروند اما بهر حال مقداری از ترکشها و موجهای حاصله با آنها اصابت میکند.

امضاء با احترام - غفرانی ۸۴/۱/۱۱ و ۱۰



از: آقای محمد رضا غمگسار

«مدرس دانشگاه و دبیر ادبیات آموزش و پرورش شیراز»

به نام خداوند جان و خرد

استاد ارجمند جناب آقای حاج حکمت؛ سلام علیکم

حسب الامر حضرت عالی چند صفحه‌ای درباره‌ی اثر سترگ و ماندگار «و اما بعد» سیاه کردم و به یقین می‌دانم که:

آنجا که عقاب پر بریزد از پشی لاغری چه خیزد

بزرگواری شما به بنده جسارت این گستاخی داد. یقین دارم که به دیده اغماض

می‌نگرید. ارادتمند شما - محمد رضا غمگسار ۸۴/۲/۱۷

«به نام آن که حکیم است و فعل او حکمت^۱»

درآمد: غوغای خاموشی

«کاکا ول کن تو خو غوغا کردی مشت یه‌ی مملکتی وا کردی^۲»

باز غوغای خاموشی از سر گرفته شد ولی این بار تا عرش خداوندی به لِرزه درآمد و

آرامش کروبیان را به هم زد و آشوب در کرور کرور ملائکه انداخت:

«همه‌ی عرشیا خیلی ترسیدن مثل بید ملائکا می‌لرزیدن^۳»

این بار پرونده شهری در محضر داور خلاق به داوری مطرح شده است که همه‌ی مقربین

درگاه از ترس پر ریخته‌اند و تنها کسی جسارت ابراز وجود و پذیرفتن مسئولیت پیدا کرده

^۱ و اما بعد، حکمت، علی، قم انتشارات دارالفکر، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۳

^۲ شمس، مرحوم شمس در سرودن اینگونه اشعار مقام پیشکسوتی دارد اما جناب حکمت کار سترگ سرودن را با مشقّت تدوین همراه کرده است.

^۳ و اما بعد، ص ۲۹۷، بیت ۹

که روزی خیر الله را شایسته‌ی تعظیم و سجده ندانسته بود و به جرم این نگاه اعرانه به انسان و عصیان مردود شده و از کافران^۱ گردیده است، اما این بار لاف خداوندی زده و پنهانی و دور از چشم نگهبانان «شهرک» ساخته است و البته رجز هم می‌خواند و زبان‌درازی هم می‌کند:

«آی خدا اگر چه می‌دونم بدته صابنات مقاسمه‌ی چاکرته^۲»

اما دود از این آتش درگیری و نزاع بین ذات باری و شیطان به چشم مردم بینوای این ولایت رفته است که از زبان شیطان با صراحت بیان می‌شود:

«روم نمی‌شه اما بگذار تا بگم نشده تالان سیر شو بدم^۳»

خالق یکتا از این همه جسارت و گستاخی شیطان به خشم آمده و پرواضح است که آن ملعون سپر اندازد میدان را خالی کند و دست از سر مردم بینوای آن ولایت بردارد، امید در دل‌ها زنده می‌شود: «که گذشته‌ها گذشت هر چه که بود^۴»

و مادر منجفر که شاهد این ماجرا بوده، پیام رسان این خبر خوش می‌شود که درخور مژدگانی است چون پیروزی حق بر باطل را مژده می‌دهد:

«تو سلام هم ولایتیت بر سون بوگو بدبختی تموم شد دیگه جون

راس و ریشش می‌کنم همه‌ی چی تو از گل درمی‌یارم آبادیتو^۴»

اما سخنان شیطان و کلام قاطع آخر او شک و تردید در دل‌ها می‌اندازد و پایان خوش آن خواب شیرین را تلخ می‌کند:

«گفت شیطون ای خو جان جر ندره بیضا دوره نزدیک نه تا خره

حالا فرض کن هوا جمع ما نبود بخلت وضع اونا بعض حالا بود!»

^۱ قرآن مجید، سوره‌ی ۲، آیه‌ی ۳۴

^۲ و اما بعد، ص ۳۱۱، بیت ۱۱ و ۱۳

^۳ و اما بعد، ص ۳۱۳، بیت ۹، مصراع دوم

^۴ و اما بعد، ص ۳۱۳، بیت ۱۰ و ۱۳

«ای بیچاره ابداً رزق ندرن
می‌گی نه تحویل سرکار، یاالله
و این قصه سر دراز دارد! ...»

نگاه اول :

مجموعه‌ی شعر «و اما بعد» حکایت مردم است، آمیخته‌ای است از لذت‌ها، شادی‌ها، امیدها، بالندگی‌ها و عسرت‌ها و در کنار آن رنج‌ها، سوگ‌ها، نومیدی‌ها، پژمردگی‌ها و عسرت‌ها. هنر بزرگ سراینده آن هم این که قهرمان قصه‌هایش مردمند و هر جا که مردم قهرمانند، امید ماندگاری و جاودانی اثر نیز هست؛ منجفّر و مادرش و حتی کربابه‌ی دانا و زیرک قهرمانان این مجموعه نیستند که شخصیت‌های آنند - با همه‌ی ضعف‌ها و قوت‌های شخصیت‌های یک داستان - و این گونه اشعار معمولاً به لهجه محلی سروده می‌شود.^۱

رمز بقای ادبیات و به خصوص فولکلور آن است که در حافظه‌ی جمعی جای گرفته است و «مبین افکار و عواطف طبقات مردم کوچه و بازار می‌باشد»^۲ راویان آن مردم هستند و بر زبان آن‌ها جاری است و نسل به نسل منتقل می‌شود. قبل از آنکه حکیم عالیقدر توس شاهنامه را به نظم درآورد و آن کاخ عظیم را برافراشته گرداند در خزانه‌ی ذهن مردم محفوظ و بر زبان آن‌ها جاری بوده است و فردوسی به این پیکر، روح شعر دمیده و زنده و جاوید ساخته است.

این مجموعه نگاهی عمیق و روان‌کاوانه دارد به زندگی مردمانی سخت‌کوش و قانع که صفا و صمیمیت و اخلاص با خون گرمشان عجین شده؛ در پشتکار «ریس آبی»^۳ هستند که

^۱ و اما بعد، ص ۳۱۲، بیت ۱۱ و ۸

^۲ انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، رزمجو، حسین، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ سوم ۱۳۷۴، ص ۱۴۱

^۳ و اما بعد، ص ۱۴۱

^۴ و اما بعد، ص ۱۷۷

با سنگ خارا دست و پنجه نرم می کنند و در کوشیدن^۱ و قناعت رشک مورانند و در تواضع و فروتنی قطره‌ی آب، اما افسوس که دریا نشده‌اند تا هیبت امواجشان لرزه بر اندام شیطان صفتانی اندازد که لاف خداوندی زده‌اند و سالیان سال بر این مردم ستم روا داشته‌اند و سرانجام دست از پا درازتر سر در آخور دیگری کرده‌اند و انگار نه انگار که خلقی را سرگردان و مردمی را پریشان کرده‌اند.

خواننده‌ی شعر حکمت در این منظومه همه چیز را می‌خواند؛ کشکولی است و یا نوعی «تک نگاری»^۲ منظوم که بیانگر جزئیات و ویژگی‌های یک شهر و مردم آن است.

ذکر آداب و رسوم، ضرب المثلها، اعتقادات عامیانه، نام مکان‌ها، نوع غذاها، انواع بازی‌ها، اسم‌های محلی، صنایع دستی و محصولات کشاورزی و ... که با زبانی هنرمندانه و گیرا در قالب داستان و با بیانی تمثیلی آمده است نشان‌گر آن است که حکمت مردم دیار خود را خوب می‌شناسد و با فرهنگ آنها آشنایی کامل و همه جانبه دارد.

کلام حکمت گاه تیز و تند و زبان ناصرخسرو را دارد^۳ و گاه نرمی و لطافت پند و اندرزهای مصلحت اندیشانه شیخ سعدی^۴ را و زمانی عریانی و لا اباگری رباعیات عمر خیام^۵ را تداعی می‌کند.

^۱ از سخت کوشی و تلاش این مردم همین بس که بیش از سه میلیون اصله درخت انجیر و هزاران هزار درخت میوه‌ی دیگر به بار و بر نشانده‌اند.

^۲ تک نگاری: نوعی نوشته که همه مشخصات یک منطقه را مورد بررسی قرار می‌دهد از جمله: وضع محل، آداب و رسوم، فولکلور، لهجه و ... مانند «اورازان» جلال آل احمد

^۳ و اما بعد، ص ۲۹۶، بیت ۱۲-۹ و ص ۳۱۸ بیت ۵-۱

^۴ اما بعد، ص ۴۳، بیت ۱۳-۵ و ص ۴۴ بیت ۲

^۵ اما بعد، ص ۲۹۹، بیت ۵ و ص ۳۱۲ بیت ۱۱-۸

نگاه دوم :

... و « و اما بعد » شش بخش و سه مقدمه !! همراه با یک فهرست کلی و فهرست سروده‌ها و چند واژه‌نامه با راهنمای علایم تلفظی و عکس و شرح حال مختصر مؤلف و یک پیش‌گفتار.

کتاب در قطع وزیری و کاغذ اعلا با چاپی زیبا در چهارصد صفحه و سه‌هزار نسخه در تابستان ۱۳۸۳ در پی یک احساس^۱ برای بار اول طبع شده است. یکصد و پانزده عکس بسیار زیبا زحمت مؤلف را دوچندان کرده و بر زیبایی کتاب افزوده است.

ضمیمه کردن دوعدد سی‌دی صوتی با صدای گرم و دل‌نشین که زمزمه شعرهای بخش ششم کتاب است شوق دوست‌داران را برانگیخته و کتاب بیش‌تر «قبول عام» یافته است.

شعرهای بخش‌های شش‌گانه کتاب در قالب‌های مختلف چون، مثنوی، غزل، قطعه، رباعی و دوبیتی سروده شده است در هیچکدام از بخش‌ها اثری از شعر نو نیمایی که در بسیاری موارد «سرمشق»^۲ ها نیز آورده شده است به نظر نمی‌رسد که شاعر خواسته به طریقی با شعرای سلف، مسابقه‌ای طبع‌آزمایی داده باشد.

تعداد دیگری از شعرها حاصل تجربیات جدی زندگی شخصی شاعر است که شرح^۳ نزول بعضی را نیز چاپ کرده است که گرچه در بعضی از آن‌ها مضامین نو و تازه‌ای به چشم می‌خورد و با بیانی تمثیلی به دفاع از گروهی برخاسته (شعر: شیر اگر پیر هم بود شیر است) اما در مقایسه با اشعار بخش ششم آن قدر به دل نمی‌نشیند و جنبش کلمات چندان محسوس نیست :

^۱ «احساس کردم باز کردن آنچه را که در طول عمر از اقبانوس غنای فرهنگی مرز و بوم اخذ نموده‌ام؛ اگر نتواند تأثیرات شگرف و قابل ملاحظه‌ای در روند کلی همان اقبانوس داشته باشد، لااقل ایجاد موجی خواهد کرد و این موج تا همیشه تداوم خواهد داشت.» - و اما بعد، ص ۲۴

^۲ از جمله: ص ۴۰، ص ۴۴ و ۴۳، ص ۶۵ و ...

^۳ برای مثال: ص ۱۰۹، ص ۱۴۱

«بیدل سخنم کارگر حشر معانی است چون غلغله‌ی صور قیامت کلماتم^۱»

در حالی که این غلغله و رستاخیز را در بخش ششم آشکارا شاهدیم. بخش اوّل کتاب «واقعیت نامه» نام دارد و دارای یازده شعر از جمله تحمیدیه‌ای بسیار زیبا است. مضامین دیگر این بخش: پند و اندرز مبنی بر بی‌ثباتی دنیا و یاد مرگ - که انسان را به یاد مفهوم ساقی‌نامه می‌اندازد. - غدر دنیا، آزادی، خدمت به خلق و عذاب انسانی که دنبال رضای خالق نیست. علاوه بر این دو قطعه درباره‌ی شعر و مفهوم آن.

بخش دوّم «غم نامه» است با ۱۵ شعر در قالب‌های مختلف: در قطعه‌ای بلند به زبان طنز زیر و بم‌ها و ظرافت‌های شعر را بیان می‌کند و شاعرانی که هم به میخ زده‌اند و هم به نعل. در جایی دیگر صفا و صمیمیت گذشتگان و فرار از زندگی ماشینی و دنیای سرمایه‌داری را یادآور می‌شود و دو نقیضه به پیروی از حافظ و رهی معیری درباره‌ی حضرات معتاد که الحق خوب از عهده بر آمده است:

«دیگر از اعجوبه‌های هفت گانه بحث نیست چون وجود پر معمای توام آید به یاد
کذب قول جعفر کذاب دیگر هیچ نیست هر کجا صدق سخن‌های توام آید به یاد^۲»
و سرانجام آخرین شعر آن «جنگل سبز» که براعت استهلال بسیار زیبایی دارد و ترکیباتی زیبا و خوش تراش: التهاب عروس گل، آبشار سکوت و شطّ‌الفت و ... در آن به کار رفته است. در این بخش نام و شعر^۳ بزرگانی چون: حافظ، ناصر خسرو، سعدی، رهی معیری، پروین اعتصامی و وحشی بافقی را می‌بینیم.

^۱ موسیقی شعر، شفیع کدکنی، محمدرضا، تهران، انتشارات آگاه، چاپ پنجم بهار ۱۳۷۶، ص ۵

^۲ و اما بعد، ص ۷۱، بیت ۸ و ۵

^۳ در بخش‌های مختلف کتاب انواع ادبی را به مفهوم امروزی آن می‌بینیم:

آنگاه که به شیوه سعدی برمسند وعظ می‌نشیند و یا به شیوه محمود شبستری زبان به سخن می‌گشاید «ادبیات تعلیمی» و آنجا که با تکیه بر احساسات لطیف از مهر و کین، آرزو و حرمان و ... سخن می‌گوید «ادبیات غنایی» است و زمانی که خوشی‌ها و ناخوشی‌ها و واقعیت‌های زندگی را بیان می‌کند «درام» و کوتاه اندیشی و شادی‌های جزئی و آرزوهای حقیر را به یاد تمسخر می‌گیرد «کمدی» و جایی که نقش غرق خون منجفر و مادر بر سر و سینه زنانش را نشان می‌دهد «تراژدی» که شکل‌های سه گانه

«عشاق نامه» بخش سوّم کتاب است. ده شعر به زبان جد دارد. نام سعدی، مولوی، ناصر خسرو، فردوسی و کوهی کرمانی و ... در این بخش دیده می‌شود و از هر کدام نیز بیت‌هایی در صدر. مفاهیم این بخش نسبتاً تازه است. گرچه صدر شعر دوم «برای خدا مرو» شعر «در رفتن جان از بدن» سعدی است اما مضمون شعر چیز دیگری را تداعی می‌کند و آن عجز و لابه‌های پر از نیاز شعر مولوی است:

«گر رود دیده و عقل و خرد و جان تو مرو که مرا دیدن تو بهتر از ایشان تو مرو»^۱
بخش چهارم «تقدیر نامه» است و حاوی ۴ شعر بلند در بزرگداشت معلم و مقام او. شعر اول تضمینی است از شعر حافظ که بعضی از کلمات نتوانسته‌اند جای مناسب خود را در شعر پیدا کنند.

تقدیرنامه‌ی «راست قامتان جاوید» بهتر توانسته ارزش و شأن معلم را بیان کند:
«به لفظ و حرف نگنجی تو در کرشمه‌ی شعر عصاره‌ی غزل و شاهیت دیوانی»^۲
که الحق شاهیت تقدیرنامه است.

«سته‌بان نامه» نام بخش پنجم کتاب است. هفت شعر، یک‌واژه‌نامه و ۲۵ عکس دارد از مکان‌ها و اشخاص که بر زیبایی کتاب افزوده است.

توصیف شعر با آدم‌ها و دجالش، چنار آب‌بخش و معرفی «لور» و «چنگال باد» همراه با نام مکان‌های مختلف و محله‌ها، مضامین عمده‌ی این بخش می‌باشد که با چاشنی طنز همراه است.

نمایش و «ادبیات نمایشی» می‌باشد و اما زندگی مردم این شهر خود حماسه‌ای است به مفهوم عام آن زیرا بیانگر مقاومت، استقامت و تلاش و مبارزه‌ی آن‌هاست با آن همه سختی و بدبختی و ... «نمونه‌ی بارزش به ثمر رساند حدود سه میلیون اصله درخت انجیر و هزاران درخت دیگر است».

^۱ دیوان شمس، تهران، انتشارات طلوع، بدون تاریخ، ص ۸۳۲، بیت ۱۴

^۲ و اما بعد، ص ۱۱۳، بیت ۸

«منجفرنامه» بخش ششم کتاب است. پانزده شعر بلند دارد و ۹۱ عکس خاموش گویا. بی شک زیباترین، مؤثرترین و ماندگارترین بخش کتاب، منجفرنامه است که با گویش محلی و نیش و نوش های طنز قسمت های دیگر کتاب را تحت الشعاع خود قرار داده است. شاعر در این بخش ساده اندیشی ها را به باد سخره و ریشخند می گیرد و هیاهویی برپا می کند تا خواب را از چشم غفلت زدگان بگیرد.

در «غریب آشنا» محاسن و هنرهای مردم شهر را بازگو می کند اما مصراع «هنر به کار نیاید چو بخت بد باشد»^۱ آب پاکی است که بر روی دست همه می ریزد که بیانگر واقعیتی تلخ تر از حقیقت است.

«میریشکال» به ما می گوید که بزرگی و پیشرفت در گرو علم و هنر است.

در «منتهای آرزو» اندیشه های محدود و آرزوهای کوچک مردم نقد می شود و در کنار آن البته به کنایه از خالق هم می خواهد که گوشه ی چشمی هم به این بیچاره ها ... که فوراً «اما تو هم شهری بودون عیب از خدا نیس»^۲ و باید فکرشان را عوض کنند تا عوض شوند.

«کوچه باغ های شهر ما» که بیان هنرمندانه ای از مکان، مراسم و اشیاء اطراف ما که بیش از یکصد اصطلاح محلی را نام برده است.

«ای مصیبت آتش کشک خالته» به ما می گوید که هر چه بکاری همان درو خواهی کرد و کمبودها و مشکلات و عقده های دوران کودکی سرانجام خود را نشان می دهند اما وقتی که دیگر کاری از دست ما ساخته نیست.

«اسیر محنت» به زبانی دیگر بیان مطلب بالاست و جمله ی «پدر، مادر ما متهمیم»^۳ دکتر شریعتی را تداعی می کند.

^۱ و اما بعد، ص ۱۶۹، بیت اول، مصراع دوم (سعدی)

^۲ اما بعد، ص ۱۸۵، بیت ۹، مصراع اول

^۳ عنوان کتابی از مرحوم دکتر شریعتی

در «بیشتر از ای نمی‌بندیم اظتا» دیگر خاموشی را جایز ندانسته و به نابسامانی‌های اجتماعی تاخته است. حکایت پیرزنی که دل به دفترچه بیمه خوش کرده ولی خودش هم شک دارد که آیا تیغ این بیمه بُرآست یا خیر؟^۱ ولی در نهایت به این نتیجه می‌رسد:

«هر که مخ توشینه دیونه
بایه فاتی خودش اول بخونه»^۲

«جی که پول شاخص مجد و شرفه علم و صنعت دیگه کاه و علفه» قصه‌ی معلمی است که پُر عالی و جیب خالی دارد در خواستگاری‌ها، خوار و ذلیل می‌شود. خانواده‌ی عروس حاضرند دختر خود را به گدای محله هم بدهند اما:

«اگه پاش بفته گدای محله می‌دم
چون گدا جون خودش در می‌بره
ا حقوق بگیر جماعت نمی‌دم
اما کارمند روگدی هم ندره»^۳
«عیالواری» مشکلات و دردهای منجفر عیالوار را با زبانی شیرین و طنزی گزنده بیان می‌کند:

«ای تسیل زاد و ولد درد سره
اگه یکی شو آدم شد هنره»^۴
«لباس عوضی» حکایت آدم‌هایی است که سال‌ها زندگی کرده‌اند ولی خود را نشناخته‌اند و همیشه گم بوده‌اند و هستند.

«تا نمونه‌ی تو آ تو صابوناته» برجسته‌ترین شعر کتاب است گرچه ظاهراً پایانی دارد اما جواب این سؤال در پرده‌ی ابهام مانده است که وضع این ولایت با آن تفسیر و تحول چه شد؟!

«آخه منجفر چه ضیغه‌ی دیگه» بیانگر خصوصیات منجفر، اصل و نسب و خلاصه «شناسنامه»^۱ ی اوست و ...

^۱ اما بعد، ص ۲۳۴، بیت ۶

^۲ اما بعد، ص ۲۴۰، بیت ۷

^۳ اما بعد، ص ۲۸۳، بیت ۵ و ۴

^۴ اما بعد، ص ۲۸۳، بیت آخر

و سرانجام «کم جنبه» یکی از معضلات اجتماعی است که یافتن راه حل آن البته فلج شدن منجفر نیست که او هم معلول علت دیگری است که باید به آن پرداخته شود ...

نگاه سوّم:

شعر حکمت را از چند دیدگاه می‌توان بررسی کرد:

۱- ادبیات بومی (بومی سرایی):

بومی سرایی گزارش منظوم زندگی مردم است که حاصل تجربه‌های شاعر با خود و بیرون است. معمولاً منظومه‌های این چنینی در حوزه‌ی ادبیات تعلیمی می‌گنجد چون رسالت نگهداری سنت‌ها، آداب و رسوم و واژه‌های محلی را دارد اما ذوق سرشار شعری حکمت آن را با احساس و شور درآمیخته است و به ادبیات غنایی تبدیل کرده است. به گونه‌ای که این گزارش هم می‌آموزد و هم به وجد می‌آورد.

۲- جوهر شعری:

اگر شعر را «رستاخیز کلمه‌ها»^۱ و رسالت شاعر را زنده کردن و زنده گذاشتن و اژگان «مرده و اعتیادی» زبان بدانیم، حکمت به حق توانسته است این جان مایه را به کلمات و اصطلاحات محلی ما بدهد و آنها را در قالب «عروس شعر»^۲ بر زبان مردم جاری سازد:

«بخشش هر که، که تج زد سیویلش در او مد پشم و پت پشت چیلش
یا صد داش غرمپکی شد می‌تونه با کم گشنه پاشه زن بوسونه»^۳

^۱ اما بعد، ص ۳۴۳، مقدمه‌ای بر منجفرنامه‌ی چهار

^۲ اصطلاح از مقدمه کتاب «و اما بعد...»، ص ۷۱

^۳ موسیقی شعر، همان، ص ۳۰

^۴ اصطلاح از کتاب «و اما بعد...»، ص ۳۹

^۵ و اما بعد، ص ۲۷۹، بیت ۵ و ۴

۳- روان شناختی:

حکمت با روح و روان مردم شهرش آشناست؛ او دردها، حرمان‌ها، آرزوهای سرکوفت شده و عقده‌های دوران کودکی را که بعدها به شکلی نابه‌هنجار نمود پیدا کرده، نمایان می‌سازد، در این کتاب «منجفر» و مادرش آینه‌ی تمام‌نمای روح و روان مردم هستند شادی آن‌ها شادی ماست و غم و اندوه آن‌ها را نیز تجربه کرده‌ایم و با آن آشنا هستیم. ببینید «تمارض» مادر منجفر و دکتر رفتنش چه هنرمندانه توصیف می‌شود:

«لو لیویر و رچید و مظلوم و نجیم	چاقچوری کرد و پاشد رفت حکیم
دکتر هندی تا پرسید که چته	قاره زد چار هناسم آله
کپه شد کعب سرم می‌گی چمه	سر خونیس سنگ نمه و نصب نمه ^۱

۴- تعلیم و تربیت:

«چون تربیت مرادف معنای زندگی است باید نکو شناخت تمام مراحلش^۲» حکمت گاه در شعرش اهمیت وراثت و گوهر اصل را بیان می‌کند و زمانی عامل محیط^۳ و به قول خودش خواسته مانند سعدی میانه‌ی ما را بگیرد^۴ اما جابه‌جا در شعرش وزنه‌ی محیط بر وراثت سنگینی می‌کند^۵.

۵- سیاسی و اجتماعی:

حکمت با بیانی تمثیلی به خوبی مشکلات و دردهای مردم را در دوره‌ای خاص بیان می‌کند و دورنمای پیامدهای حکومت شیطان را که فقر فرهنگی همراه با گرسنگی و

^۱ و اما بعد، ص ۲۳۴، بیت ۱۲ - ۱۰

^۲ و اما بعد، ص ۴۴، بیت ۵

^۳ و اما بعد، ص ۴۵، بیت ۴ و ۲

^۴ و اما بعد، ص ۴۴

^۵ و اما بعد، ص ۲۲۱ - ۲۱۷ (ای مصیبت آش کشک خالنه)

بدبختی و ذلت است به تصویر می کشد، (شعر تا نمونه‌ی تو آ تو صابوناته) و در کنار آن سایه روشن یک دنیای آرمانی و ایده‌ال را به زبان طنز نشان می‌دهد. (ابیات ص ۳۱۴ کتاب)

«سر و وضع همه تو نو می کنم
من با قاده روزو تو شو می کنم»^۱

خواننده‌ی تیز بین شعر حکمت مسلماً به دنبال آن است تا بعد از «بیرون رفتن دیو و در آمدن فرشته» اوضاع روزگار را در کلام شیرین ببیند اما مثل اینکه ظاهراً داستان خاتمه یافته است و البته همه‌ی کاسه، کوزه‌ها هم بر سر مادر منجفر بیچاره شکسته شده است چه بامی کوتاه‌تر از بام او نبوده است که:

«تا نمونه‌ی تو آ تو صابوناته
ای ولایت تا قیومت ای ذاته»

۶- جامعه شناسی:

در بومی‌سرایي و بومی‌نویسی هم هدف و هم ابزار کار شاعر و نویسنده شناخت جامعه و اجتماع و معرفی هنرمندانه‌ی آن در همه‌ی ابعاد است.

شاعر علاوه بر ذوق و استعداد فطری باید در متن جامعه باشد تا بتواند گزارش دقیق و همه جانبه‌ای ارائه دهد. یکی از علّت‌های عمده‌ی پیروزی صادق‌هدایت در برابر جمال‌زاده شناخت عمیق او از جامعه است. هدایت به لایه‌های درونی روح و زندگی مردم رسوخ کرده است اما جمال‌زاده از نعمت این تجربه محروم است و گرچه جمال‌زاده آغازگر داستان کوتاه در ایران است و در این کار پیش‌کسوت^۲ است اما هدایت به عنوان اولین معلم قصه‌نویسان ایران شهرت بسزایی دارد و بیشترین تأثیر را در زمینه‌ی داستان‌نویسی بر نویسندگان بعد از خود داشته است.

^۱ اما بعد، ص ۳۱۴، بیت اول

^۲ جمال‌زاده اولین مجموعه داستان کوتاه خود را «یکی بود، یکی نبود» در سال ۱۳۰۱ ه. ش. منتشر کرده است در حالی که اولین مجموعه داستان کوتاه صادق‌هدایت «زننده بگور» سال ۱۳۰۹ ه. ش. منتشر می‌شود.

هنر حکمت در آن است که مردم و جامعه خود را خیلی خوب شناخته است و تجربه‌ها آموخته است و «منجفرنامه» حاصل این تجربه‌ی عمیق اوست که به زبان طنز بیان می‌شود.

۷- طنز:

در لغت به معنی افسوس کردن، مسخره و طعنه و سرزنش^۱ است و در اصطلاح نشان دادن عیب‌ها و زشتی‌هاست «هدف طنز خنده نیست بلکه نیشخند است، نیشخند طنز کنایه‌آمیز است، طنز با نوعی شرم همراه است و در پرده سخن می‌گوید و از روح صاف و صادقی سرچشمه می‌گیرد ولی هزل صریح است و دریده^۲».

زبان حکمت، زبان طنز است، شرم و نجابتی در آن دیده می‌شود که در ذات همه‌ی مردم این ولایت وجود دارد. در سراسر کتاب حتی جاهایی که به زبان مردم کوچه و بازار سخن می‌گوید و ضرب‌المثل و کنایات عامیانه بیان می‌شود بی‌پردگی و دریدگی هزل و هجو به چشم نمی‌خورد و دارای عفت کلام است.

گاه یک کلمه به زبان طنز دارای چنان ایجازی است که با دنیایی مطلب نمی‌توان آن را بیان کرد. نگاه کنید به کلمه‌ی «زیمبو» و معنای آن در شعر زیر:

«آخر مگر نه قادری، ربی، کریمی؟
با ای همه القاب الحق که زیمبو^۳»

این بیت، عریانی کلام خیام و تندى سخن عیدزاکانی را توأمان دارد.

حکمت با آوردن ضرب‌المثل‌ها و مفاهیم کنایی عامیانه^۴، اعزاف و بزرگ‌نمایی و همچنین بیان ساده اندیشی‌های شخصیت‌های داستان‌ش به کلامش بیشتر طنز داده است و آن

^۱ فرهنگ معین، ذیل کلمه‌ی «طنز»

^۲ طنزآوران امروز ایران، اسدی‌پور، بیژن و صلاحی، عمران، تهران، انتشارات مروارید، چاپ دوم ۲۵۳۶، ص ۷

^۳ و اما بعد، ص ۱۸۵، بیت ۸، کلمه‌ی «زیمبو»: برای خجالت دادن کسی هنگامی که در کاری یا گفته‌ای درمانده است است

گویند. همان، ص ۱۹۱، شماره ۸۸

^۴ برای نمونه تعدادی از ضرب‌المثل‌ها و مفاهیم کنایی با ذکر صفحه و شماره بیت ذکر می‌شود:

را اثرگذار و برنده کرده است. با همه‌ی این‌ها کلام او و طنزش صمیمی و دوست داشتنی است و در دل می‌نشیند؛ چون سخن دل است.

والسلام
محمد رضا غمگسار

بی طی چیش (ص ۱۷۳، عنوان)، چوغ شو زدن (ص ۷۱۳، بیت ۹)، هو زدن (ص ۱۷۴، بیت ۵)، هر چی باقم مُل هم (ص ۱۷۴، بیت ۲)، سگ دو زدن (ص ۱۸۳، بیت ۱۴)، چو انداختن (ص ۱۸۶، بیت آخر)، شیرینی خورون و رو واکنو (ص ۲۳۰، بیت ۱۴)، تا چیش هشت تا بشه (ص ۲۲۱، بیت اول)، کله ور داشتن (ص ۲۲۸، بیت دوم)، پسش ول کن (ص ۲۲۹، بیت ۱۰)، اُطنا بستن (ص ۲۳۴، بیت دوم)، تیلیش پی پته (ص ۲۳۴، بیت ۴)، پنه‌پر (ص ۲۳۴، بیت ۶)، باد و باد شدن (ص ۲۳۵، بیت ۱۱)، چاقچور کردن (ص ۲۳۴، بیت ۱۰)، مُنلُم می‌بره (ص ۲۳۵، بیت آخر)، حلا دکترا ی تو و شطُّ فرات (ص ۲۳۶، بیت ۱۲)، اجل انگار بیل دسه اجاته (ص ۲۴۰، بیت آخر)، گله تو خورد بُزگر رفت جلو (ص ۲۵۸، بیت آخر)، گُم آغانونی شد (ص ۲۶۰، بیت اول).



از : آقایان منصور فربودی * احمد اقبال

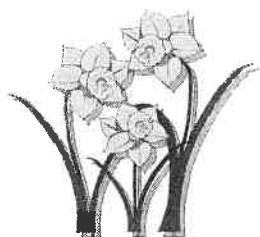
(چهرم)

با سلام و عرض ادب

بسیار خوشحالیم که مجموعه‌ی شعر «و اما بعد...»، سروده‌های زیبا و ارزشمند آن حضرت به دستمان رسید.

از لطف بی دریغ حضرت عالی سپاسگزاریم. سلامت، شادکامی و توفیق روز افزون آن بزرگوار را در عرصه‌ی ادب و دانش آرزو مندیم.

امضاء منصور فربودی * احمد اقبال چهرم خردادماه ۱۳۸۴



از: آقای مجید فرهمندی

« سرپرست گروه موسیقی نکسا استهبان »

« و اما بعد... » را خواندم، با سه مقدمه‌ی متفاوت که شاید هر کدام خوانندگان مخصوص به خود را داشته باشد و مؤلف محترم هم در انتخاب این سه بی‌نظر نبوده. به نظر بنده کتاب از دو قسمت کلاسیک و فولکوریک تشکیل شده است که امتیاز بیشتر کتاب در اشعار فولکوریک آن است که استعداد مؤلف را در داستان سرایی و بررسی مشکلات تربیتی و به کارگیری واژه‌های محلی استهبان بیشتر نمایان می‌سازد. اگر چه در بعضی از ابیات مؤلف محترم به گلایه‌های شخصی روی آورده، که زیننده‌ی چنین کتابی نیست. مثلاً آن جا که می‌گوید:

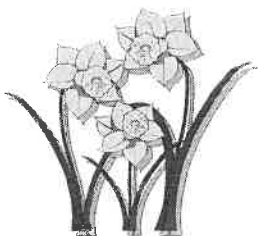
« حکمت پشش ول کن که باز چارتابی‌ته حرفات نمی‌فهمن، می‌ترسم، بندازن چو »
یا آن جا که می‌گوید:

« سری رفتیم عتبات هوموزوی گفتی وله صد کروور شکر که نرفتیم سری مسکو بزیم »
و ...

و بالاخره اگر چه انتقاد مایه‌ی اصلاح و پیشرفت است ولی اگر به ریشه‌ها و علل این گونه مسایل مبتلا به جامعه پرداخته شود شاید بتوان به حل مشکلات کمک کرد. چنان که مرحوم شمس اصطهباناتی چهل سال پیش استادانه بر این نکته‌ی مهم انگشت نهاده و پاسخ همه‌ی انتقادات پیشینیان و امروزیان و آیندگان را در این دو، سه بیت داده است.
آن جا که می‌گوید:

زندگی مردم دل خون همیه آدم بی سرو سامون همیه شکم گشنه‌ی بی نون همیه
دُز میشه، هیز میشه، خونه می‌کنه بی‌لبی نرسیده از بونه می‌کنه

به جناب آقای حکمت دست مریزاد می‌گوییم و موفقیت روز افزونشان را از خدای منان
خواستارم. بی‌گمان این کار بزرگ در خاطر مردم این دیار خواهد ماند.
امضاء ارادتمند - مجید فرهمندی * اردیبهشت ۸۴



از : آقای محمد امین فصحتی «سینا»

« محقق و روزنامه نگار »

به نام دوستی و مهر و با سلام به استاد فرهیخته و شاعر گرامی جناب آقای حکمت :

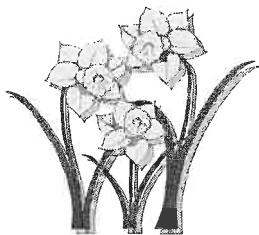
ارمغان آن جناب را دریافت نمودم و از حسن توجه آن بزرگوار بسیار مشعوف و مسرور شدم .

ابراز لطف حضرتعالی بسان دست نوازشی است که معلمی دلسوز بر سر شاگردی مبتدی و مانده در آغاز راه می کشد و چه نیکو است که در کوران بی مهری ها و خزان محبت ها ، گرمای لطف و توجه از ناحیه استادی چون جنابعالی شامل حال این دلِ سرد و تاریک شده است .

به رسم حق شناسی ، تجلیلی از آن جناب در برنامه رادیویی «تسیم آسا» (تولیدی مرکز فارس) که روزهای فرد ساعت ۳۰: ۱۳ پخش می شود و نیز در ضمیمه ادبی نگاه پنج شنبه روزنامه ی خبر جنوب به عمل خواهد آمد .

با سپاس دوباره از حسن توجه شما بزرگوار فرهیخته به خدای بزرگ می سپارمتان .

امضاء ارادتمند : محمد امین فصحتی «سینا» ۸۳/۹/۲۹ شیراز



از: آقای ابراهیم فقیه

«کارشناس ریاضی»

به نام پروردگار هستی بخش، که حکمتش انسان را اشرف مخلوقات نام نهاد.

حضور محترم استاد گرامی، ادیب ازیب جناب آقای علی حکمت

پس از عرض سلام و تجدید ارادت بعرض می‌رسانم هدیه گرانقدر «و اما بعد...» بدستم رسید با اشتیاق فراوان پذیرای آن گردیدم و با شادی‌ای نشأت گرفته از اخلاص قلبی خواندم.

دوباره خواندم آنچنان شیرین است که هر روز و هر لحظه ولع خواندن آن را دارم زیرا خواندنش، روح، شنیدنش نوازش گوش، فهمیدنش آرامش دل و خیالش آسایش خواب من است. چنان آموزنده است که تحولی عمیق و اندیشه‌ای نو در من ایجاد کرد. بسیار شادمانم که شما با رندی‌ای پسندیده کتاب‌ها را اهداء نمودید و در قبال آن بهای فراوانی که همان مهر و محبت است دریافت می‌دارید. باشد که این پیوند و مبادله، ناگسستی و جاودانه گردد.

استاد فاضل اینجانب دریغ می‌خورم که چرا در آن سال‌های گذشته که افتخار شاگردی حضرتعالی در مدارس راهنمایی داشتم جداکثر بهره را از استادی شما نبردم و حال بسیار خرسندم که امروز این مجموعه را که حاصل سال‌ها سعی و تلاش اندیشه و دستان توانای شما می‌باشد می‌خوانم و جواب می‌گیرم آنچه از فرهنگ و آداب و رسوم گذشته دیارم برایم مورد سؤال می‌بود، می‌شناسم اصالت و نجابت این سرزمین کهن را، می‌فهمم راه و رسم زندگی را و می‌یابم خویشتن را، جناب آقای حکمت واقعاً دست مریزاد و مرجبا به این حسن سلیقه در انتشار خوش هنگام «و اما بعد...»

مراتب تقدیر و امتنان خود را از خدمات صادقانه و ارزشمند جنابعالی در تصنیف و تدوین این کتاب که به حق گامی بزرگ در صیانت و حراست فرهنگ اصیل و جلیل این

خطه ادیب پرور است اعلام می دارم. رجاء واثق دارم که این حرکت عظیم توأم با موفقیت شما مستدام و پرشتاب خواهد بود در پایان سپاس می گویم خداوند عز و جل که توفیق این خدمت را به استاد بزرگوارم عنایت فرمود تا خوشه چینی کنیم خرمن را و تشکر می نمایم از تمام همکاران محترمتان که به هر نحوی در گردآوری این مجموعه مجلل شما را یاری داده اند بخصوص استاد محترم جناب آقای ابراهیم افتخاری که آوای گرم و دلنشین شان بیانگر عظمت « و اما بعد... » می باشد با امید به آنکه بزودی تصنیفات و تألیفات بعدی آن بزرگوار را عین الیقین مطالعه و کسب فیض نمایم.

ابراهیم فقیه ۸۴/۲/۷

امضاء



از : آقای محمد قدمیاری

« دبیر دبیرستانهای شیراز و مدرس دانشگاه »

به نام خداوند جان و خرد

استاد ارجمند، شاعر فرهیخته جناب آقای حاج علی حکمت

ضمن عرض سلام و ارادت خالصانه مطالبی چند تقدیم حضورتان می‌گردد. کتاب گرانسنگ و سترگ جنابعالی که هر ورقش به دیبای زر واژه‌ها آراسته شده آینه‌ای است مصفا که دیرینه، حال و آینده دیارمان را به خوبی در خود نمایان ساخته است. گشت و گذاری خوش در کوچه‌های کودکی است و نمایه‌ای از اینک و دورنمایی از فرداها را برابر دیدگانمان می‌گسترده.

تصویر زیبای برخورداری‌ها، چهره‌ی کریه یأس و نامرادی‌ها، حرمان و دل‌آزردگی‌ها، همه و همه یکجا در بلور زیبای ابیات، به طرزی هنرمندانه و شاعرانه گنجانده شده است. اهل ادب به خوبی واقف است که طرح و بیان مضامین ژرف هنری و ادبی به ویژه گونه‌ی طنز، کاری بسیار دشوار است و این مهم محقق نمی‌شود جز به همت والای شاعری که صاحب فراست، ذوق و بضاعت کافی باشد.

بی‌هیچ شائبه مؤلف محترم کتاب از همه‌ی ویژگی‌های برشمرده، برخوردارند و اثر ارزشمند و گرانبار «اما بعد» حاصل نگرش جامعه‌شناسانه مؤلف است که با دیدی نقادانه به تحلیل هنری جامعه شهر و دیارمان می‌پردازد.

جای بسی افتخار و مباهات است که بر پیشانی این اثر ارزشمند، ارزش مادی نگاشته نشده است که این امر دلیل بر فرهنگ‌مداری و همت والای مؤلف است که به هیچ چشم‌داشتی در معرفی فرهنگ، هنر و گذشته‌ای شهرمان زحمات فراوانی متحمل شده است. (جزاک الله)

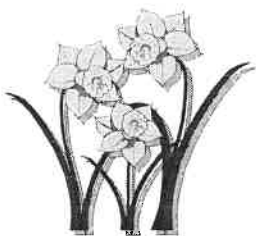
این مجموعه چونان منشور رنگانگی است که از هر زاویه به آن بنگری نوری چشم نواز، چشمان خواننده را مجذوب می کند، طبع آزمایی مضمون پردازی در قالب های مختلف شعری، بیانگر قدرت شاعر در سرایش است، بی تردید سخنی که از سر درد و ذوق برآید، لاجرم بر دل ها خوش می نشیند.

رویکرد طنز آوری و دورنمایه ای فولکلوریک و نیز اشاره به ابیات شاعران بزرگ که به منزله ی براعت استهلالی ذهن مخاطب را آماده می کند از دیگر امتیازات این اثر بزرگ است.

همچنین استفاده از کاغذ مرغوب، مصور بودن کتاب، تنظیم واژه نامه همراه با آوانو نوشت و نوع نگارش بر ارزش کتاب افزوده است.

امضاء
بر کام و پایدار باشید

محمد قدمیاری ۸۳/۱۲/۲۵



از: آقای محمد حسین قدمیاری

«دیپلمات بازنشسته آموزش و پرورش استهبان»

از «خردنامه شمس اصطهباناتی» تا «و اما بعد...» حکمت

مجموعه شعر «و اما بعد...» اثری است ارزشمند که حاکی از ژرف اندیشی و نازک خیالی و نشانگر عشق به زادگاه همراه با آشنایی کامل نسبت به سنت و فرهنگ نیاکان که هم از نظر ظاهر زیبا و جالب و جاذب و هم از نظر لفظ و معنی زیبا و پربار. حکمت، صاحب ذوقی است دردمند که انگشت احساس را بر دردها و ناامیدی‌ها و آرزوهای برنیامده و امیال سرکوفته مردم خود گذاشته و همه را با زبانی شیوا و گویا چون تابلویی زیبا به تصویر کشیده است.

بخش ششم کتاب «منجفر نامه» که حاصل سالها تفحص تحقیق و کنکاش در فرهنگ و زبان و نیاکان که خود با تمام وجود لمس و احساس کرده با زبان شیرین «طنز» بازگو کرده و با بکارگیری الفاظ و لغات و اصطلاحات و گویش‌های محلی «فارسی سره» که میرفت با گذشت زمان در بوته فراموشی سپرده شود و نسل حال و آینده با آن غریب و نا آشنا گردد زنده و مانوس و پایدار ساخت.

منجفرنامه تابلویی گویا و خوانا از طرز زندگی و بیانگر اعتقادات و باورهای مردم گذشته‌مان که با مطالعه آن میتوان در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، مذهبی مردم آگاهی‌های لازم را بدست آورد.

منجفرنامه طنزی زیبا است که با خواندن و شنیدن آن گاه گل‌خندی معنی‌دار بر لب‌ها نقش می‌بندد و گاه زهرخندی پرملال بر لبان انسان با درک و احساس می‌نشانند اثری که یاد و نام مرحوم «شمس» را در اذهان زنده می‌کند و سروده‌های آن شاعر لطیفه سرای و منتقد را در اذهان زنده می‌سازد.

اما شمس با همه برداشتهائی که از فرهنگ و سنت گذشته مان دارد و دردها را می نمایاند برای رهایش از آنها کمتر ارائه طریق می کند و راه علاج و مداوای آنرا می کارد، اما حکمت ضمن شمردن ناکامی ها چاره اندیشی می کند و از مردمان خود می خواهد که بقول حافظ ضمن گل افشاندن، فلک را سقف بشکافند و طرحی نو براندازند و بودن را به شدن و ایستایی را به پویایی مبدل سازند تا سعادت و عافیت یابند آنجا که از «عاق والدین» می سراید :

آیا تو نشسته ای که شاید	دستی ز دیار غیب آید
یا منتظری به ذکر و اوراد	با معجزه ای شوی تو آباد
با سعی جهان شود گلستان	با کار شود کویر بستان
همبستگی من و تو باید	تا عز و شرف به یار آید

حکمت با تمام وجود به شهر و زادگاهش عشق می ورزد و با سیر در کوچه باغهای شهرش از زمستان سرد و سیاه بوی بهار و بهاران را استشمام می کند.

در کنار من زمسون سیاه باز هم بوی بهاران می دهی !!!
و اما : نقدها را بود آیا عیاری گزیند ؟!!

الف» در سروده فصل کوچ بیتی از حضرت حافظ :

کس ندانست که سرمنزل مقصود کجاست این قدر هست که بانک جرسی می آید
که بعنوان براءت استهلال برگزیده اید با مفهوم و مضمونی که از شعر فصل کوچ استنباط می شود همخوانی و تناسب ندارد.

ب» در سروده های «فرار از مرگ» و «دزد خانگی» و «فصل کوچ» :

یأس و نومیدی و دل زدگی از دنیا و زندگی به خواننده القاء می کند، اگر چه مرگ حق است اما بنا به فرموده علی (ع) چنان زندگی کنید که گویا برای همیشه زنده اید.

ج» در بیت :

خرد رفیق شفیق است در کشاکش دهر

مرا عجب که بجز عقل، هیچ دشمن نیست !!

که عقل و خرد نه تنها دشمن انسان نیست بلکه مرشد و راهنما و نگهدارنده انسان از لغزش هاست.

۵» در بیت :

امید جامه‌ی تطهیر از زمانه مدار کز آب و رنگ نیالوده هیچ دامن نیست

در همه گذر زمان از گذشته دور تا حال و آینده بوده و هستند و خواهند بود انسانهایی که در سایه‌ی تقوی و خرد دامن خود را از آلودگیها و ناپاکی‌ها، پاک و منزّه نگاه داشته‌اند. پس زمانه و روزگار تابعی از کردار و رفتار انسانهایی است که می‌گذرانند که با عبادت و تزکیه می‌توان موسی کلیم الله شد. پس محکوم کردن زمانه و روزگار موضوعیت ندارد.

۵» در سروده «عالم برزخ» بیت :

گیرم که گنه از برای رضای خدا کنی بهتر از آن ثواب که نبود اطاعتی

کدام گناه است که انجام آن موجب رضای خداست؟! و کدام ثواب است که اطاعت از فرمان خداوند نباشد اگر چه ثواب کننده حتی منکر وجود خدا و فقط برای خشنودی و رضایت خلق ثواب کند.

و در بیت :

هر خدمتی بر خلق نمایی و بال تست نبود اگر ز جانب خالق رضایتی

خدمت به خلق رضایت خالق را به دنبال خواهد داشت پس چگونه خدمت می‌تواند و بال انسان گردد؟!

و» در سروده «گرگ یوسف» بیت :

زلیخا مرد از حسرت که یوسف گشت زندانی

چرا کاری کند عاقل که باز آرد پشیمانی

مصرع دوم بیت مرحوم علامه دهخدا چنین ضبط کرده اند :
چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی
که از نظر آهنگ و ریتم بهتر و شیواتر است .
ز» در عبارت :

«رجاء واثق دارد که این سلیمان‌های روزگار ...» که زینت بخش پشت جلد نفیس «اما بعد...» کرده‌اید بهتر بود بجای کاربرد ضمیر (م) در کلمه‌ی «دارم» ضمیر سوم شخص مفرد (دال) بکار می‌بردید که از نظر ادب نگارش و احترام به مخاطب اولی‌تر بود. و بکار گیری اسم اشاره «این» در «در این سلیمان‌های روزگار» اسم اشاره «این» لازم بنظر نمی‌رسد .
ط» در سروده «تداعی قرصی» :

اگر چه بعنوان «طنز» و «مطایبه» سروده شده اما بالاخره معتاد از نظر روانی مسئله‌دار و بیمار است و بیمار را نمی‌توان با سرزنش و تحقیر معالجه کرد باید انگیزه‌ها را جوئید و راه علاج آن را کاوید .

در خاتمه ضمن تجلیل از آن همه ذوق و استعداد و احساس عشق‌ورزی نسبت به زادگاه و مردم توفیقات روز افزون شما را در راه انتشار دیگر آثار مفید و ارزنده از خداوند بزرگ خواستارم.

امضاء با درخواست توفیقات روز افزون * دوست و همکار شما

محمد حسین قدمیاری



از : آقای غلامرضا قهرمانی (لر)

« استاد دانشگاه »

شاعر بزرگوار، آگاه و سخن سنج دیار استهبان استاد محترم علی حکمت
با سلام و عرض ادب خدمت آن پیر فرهیخته

ضمن تشکر از لطف حضرت عالی بخاطر ارسال مجموعه شعرتان که به غایت جذاب، دلپسند و بی تکلف می باشد، مفتخرم که با وثق اندک خود در سنجش آثار غنایی پاره ای از نظرات خود را بنویسم. گذشته از ویژگی های فنی شعر، که بهتر است صاحبان سخن در آن خصوص اظهار نظر نمایند، شعر استاد حکمت ویژگی های کلامی و محتوایی برجسته ای را دارا می باشد. شعر علیرغم آن که به گویش محلی سروده شده و نیز ضمن بهره گیری از شخصیت های خیالی و غیر تصنعی و اصیل که به غایت واقعی و برخاسته از روزگار معاصر می نماید (و با استادی هر چه تمام و دور از هر نوع کلیشه ساخته و پرداخته شده) به راحتی و روانی با مخاطب خود ارتباط تنگاتنگ ایجاد می کند، تو گویی مکنونات قلبی و احساسات پاک و بی آرایش همه مردم (هم در منطقه و هم در گستره ی ملی) از زبان شیوا و ذهن تیز پرواز شاعر تراوش کرده است.

و اما یکی دیگر از ویژگی های کلامی مجموعه شعر استاد، شیرینی حکایات است: در اینجا کلام شاعر به راستی حلاوت و شهد و شیرینی انجیر استهبان را تداعی می کند.

دیگر ویژگی که برای من بسیار جالب و ارزنده بود، ویژگی محتوایی آن می باشد: حکایات این مجموعه ارزنده ضمن آن که بخوبی یک فرهنگ گویش استهباناتی را در خود جای داده و از این رهگذر می تواند پشتوانه قوی ادبی برای گویشوران شریف استهباناتی به شمار آید، می توان بمثابة پژواک فرهنگ عامیانه استهبان که به شنیدنی های جالب و مصور ولایت استهبان آراسته شده، نیز قلمداد شود: به سخن دیگر این مجموعه

تصویری از یک موزه مردمشناسی را در ذهن ترسیم می‌کند، موزه‌ای که در قالب شعر و ادبیات غنی بومی تجسم یافته و در آن جلوه‌های تلخ و شیرین زندگی در استهبان به صورت منظوم به تصویر در می‌آیند و در آن واژگان بومی در کلام شاعر جان تازه‌ای یافته و یک «تولد دوباره» را تجربه کرده است.

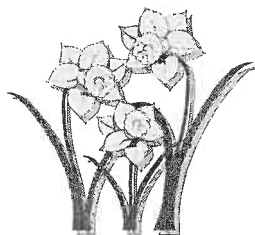
از دیگر ویژگی‌های محتوایی مجموعه یاد شده انتقال حس امید به مخاطب خود است و جالب آن که در همان حال زهر خندی را نیز به همراه دارد. دید تیز بین و نگاه انتقادی شاعر نشان از آن دارد که وی فرزند راستین زمانه خویش است.

ضمناً حس سلیقه شاعر محترم و زحمات یاران ایشان باعث شده تا این مجموعه هر چه بهتر قابل استفاده‌تر باشد. یکی از نقاط قوت این مجموعه تهیه کاست و سی‌دی می‌باشد که با صدای گرم و دلنشین و لهجی زیبای صابناتی جناب آقای افتخاری (و به همراه موسیقی زیبا) بوده و این اثر را دو چندان جذاب‌تر کرده است.

کوتاه کلام، هر گاه کتاب را در دست می‌گیرم، جذابیت حکایات دل انگیز، مغناطیس کلام سراینده و پختگی در سرایش اشعار مانع می‌شود تا دوباره آن را در کناری بنهم. ضمن تبریک برای کسب موفقیت بزرگ ایشان در انجام این خدمت فرهنگی برای آن بزرگوار و خانواده‌ی محترمشان آرزوی سلامتی و سعادت را دارم.

در پایان از کلیه کسانی که در راه نشر فرهنگ ایران و بخصوص دیار فارس تلاش می‌کنند، سپاسگزارم.

امضاء غلامرضا قهرمانی * ۱۳۸۳/۱۲/۲۹ - لار



از : آقای محمد رضا کرمی پور (قزوین)

« استاد دانشگاه قزوین »

جناب آقای علی حکمت

بسیار مسرورم از این که توفیق رفیق شد تا کتاب : و اما بعد نوشته‌ی آن فاضل عزیز را مطالعه کرده ، سروده‌های آرامش بخش و روان انگیز آن را که از قلبی مهربان و روحی حسّاس نشأت گرفته با اشتیاق ورق زنم ، البته غور و تعمق در برخی از مطالب آن بویژه «منجفر نامه» که از فرهنگ مردم تلاشگر و صادق استهبان حکایت می کند نیاز به فرصت بیشتری دارد تا بتوان به گوش جان آن را شنید و لذت برد . با قرائت چند نمونه از اشعار نغز جنابعالی لحظاتی چند از غمها فاصله گرفته ، دل را شاد و روح را آرام و ذهن را جستجوگر و کنجکاوتر یافتم .

زمزمه سروده‌هایتان که با معرفت کردگار بی همتا آغاز می شود با برخورداری از جنبه عرفانی ، گویی چون فرشته شادی بخشی که از قلّه بلند و همت و پر عطوفت انسانی اندیشمند و صدیق به پرواز در آمده گل‌های مهر و صفا را که از بوستان وفا چیده‌ای همراه با نامه‌ای پر شور به من اهداء نمودی و گره‌های کور فراموشی را یکباره با نامه‌ای سحرآمیز که از اندیشه‌ای بدیع نشأت می گیرد ، باز نمودی .

هر دم به شور نامه برانگیز مشکلم شاید ز مهر چاره کنی پاره دلم

آتش فروز بر من و بر سوز حاصلم بر شعله نگاه تو ای دوست مایلم

ای مایه امید دلم باز هم بیا

هستی به رنگ آب و گلم باز هم بیا

من هم به پای شوق تو اشکی فشانده‌ام دل را برون کشیده به مژگان نشانده‌ام

بعض از گلو و کینه ز سینه برانده‌ام زیرا که نامه تو و مهر تو خوانده‌ام

ای مایه امید دلم باز هم بیا

هستی به رنگ آب و گلم باز هم بیا

کتاب و اما بعد گذشته و حال شهر زیبای استهبان را با بیانی شیرین و ساده ترسیم نموده ، به حدی روشن و آموزنده خواننده را مخاطب قرار می دهد که با مشاهده تصویر نویسنده محترم در صفحه آخر کتاب گویی مؤلف با آدمی صحبت می کند . اشعار متنوع و از لحاظ بعد اجتماعی و فرهنگ بومی استهبان محکم و پرمایه می باشد . آنچه این چکامه را از سایر نوشته ها متمایز می کند فقط صداقت در گفتار و سادگی در نوشتار می باشد . این معلم کاوشگر عاری از هر نوع محافظه کاری با متانت و صراحت لهجه ، معلومات و دانش خود را بصورت شعر در این کتاب برشته تحریر در آورده و به دوستداران شعر و ادبیات بومی اهداء نموده اند . بیشتر اشعار آن از جمله : «استهبان» بگونه ای خواننده را تحت تأثیر قرار می دهد که با قرائت یک صفحه حتی مخاطبی که نام آن شهر را نشنیده باشد ، با ویژگی های آن شهر به سرعت آشنا شده و به دیدن آن رغبت پیدا می کند .

منجفر نامه که خود نمادی از فرهنگ مردم آن مرز و بوم محسوب می شود ، پیوندی میان گذشتگان و آیندگان برقرار می کند تا نسل جوان ارزشهای جامعه خودشان را شناخته و با دیده احترام به آنها نگریسته و در حفظ آنها کوشا باشند .

من به عنوان یک معلم پژوهشگر به همانگونه که از سخت کوشی و صداقت اهالی محترم استهبان به خود می بالم ، برای اقدام پژوهشی جناب حکمت ارزش والائی قائل شده ، مطالعه این اثر بدیع را به نسل جوان استهبان سفارش می کنم .

در پایان قطعه شعری روان به عنوان حسن ختام به تلاشگران عرصه دانش و پژوهش تقدیم می نماید .

بگاه سود دادن سهل می باش

ترا کاوشگری آنگه دهد سود

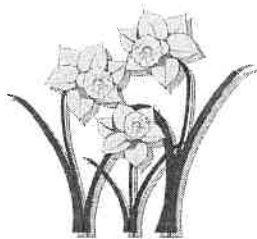
دهد در اصل آن تغیر از گل

به نقد و بررسی چون نحل می باش

بکن ابداع اندر متن موجود

بگیرد نحل هر دم گرده گل

در این دنیای وانفسای فانی
محقق را نباشد اسوه موری
عسل از آن بماند جاودانی
کنند انبار بهر استفاده
که دانه جمع سازد با سروری
و یا چون عنکبوتی تار بافد
نیارد طرح نود در اصل و ماده
تند انبوه تار پیچ در پیچ
به بیت سست خود هر دم بیافد
که با یک ضرب جارویی شود هیچ
امضاء با آرزوی سلامت و توفیق در انتشار فرهنگ مکتوب
محمد رضا کرمی پور



از: آقای قاسم کریم پور

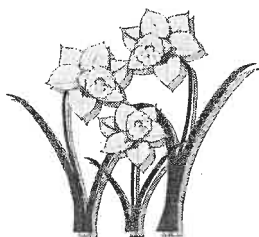
«فرهیخته فرهنگی»

جناب آقای حاج علی حکمت معلم فرهیخته و شاعر گرانمایه

در ایام بهار که به قول شاعر شیرین سخن «اردیبهشت از سبزه زیبا میگردد صحرا» مجموعه‌ی شعر آنجناب در کتاب «و اما بعد...» سبزه‌ای بود که در شانزدهم اردیبهشت ماه هشتاد و چهار بر پهنای سرزمین شهرمان «استهبان» گسترده گشت و آن همایش بی‌آلایش را به وجود آورد و همگان را به تحسین واداشت. وصول کتاب مجموعه‌ی شعر «و اما بعد...» با دو عدد سی‌دی با صدای گرم معلم بازنشسته آقای ابراهیم افتخاری آنچنان در دل می‌نشیند که هرگز از دل برون نرود. بر این همه ذوق و شوق آفرین گفتم و برای شما از درگاه احدیت آرزوی توفیق نمودم.

قاسم کریم پور ۸۴/۵/۸

امضاء



از: خانم اقدس کشاورزی استهباناتی

«آموزگار بازنشسته آموزش و پرورش استهبان»

استاد محترم جناب حکمت

ضمن عرض تشکر و قدردانی فراوان از زحمات شما جهت احیای فرهنگ و آداب و رسوم استهبان ، به استحضار می‌رساند همانطور که انتظار می‌رفت کتاب و اما بعد بسیار جالب ، شیرین ، ساده و حاوی مطالب فراوان از حکایت ، روانشناسی ، جامعه‌شناسی و ضعف و قوت استهبان و مردم آن است و به راستی مطالب ، بسیار جذاب و ساده بیان شده و نشانگر استعداد ذاتی و خدادادی ، همچنین زحمات زیاد در رابطه با جمع آوری آداب و رسوم مردم این دیار است که واقعاً جای قدردانی دارد . ولی فقط این شاگرد کوچک شما به عرض می‌رساند که بهتر است مطالب طنز و فولکلور از مطالب جدی جدا باشد و در کتاب نوشته شود تا مطالب تحت تأثیر هم قرار نگیرد .

امضاء با کمال تشکر و احترام

اقدس کشاورزی استھاناتی - شیراز



از: آقای سید محمد کشفی
«فرهیخته بازنشسته آموزش و پرورش»

خدمت دوست اندیشمند و شاعر باریک بین و خوش ذوق . جناب آقای علی حکمت

و اما بعد . وقتی کتاب مرحمتی آن جناب را ورق میزد ، و بتماشای منشآت همچون کاغذهای زر مشغول بودم ، این بیت زیبای سعدی را در ذهن خود زمزمه میکردم ، که :
ندانم این شب قدر است یا ستاره صبح توئی برابر من یا خیال در نظرم
هنگامی که در گلزار و باغستان حکمت بتماشا نشسته بودم . گویی در بوستان و گلستان سعدی قدم میزنم . خس و خاشاکی در آن نیافتم که با مژه‌های ظریف خود آن را برویم و به باد خرده گیری و انتقاد بدهم .

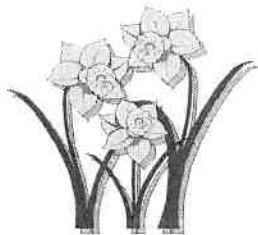
ولی از آنجا که سلیقه‌ها مختلف است و دیدگاهها متفاوت ، فکر میکردم اگر من بجای آقای حکمت بودم ، در صفحات اوّل کتاب عکسی از شاعر محبوب و پیش کسوت استهبان مرحوم شمس را چاپ میکردم و چند بیتی از غننامه آن بزرگوار شاهد می‌آوردم . مثلاً میگفتم :

پیر مردان قدیمش مردند زهد و تقوی همه با خود بردند
گوئیا هیچ به کس نسپردند بس مقامات بلند عالی

که ز ارباب هنر شد خالی

و بعد مینوشتیم : ای شمس آسوده بخواب ، که در ولایت تو هستند کسانی که ارباب ادب و معرفت و هنرند و سنگ سراچه دل را با الماس آب دیده سوراخ میکنند و از زبان منجفر و ننه منجفر ، رنجها و ناکامیها و نامرادیهای مردم ولایت را چون قطرات اشک بر

کاغذ بچکانند و در گوش مردمان حقیقت خواه و دولتمردان حقیقت پسند زمزمه میکنند.
شاهد صادق در آستین این کتاب است که بسیار زیبا و آراسته و نفیس به چاپ رسیده است.
امضاء ارادتمند . سید محمد کشفی ۸۳/۱۰/۱



از : آقای سید مصطفی کشفی (تهران)

« شاعر ، خطاط و موسیقی‌دان بنام »

هُوَ الْعَزِيزُ

خواندیم به گویشی « کلام حکمت » شعری که ادا شود ز کام حکمت
منظومه شمس ، فصل دیگر دارد آن فصل ، سروده شد به نام حکمت

انجیر ، دوباره برگگی و بر دارد آن سرخی زر ، ابلان و آذر دارد
« حکمت » بسراید از دلش محصولی خرنامه شمس ، فصل دیگر دارد !

چون حوصله حکمت از این غم به سر آید « شخصیت محروم » ، زبانش به در آید
با گویش خود ، شرح دهد قصه دردش فریاد محرم ، به سراغ صفر آید
یا حق بزند ! گوش کسی نیست بدهکار آوای غم درد ، به دیدار کر آید
آلاله غل بند ، نشد بیمه جوزا از مرگ گل سرخ ، به چشمه خبر آید
سر نسخه به دستش ! تَبَرَد راه به جایی بیرون شود از محکمه اش ، تا نفر آید !
در آتش دل ، سوخت اگر ، ذوق سلیمی از ریشه صبرش ، به دیارش ثمر آید
ما بهره ور از « حکمت » و آن گویش نابش آثار محبت ، همه جا ، در نظر آید

« و اما بعد » آمد از دیاری که « حکمت » از نگاهش موج می‌زد
سفر کرد از انارستان و انگور سیاهی را ، قلم در اوج می‌زد

بسان « چشمه قهری » در زلالش دل من ، شد خنک از این طراوت
به چنگم هفت سنگ آمد ز چشمه به خود بالیده‌ام از این سخاوت !

جواهر یافتم از چشمه مهر!
 حنابندان انار و باغ جوزا
 کلام حکمت و آن شهد انجیر
 به غل بندش، بخار طعم جاشیر

خدا رحمت کند، شمس و نگاهش
 «علی» بر قامت دل، بست پودی
 به استهبان که حکمت پرده پس زد
 ز تارش، عاشقی، بانگ جرّس زد

بنازم حرمتش، همگام همت
 شب پایانی پائیز و یلدا
 کلام عشق را، افشاند بهر دل
 که عطر زعفران، آمد به منزل!

کتاب مستطابش، مرحمت کرد
 سراغ مور آمد از ره دور
 سلیمان نیستم! لطف «علی» بود
 دلش از مهر یزدان منجلی بود

کتاب آراسته با خوشنویسی
 زرش سنجیده شد با انگ معیار
 بزرگانی، به «حکمت» رو نمودند
 گل گویش، به باغش بو نمودند

شب یلدا، یلدایش، نکو باد
 در این دنیا، علی را، آب رو باد!

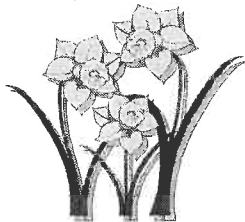
بعد از دریافت کتاب خوش بر و روی استادانه جناب علی حکمت

به نام و عنوان: «و اما بعد...».

سید مصطفی کشفی

امضاء

تهران: دوشنبه شب، سیام آذر هزار و سیصد و هشتاد و سه ۱۳۸۳/۹/۳۰



از : آقای صمصام کشفی
« دکترای کامپیوتر از مریلند آمریکا »

علی جان حکمت

درود بر تو

امیدوارم این وجیزه شایستگی کار سترگ تو را داشته باشد. نگاهی است گذرا به شاه
بیتی که تو سروده‌ای.

هر چه تلاش کردم تا این چند صفحه را بفکسم نشد که نشد. شلوغی خطهای تلفنی در
روزهای نخستین سال نو هم بی تأثیر نبود.

چنانچه آن را شایسته‌ی تکثیر دیدی، لطفاً آن را با همین املا و شیوه‌ی نگارش چاپ
کنید. من، خود این نوشته را روی اینترنت خواهم گذاشت.

یک بار دیگر برای اطلاع آدرس پایگاه اینترنتی‌ات را می‌نویسم :

WWW.Porsabooks.com / Hekmat

با مهر و بوسه‌ی فراوان - صمصام کشفی ۲۴ مارچ ۲۰۰۵

شعر بی قاپ و قوپ^۱

واری شعر علی حکمت

به بهانه‌ی انتشار « و اما بعد... »

فکرش را بکنید: در زمستان غربت نشسته‌یی و داری آه می کشی که عید نوروز دارد
پاورچین پاورچین می آید و کسانی که دوست شان داری در کنارت نیستند. ناگاه، پستیچی
در می‌زند و بسته‌یی به دست می دهد. مثل همیشه، نخست، چشم می‌اندازی به آدرس

^۱ پشت هم اندازی، ژست خشک و خالی

گیرنده و فرستنده تا مطمئن شوی که اشتباهی در کار نبوده است. آخر به روزگاری به سر می‌بریم که هر چه به دست می‌رسد لزوماً از آن تو نیست یا اگر هست، خبر خوش نیست. اما، گویا گوهره‌ی این یکی از آن گونه‌است که برای به دست آوردنش باید دست افشانی کرد. نام و آدرس فرستنده را که می‌بینی ذوق می‌کنی و فیلت هوای هندوستان می‌کند و به یاد می‌آوری که پرسیده بودند چه می‌خواهی و بی‌اختیار این شعر اسماعیل خویی را برایشان خوانده بودی که:

نه پسته، نه کشمش، نه شرابی بفرست نه سیب، نه آلو، نه گل‌ابی بفرست
من هم به زمین هر چه تو داری دارم یک تکه‌ام آسمانِ آبی بفرست
در حالی که بسته را باز می‌کنی و چشمت به کتاب مستطاب علی جان حکمت می‌افتد،
عکس آبشار روی جلد برت می‌دارد و می‌بردت به روزهای کودکی. روزهایی که هنوز
پدر بود و مادر بود و برادر بود و از بد روزگار هیچ حالت نبود و تفریحی اگر بود
بیدار شدن صبح‌گاه بود و صدای کاکا بود که وقت رفتن کوه است و خوشحالی ملکی نو
پوشیدن بود و خرسواری بود و تا دامنه و بناسک رفتن بود. هی پرسه می‌زنی در دوران
کودکی و نوجوانی؛ و هی خاطره است که از در و دیوار جانت بالا می‌رود و هی به یاد
می‌آوری میدان میری را، مسجد پدر را و حسینیه را و شب‌های یازدهم محرم را و هزار و
یک خاطره‌ی دیگر را. هم، به یاد می‌آوری که اگر در درس و مشق مشکلی داشتی کتاب
و دفتر به دست دویده‌ای به درون مسجد که علی حکمت و محمدرضا کارگر در آن‌جا
درس حاضر می‌کرده‌اند و با روی همیشه خوش آنان روبرو شده‌ای. و به یاد می‌آوری که
پدر به تو گفته بود مثل بچه‌ی خودش نگران علی است که مبدا استعداد فراوانش به هرز
برود. بغضی گلوگاهت را می‌گیرد و نمی‌دانی گریه کنی یا بخندی که حالا کار این برادر
بزرگ‌تر را پیش رو داری. چه می‌کنی؟ هیچ؟ ... نه! ...، به دور و بری هات می‌گویی:
من که عیدی‌ام را گرفته‌ام. شما هم بروید فکری به حال خودتان بکنید. گوشه‌یی خلوت

می‌گزینی و کتاب را باز می‌کنی و از برگ اول می‌خوانی. می‌خوانی؟ ... نه! ... ، واژه
واژه‌اش را می‌نوشی.

حتماً نگفتنی است که به گاه بررسی یک کار جدی باید به قول هم شهری های من: «از
تعارف کم کرد و بر مبلغ افزود»؛ و هم، گفتنی نیست که: آن گاه می‌شود با اثری برخورد
کرد که نشر همگانی یافته باشد و از چهار چوب شفاهی بیرون آمده باشد.

باور من آن است که نوشتن و منتشر کردن یک حق همگانی است. جلوی نشر را نباید
گرفت. آزادی بیان، آن هم آزادی بی و حصر بیان و عقیده، از ابتدایی ترین حقوق بشر
است. از سوی دیگر باید در دروازه‌ی نقد هم باز باشد. هر نوشته را نقد آن نوشته کامل‌تر
می‌کند. گفتنی گفتنی است و شنیدنی شنودنی. پاسخ نوشته، نوشته است. می‌دانید که چه
می‌خواهم بگویم؟ البته که می‌دانید.

همه‌ی هنرمندان اعم از شاعران، نویسندگان، نقاشان، موسیقی‌دانان و ... خواه ناخواه از
پیرامون زنده‌گی خود تاثیر می‌گیرند. به این معنا که مثلاً حتماً گوهره‌هایی از اقلیم،
فرهنگ، زبان و زندگی مردم شیراز در شعر حافظ هست که از آن‌ها در شعر شاعران دیگر
که به یک حوزه جغرافیایی دیگر تعلق دارند نشانی نیست. این روی‌کرد چه در ادبیات
مدرن و چه در ادبیات پیشامدرن و حتی هنر و ادبیات باستانی هم وجود داشته است. به
عنوان مثال وقتی شما شعرهای باستانی مردم فنلاند را می‌خوانید، در آن، جابه‌جا با اسامی
چیزهایی آشنا می‌شوید که ویژه‌ی زندگی مردم منطقه‌های سردسیر است. در شعرهای
بومی آلاسکا از سورتمه، سگ‌های سورتمه کش، اگلوز (کلبه‌های یخی) و درخت‌های
کاج استفاده شده؛ چیزهایی که در شعر مردم آفریقا نمی‌توان یافت. خوب معلوم است که
به شعر حکمت هم باید از همین سو نگاه کرد و حتماً شما هم، مثل من، در شعر او به دنبال
پسند همدان و تهران و تورنتو و لس‌آنجلس نیستید.

«و اما بعد ...» کار هنرمندی است که چونان مجسمه‌تراشی ورزیده از واژه‌های خام و
تراش ناخورده پیکره‌ای را تراشیده که برای اهلش چون ونوس دل‌برانه تماشایی‌ست؛ و صد

البته، در این جا باید گفت خواندنی‌ست. کوچک‌ترین اهمیت کار حکمت در این است که حرف دل چنان بر زبان آورده که می‌تواند مخاطبانش را دمی بر بال خیال بنشاند و در مورد جدی تر، می‌تواند براشان مرجع یا رفرنسی شود برای پژوهش. پس پر روشن است که این کار ارج مند است و سزاوار ستایش.

براستی آیا، سرایش به گویش محلی، آن هم محدوده‌ی جغرافیایی به کوچکی استهبان، ارزش وقتی که می‌گیرد را دارد؟ پاسخ من به این پرسش «آری» است. یکی از ارزش‌های این کار زنده کردن یا زنده نگاه‌داشتن واژه‌گانی‌ست که شایسته‌ی همگانی شدن اند. واژه-گانی که بار معنایی غنی دارند و می‌دانیم که واژه همگانی نمی‌شود مگر آن که بر زبان رانده شود و چه راهی بهتر از به کارگیری آن در شعر و متن؟

چندی پیش، در تورنتو، به دیدن دکتر رضا براهنی رفته بودم، برایش متنی را خواندم که در آن، چند واژه‌ی بومی از قبیل: "کنتره"^۱، "تج"^۲ و "هَش"^۳ به کار برده بودم. بحث به اصالت زبان و اصالت واژه کشید. استاد گفت: "به نظر من تو باید از این واژه‌ها بیش‌تر استفاده کنی، نه تنها استفاده که در به کاربردنش پافشاری کنی تا جا بیافتند. یکی از راه‌های گسترش زبان افزودن واژه‌هاست. بسیاری از این واژه‌های محلی آن‌قدر زیبایند که باید دو دستی بهشان چسبید"

در میان گویش‌های بومی گاه می‌شود جای‌گزین‌های خوبی برای کلمه‌هایی که اصالت فارسی ندارند پیدا کرد و این مهم به دست نمی‌آید مگر به کندوکاو در گویش‌های بومی. حال گو این گویش مال شهر کوچکی چون زادگاه من باشد.

ایران از کشورهایی است که فرهنگ شفاهی، یعنی فرهنگ مردم در آن پربار است و آداب و رسوم ریشه‌های چند هزارساله دارند. ایرانیان تا پایانه‌ی دوران ساسانی، به ثبت

^۱ تار عنکبوت^۲ جوانه^۳ حیران و متحیر

افسانه‌ها، روایت‌ها، اسطوره‌ها، حتی متن‌های مذهبی و حکومتی علاقه‌ی چندانی نشان نداده‌اند و باور داشتند که متن‌های مذهبی و روایات دینی به هنگام اجرا اهمیت می‌یابد و صورت و معنای آن با نوشتن آسیب می‌یابد.

در ایران قبل از اسلام، خواندن و نوشتن ویژه‌ی گروه‌های ممتاز بوده‌است و توده‌ی مردم حق نداشتند به شغل دبیری و نویسندگی و خواندن متن‌ها بپردازند و نسخه‌هایی با شماره‌گان اندک که از متن‌های مذهبی و حکومتی موجود بوده به اضافه‌ی شعرها، افسانه‌ها و اندرزنامه‌ها، در دفترهای ویژه‌ای در خزانه‌ی شاهان، دور از دسترس مردم قرار داشته است.

پس از هجوم اعراب به ایران، در سده‌ی اول و دوم هجری، اشراف ایرانی که از آداب و سنت‌های فرهنگ خود آگاه بودند به خواندن و نوشتن و بازگو کردن آن‌ها آشنایی داشتند، از بیم آن که مبدا بر اثر گسترش عقاید دینی جدید، فرهنگ باستانی نابود شود به باز نویسی اسناد مذهبی و رسمی و افسانه‌هایی که روایت‌های شفاهی داشت اقدام کردند، بدین ترتیب آن‌ها را از نابودی رهانند.

بعدها همین خاندان‌های فرهنگی به صورت وزیر و دبیر و سازمان دهنده، با حکومت عباسی هم‌کاری کردند و بخشی از فرهنگ ایران را در کنار تجربه‌های اداری و شکل‌های حکومتی، به امپراتوری جدید اسلامی منتقل کردند.

قصه‌های عامیانه که نسل به نسل تا امروز حفظ شده، و گفته‌ها و مثل‌ها که در آن‌ها واژه‌گان بومی به کار رفته است باید گردآوری و مطالعه شوند، هنرهای مردمی که آن‌ها به غلط صنایع دستی می‌نامیم باید مجدداً ارزیابی گردند.

آداب و رسوم، سنت‌ها، باورها، حتی آنچه خرافه تلقی می‌شوند، ترانه‌ها، موسیقی و رقص‌های محلی، هنرهای کاربردی چون دستبافی‌ها، اشیاء فلزی و چوبی و سنگی، شکل‌های معماری، گونه‌های گوناگون باغ سازی و تقسیم آب و زمین و محصول، حتی دعاها و نفرین‌ها و هر آنچه به مردم کوچه و بازار متعلق است باید از نو بازشناسی، ثبت و

بررسی گردد تا ریشه‌های رفتاری و اندیشه‌گی مردم بار دیگر در بستری تاریخی دریافت شوند.

این کار نباید با شیفتگی و نستالژی یا به خاطر ارضای غرور و افتخارات ملی انجام شود، بلکه میراث گذشته و اکنون، می‌تواند به عنوان مواد خام، پژوهشگر را به شناخت روابط پیچیده اما در هم‌بافته‌ی جامعه‌ای کهن‌سال و فرهنگ‌پرور نواندیش رهنمون شود و او را واقع‌بینانه به حکایت آن‌چه بوده‌است و انتقال گوهر سنت به امروز و آینده وادارد.

با داشتن همین نگاه و باور است که مجموعه‌ی کار علی حکمت را به ویژه (تکرار و پافشاری کنم: به ویژه) در راستای نگهبانی و نگهداشت یک فرهنگ می‌دانم. و نمی‌دانم جایش این جاست یا باید در چند پاراگراف پسین‌تر بنویسم که: علی حکمت را شاعر و پژوهنده‌ای می‌دانم که چون کار مردمی می‌کند و سر به دنبال کار و زبان مردم دارد و در زنده نگاه داشتن فرهنگ مردم می‌کوشد، پس کارش، نتیجه‌ی فرخنده‌ی انقلاب مشروطیت است و باید با دوست دانشورم محمدرضا جان آل ابراهیم هم کلامی کنم که اگر مشروطیت همین یک کار را کرده بود که ادبیات ما را از قدرت جدا کرد و مردمی کرد، ما را بس بود تا بدان افتخار کنیم. باری، من به همین دلیل و یک صد و بیست و چهار هزار دلیل دیگر به علی افتخار می‌کنم.

دیدم و خواندم، در یکی دو جا، که علی حکمت را با زنده یاد شمس اصطهباناتی مقایسه کرده‌اند. من اما با همه‌ی احترامی که برای آن زنده‌یاد و دیگرانی چو او قایلیم، می‌گویم که علی حکمت را نمی‌شود با کس دیگری مقایسه کرد. چرا که پیشینیان او، دست کم در استهبان، اگر هم کاری در زمینه‌ی بومی سرایی کرده‌اند چنین کارستانی نبوده است. کار حکمت اما شایسته‌گی آن را دارد که در پیش‌گاه نقد ادبی قرار گیرد.

به بانگ بلند می‌گویم این را: من در «و اما بعد...» به دنبال شعر ناب نیستم و در این نوشته هم سر آن ندارم که آن را با متر و معیارهای شعر ناب و شعر خیال بررسی کنم. شعر حکمت از نوعی ویژه است و حال و هوای خود را می‌طلبد. از سویی مخاطب شعر ناب

همگان نیستند. پاسخ به چراهای این گفته از حوصله‌ی این نوشته خارج است. آنچه کلام حکمت را درخور توجه می‌کند این است که او توانسته بی آن که خود و کار خود را به ابتدال بکشاند یا جامه‌ی مدح و ثنا به آن‌ها بپوشاند، واژه‌گانی را که در لفظ و کلام مادر و مادرزرگ و هم محله‌یی‌ها و هم شهری‌های ما بوده و داشته در پس غبار روزگاران چهره گم می‌کرده به قالبی بریزد که برای مردم آشنا تر است و هدیه‌شان کند تا خود پاس‌دارش باشند و مانده‌گارش کنند. کاری که او به دست داده و واژه‌نامه‌یی که همراه شعرهایش کرده است برای نسل فارسی خوان بعد از او هم، در صورتی که بخواهند با یک فرهنگ بومی آشنا شوند، قابل استفاده است.

لایه‌ی دیگری که در «و اما بعد...» نهفته است و شاید بیش از آن‌چه در بالا به آن اشاره شد به چشم برخی بیاید، طنز است. طنز شگفتی که اگر نیک بنگری در متن زندگی مردم شهرهای کوچکی چون استهبان بافته شده است و آن اندازه در لایه‌ها و سویه‌های زندگی مردم تنیده شده که عادی می‌نماید.

آری زنده‌گی واگو شده به ویژه در «منجفرنامه» طنزی برای خندیدن نیست و راستی، چه کسی گفته که طنز و خنده در هم آمیخته‌اند. در پس‌پشت هریک از سروده‌هایی که در نگاه نخست خنده دار می‌نماید اگر نیک بنگرید خوب درمی‌یابید که چه می‌خواهم بگویم.

حکمت، به این معنا در عین طنزازی زندگی سرایی کرده است. نه برای خنداندن بل برای تلنگر زدن به خفته‌ای که ما ایم. طنزی که حکمت در سروده‌هاش به کار برده از آن گونه است که مرا نمی‌خنداند به فکر فرو می‌برد. چرا که درباره‌ی طنز، من، به این گفته‌ی نویسنده‌ی ارجمند میهنم، دکتر جواد مجابی، استناد می‌کنم:

«من در طنز خندیدن را حرام می‌شمرم این فتوای قلب اندوهگین من است اگر در زنجیره‌ی طنز، طعمی از شکست، حجمی از تلخی، بافته‌ای از هشیاری و خنجری از خون و خشم نباشد اگر تو را همان‌طور که می‌خندی به گریه نیاندازد، اگر تو را علیه سیاه‌کاری و فساد و پوسیده‌گی بریانگیزد، اگر تو نیز دشنه‌ای برای دریدن سیاهی نشوی، بگذار آن

قضایا را مطربی و سرگرمی نام بنهیم و مایه‌ی ریش‌خند برای آن که می‌نویسد و آن که می‌خواند و آن که می‌سازد و می‌بیند. ما برای قلقلک دادن زاده نشده‌ایم به همه چیز می‌شود خندید یا می‌توان مردم را خنداند، اما نه به این قیمت که خود را مضحکه‌ی دیگران کرده باشیم. بسیاری چنین اند. اینان گدایان خنده‌اند. برهنه‌گان را خوشحال می‌خواهند. خوب، آدم‌های خوش قلبی هستند اما آیا این کافی است؟

زمانی دل‌تکی شغلی بود حالا این شغل بی‌جیره و موجب، چه مدعیان فراوانی دارد. قصدم توهین نیست توضیح دادن درباره یک شغل عادی است." طنز علی حکمت از آن دست است که پوسیده‌گی‌ها و درمانده‌گی‌ها را آشکار می‌کند و در حالی که خنده بر لب می‌نشانند تکانت می‌دهد و از این رو، گاه، کارش به همان گفته‌ی شاملوی بزرگ نزدیک می‌شود: شعری که زندگی‌ست.

علی حکمت واژه‌ی سروده‌های خویش را از لب و دهان مردم کوچ و بازار برگرفته و به گوش خود آنها رسانده است و از همین رو شاعر مردم است. اگر من شعر حکمت را شعر بی‌قاپ و قوپ می‌خوانم برای این است که سخنش را بی‌پیرایه یافته‌ام. در "و اما بعد..." این واژه‌گان هستند که سروده و سرایش را در پی می‌کشند. و با این که به فرم و قافیه و وزن‌های سنتی پای بند نیستم و حتی آن گونه سرودن را کاری امروزی نمی‌دانم، در مورد کار حکمت باید اما واگو کنم که او در سروده‌های خویش فرمی را برگزیده که به درد سخنش می‌خورده و به او اجازه داده تا روان‌تر حرف بزند. شعر بی‌قاپ و قوپ به راستی که عنوان شایسته‌ای برای سروده‌های حکمت است.

حکمت، خشت خشت دیوارهای زادگاه مرا سروده و هر واژه‌ی شعر او یاد مهربانی، ساده‌دلی، صفا، نوع دوستی و غم‌خواریهای بی‌ریای مردم سخت‌کوش و قانع زادگاهم را در جان و دل من زنده می‌کند.

منجفرنامه‌ی او شاه کار است. و سته‌بان نامه‌ی او یک دوره‌ی کامل مردم‌شناسی مردم ماست. حکمت اگر تنها واژه‌های این کتاب را گردآورده بود، کاری سترگ کرده بود؛

چه رسد که آن ها را در شعر به کار گرفته و چه خوش کاری کرده است. و چه خوش تر می داشتم که علی املائی برخی واژه هایش (واژه های ما) را به گونه یی برمی گزید تا شکل بی قواری حروفی که بیگانگان به زبان پارسی انداختند را به خود نگیرند. برای مثال، اگر من جای حکمت بودم "اطنا" را "اتنا" می نوشتم، "صدوم" را "سدوم" و "صابنات" را "سابنات" می نوشتم. بس کنم که دارم شیطنت می کنم!

از روزی که گوش و لبم با "پریا"ی شاملوی کبیر آشنا شد و از روزی که "علی بونه گیر" پریشادخت شعر پارسی فروغ فرخزاد به گوش جانم رسید تا امروز که "و اما بعد..." را پیش رو دارم چند دهه گذشته است.

در این سال ها یاد گرفته ام که چه شعری را بخوانم و چگونه شعری را دوست داشته باشم. در خواندن و گزینش شعر وسواس دارم و حالا می بینم که "و اما بعد..." علی حکمت را دوست می دارم چرا که در نوع خود کاری است یکتا و حتماً چون از دل برآمده بر دلم می نشیند. گذشته از این ها دقتی که دست اندرکاران این مجموعه از شاعر گرفته تا حروف چین و ویراستار و صدا بردار و .. به کار برده اند.

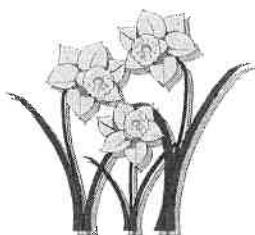
در خور ستایش است که این تیم، همه، در حد امکان کاری با کیفیت به خواننده ارایه داده اند. کاری که می شود به آن افتخار کرد و به اهل فن نشان داد و به عنوان یک مرجع همیشه دم دست داشت. و بی انصافی کرده ام اگر در این نوشته دست مریزادی، یا بهتر است بگویم: زبان مریزاد، به دوست دیرینم ابراهیم جان افتخاری نگفته باشم که چه خوش، کلام علی جان حکمت را گوش و دل نشین تر می کند.

از روزی که سرخیل شاعران پارسی گوی، رودکی سمرقندی، بوی جوی مولیان را سرود یازده سده می گذرد و من هرگاه به یاد دیار و یار می افتم این سروده را زمزمه می کنم؛ و حالا، در پایانه ی سخن، می خواهم، یعنی خوش دارم که، بگویم: با خواندن و شنیدن کلام خجسته ی حکمت، باز به یاد رودکی افتاده ام و این که:

ریگ آموی و درشتی های او زیرپایم پرنیان آید همی

برادر خوبم، علی جان، خسته نباشی و زنده و هماره دل زنده باشی.

امضاء ۲۴ مارچ ۲۰۰۵ برابر با ۴ فروردین ۱۳۸۴ – مریلند * صمصام کشفی



از : آقای سیدعلیرضا کشفی

ای نهال آرزو، خوش زی که بار آورده‌ای! غنچه بی باد صبا، گل بی بهار آورده‌ای!
 باغبانانک تو را امسال سال خرمی است زاین همایون میوه، کزهر شاخسار آورده‌ای!
 شاخ و برگت نیک‌نامی، بیخ و بارت سعی و علم این هنرها جمله از آموزگار آورده‌ای!
 خرم آن کو وقت حاصل ارمغانی از تو برد برگ دولت، زاد هستی، توش کار آورده‌ای!

محضر استاد شعر و ادب جناب آقای حکمت

سلام، سلامی چو بوی خوش آشنائی؛ شاعر نیستم ولی شعر را دوست دارم، اهل هنر و قلم را می‌ستایم. کاش می‌توانستم احساسات درونیم از خلقت چنین اثر بی‌بدیع آن هم توسط مردی از دیار خاموش و فراموش شده بیان کنم. زبان و قلم حقیر از تعریف و تمجید عاجز است.

این کار هنری که یقین دارم حاصل سالها زحمت و تلاش بی‌وقفه با سرمایه‌ای به بهای جوانی شماسست تحولی شگرف در ادبیات این مرز و بوم بوجود آورده، با امید آنکه شهر ما دست به کاری زند که غصه سرآید.

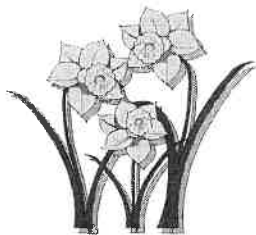
با عقل و فهم و دانش داد سخن توان زد چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد
 روزی که از سر لطف و بزرگواری کتاب ارزشمند «و اما بعد» به اینجانب هدیه نمودید
 ، با شور و شوق فراوان به مطالعه آن پرداختم.

به جنگل سبز رسیدم چه سرسبز بود و با نشاط، یکجا سکوت بود و آرامش، جای دیگر
 هیاهو و تحرک، جنگلی با واژه‌های تازه، یک نوآوری بدون تشابه که قطعاً با آب گل نشده
 و زلال سهراب سپهری‌ها آبیاری گردیده، لذا باید با تأمل بیشتر در آن به تفرج پرداخت.

و اما منجفر بخت برگشته تو را می‌شناسم، از دوران کودکی با او مأنوس بوده‌ام. فرق
 چندانی با گذشته ندارد. هنوز آثار فقر و جهل در سیمایش هویدا است. هر چند سرگذشت

وی به طنز بیان شده و ذکر آن نقل مجالس گردیده ولی آیا وقت آن نرسیده است که دست منجفرها را گرفت و از این منجلاب رهائی بخشید؟ آیا نباید فرهیختگان و متمکنین جهت رفع معضلات جامعه قدمی بردارند؟ با آنکه جنابعالی قدم اول را با شهامت و درایت برداشته‌اید، می‌طلبید که این بار گران همچنان با بیان شیوا و قلمی نافذ به سرمنزل مقصود رسانید.

مدار دانش خود از کسی دریغ و بگو اگر چه از طرف مستمع بود تقصیر
 سحاب قطره‌ی باران ز کوه وانگرفت اگر چه در دل خارا نمی‌کند تأثیر
 امضاء با آرزوی موفقیت روز افزون برای شما
 سیدعلیرضا کشفی



از : آقای منوچهر کیانی (شیراز)

« جامعه شناس ، ناشر ، مؤلف »

شاعر فرزانه محقق گرانقدر جناب آقای حکمت با درود فراوان و سپاس و تشکر

هدیه ارزشمند آنجناب را در سرمای سرد پائیزی به جسم نحیف و افسرده‌ام توان و گرما بخشید، اگر چه کتاب خوب به هر طریق و با هر هزینه‌ای چاپ شده باشد جالب و دوست داشتنی است اما مجموعه شعر شما از نظر چاپ و صحافی و خط هم به قدری زیبا بود که برای من با توجه به اینکه ناشر هم هستم جذاب بود داستان درد نکند که نگین درخشانی بر کتابخانه کوچکم شد.

به عنوان یک جامعه شناس نه ادیب و شعر شناس عرض می‌کنم، عکسهای زیبا و گویا و پژوهشگرانه شما که گوشه، گوشه فرهنگ غنی دیارتان را معرفی می‌کرد عشق و علاقه و هنرمندی شما را به این شهر دوست داشتنی نشان می‌داد که می‌توانم ادعا کنم استهبان سرفراز را به راحتی سیر کردم و شناختم عشقتان جاوید و قلمتان جاری باد.

اگر چه در شعر و شاعری و اشعار زیبای محلی استعداد و مهارتی ندارم اما نمونه‌هایی از سروده‌هایتان را که با صدای شورانگیز محبت فرموده بودید دریچه‌ای به سوی علاقه‌مندی به مطالعه اشعارتان گشود. بخصوص که با ترجمه کلمات و اصلاحات و آواشناسی راهگشای عاشقان فرهنگ ایران زمین شده بودید. آوایتان رساتر و افکارتان پربارتر باد.

مقدمه‌های با ارزش شما و دیگر فرهیختگان ، معرفی هر چند مختصر اشعار بصورت نشر و زیر نویس کامل عکسها همه و همه نشانی از وجود خستگی ناپذیر و عاشقانه شما را می‌نمود .

راهتان پویا و عمرتان پایا باد . در انتظار دیگر آثار شما هستم .

امضاء ارادتمند منوچهر کیانی ۸۳/۹/۲۶



از : آقای مهندس محمدصادق کیانی نژاد

« معاونت عمرانی شهرداری تهران »

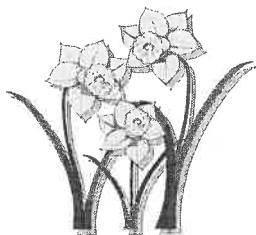
جناب آقای حکمت

با عرض سلام و آرزوی سلامتی و شادکامی برای امثال جنابعالی که بسیار هنرمندانه و اندیشمندانه جامعه‌ای را با زبان شعر و طنز به تصویر کشیده‌اید که به انسان هشدار می‌دهد و اگر بخواهیم بیدارمان می‌کند، بالاخره باید کسی بگوید چرا شهری که زمانی از لحاظ جمعیتی دومین شهر استان فارس بوده و علماء و دانشمندان و فرهیختگان زیادی داشته است امروز از عقب افتاده‌ترین شهرهاست. و ایکاش کسانی که در مخالفت با این اثر گرانیامیه داد سخن دادند کمی به دنبال درک واقعیت بودند و با گریز از آنچه هست خود را فریب نمی‌دادند و کسانی که در موافقت فقط می‌خوانند و تأیید می‌کنند به فکر طرحی نو در راه چاره‌ای می‌افتادند.

بهر حال قطعاً این اثر هنری، اجتماعی تأثیر خود را خواهد گذاشت و امید است زمانی شاهد شهری بهتر باشیم با مردمانی آگاه و روشن که لایق بزرگان و عالمان گذشته خویش باشند و تا فرهیختگانی چون شما باشد این امید به بار خواهد نشست. انشاء الله

در پایان از لطف و محبت حضرتعالی در ارسال این مجموعه نفیس صمیمانه تشکر و قدردانی می‌نمایم و سعادت و سلامت و پیروزی را برایتان از خداوند مَنان مسئلت می‌نمایم.

امضاء موفق و پیروز باشید - محمدصادق کیانی نژاد * تهران



از : آقای حسین کیوانی

« دبیر بازنشسته آموزش و پرورش »

حضور سبز گر انمایه فرهیخته، استاد بزرگوار جناب آقای حکمت با سلامی به زلالی باران

اینک که با اندیشه بلند و دستان آسمانی شما گلبرگهای دیگری از دفتر کمال و معرفت مردم خوب و خونگرم استهبان گشوده شد، جای بسی خوشبختی و خرسندی است. بی شک وجود چهره‌هایی اندیشمند و پرتلاش در عرصه‌ی فرهنگ و هنر، همچون شما در هر کجای این دیار مهرپرور که باشد حکایت از رشد و بالندگی و پویایی مردم آن دیار دارد.

تلاش و کوشش عاشقانه و صادقانه شما در ثبت و ضبط فرهنگ بومی آن دیار با هیچ قلم و زبان و بیانی قابل ترسیم و سرایش و ستایش نیست، کار اندیشمندانه شما بضاعت و توانی والا همچون همت و عزم بلند شما می‌طلبد که این مهم در برآورده شدن این کتاب وزین و ارزشمند مفید و مؤثر افتاده است.

تنها نکته‌ای که به ذهن ناتوان این حقیر رسید و نه از باب انتقاد و ایراد بلکه از منظر بالا رفتن ارزش این کار مفید انتخاب عنوان و نام مجموعه شعر بود که به نظر می‌رسد چنانچه عنوانی که در بردارنده فرهنگ و تاریخ مردم استهبان انتخاب شده بود بسیار زیباتر و کامل‌تر جلوه می‌کرد، «و اما بعد...» عنوان زیبایی برای این کتاب ارزشمند به نظر نمی‌رسد، نامی مثل: «ستهبان‌نامه» و یا «در آئینه دیروز» و یا به عنوان مثال عنوانی که حاکی از فرهنگ مردم این دیار باشد زیباتر به نظر می‌رسد.

امید است همواره در مسیر گسترش علم و دانش و پاسداشت فرهنگ بومی این دیار
موفق و پیروز باشید.

امضاء با تقدیم احترام - نیریز فارس - حسین کیوانی ۸۴/۲/۱



از: آقای محمد گنجوری

«بازنشسته اداره بهداشت و درمان استهبان»

دوست دانشمند عزیز جناب آقای علی حکمت
با عرض سلام و تجدید مراتب ارادت

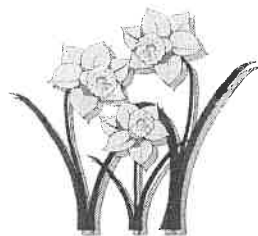
بسیار مشتاق بودم که حضوراً به پیشگاه حضرت عالی شرفیاب شوم و تشکر قلبی خودم را به مناسبت چاپ و ارسال کتاب شریف (و اما بعد) به حضور آن بزرگوار تقدیم دارم. اما مصیبت فوت ناگهانی و جانگداز فرزند عزیزتان که بحق از جوانان برومند و شایسته شهرمان بودند مرا از این فیض محروم کرد.

امیدوارم این غیبت را بر کمی ارادت حمل نفرمائید.

پیداست که بنده به مقام فضل و ادب جنابعالی تا چه حد معتمد و خدمتی را که با انتشار اینگونه کتابها به زبان و ادبیات فارسی انجام می‌دهید چقدر سودمند و با ارزش می‌دانم. از خداوند سلامت جنابعالی و توفیق بیشترتان را در خدمات مهم ادبی مسألت دارم.

چگونه سر زحجالت بر آورم بر دوست که خدمتی به سزا بر نیامد از دستم

امضاء ارادتمند دیرین - محمد گنجوری ۸۴/۱/۲۵



از: آقای محمد گنجی آزاد

رئیس دانشگاه پیام نور واحد استهبان

برادر بزرگوار جناب آقای حاج حکمت

سلام علیکم

با تشکر و سپاسگزاری از ارسال کتاب ارزشمند «و اما بعد...» بنا به وظیفه چند نکته با بیان مقدمه‌ای کوتاه تقدیم می‌دارم.

فرهنگ هر جامعه اساس هویت آن جامعه و منشأ تحولات یک ملت محسوب می‌شود. جامعه مانند فرد دارای روح و شخصیتی است که هویت آنرا تشکیل می‌دهد لذا هر اجتماعی که ایمان به خویشتن خویش و کرامت ذات خود را از دست بدهد محکوم به سقوط است.

ملتها در قبال روح و هویت خود که همان فرهنگ جامعه آنان است وظایفی دارند. فهم، تفسیر و تبیین و ایجاد حس قدردانی نسل جدید نسبت به میراث فرهنگی خود، ارزش سنجی و توسعه و پیشرفت فرهنگی از وظایف همه افراد جامعه بویژه اندیشمندان و فرهیختگان است.

مسئولیت ایجاد زمینه تا مردم به وظایفشان نسبت به فرهنگ خود آشنا شده و آنرا جدی بگیرند و هم‌چنین ارزیابی و تلاش در جهت تعمیق و توسعه آن بیشتر بر دوش نخبگان جامعه است. شاعران نیز در طول تاریخ نقش اساسی در ترویج و گسترش و تأکید بر عناصر ارزشمند فرهنگ جوامع و پیراستن آن داشته‌اند. تلاش بسیار ارزشمند حضرت تعالی در کتاب «و اما بعد...» در راستای ایفای این وظیفه سنگین قابل تقدیر و سپاسگزاری فراوان است.

چنانچه خود شما در آثارتان تأکید دارید مردم استهبان دارای غنای فرهنگی کهن با عناصری بسیار گرانقدر هستند. تأثیر عمیق معارف و ارزشهای اسلامی بر این فرهنگ نشان از اعتقادات استوار این مردم به تعالیم الهی است. خداجویی و سخت‌کوشی، قناعت و

عزت نفس، متانت و صداقت و صفا و صمیمیت در برخورد، روحیه صلح جویانه و پرهیز از خشونت و عشق به اهل بیت و دهها ویژگی دیگر از عناصر نهاده شده در فرهنگ این مردم است.

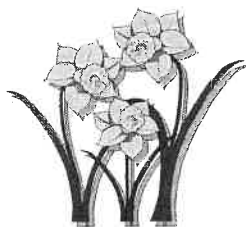
کار زیبای شما در به تصویر کشیدن این میراث عظیم ستودنی است فرهنگ عامیانه، آداب و رسوم و اعتقادات و ارزشهای شهر خود را با زبانی جذاب، روان و دوست داشتنی به مردم خود عرضه کردید تا بر سر هر کوی و برزن، کوچک و بزرگ این جامعه فرهنگ خود را زمزمه کنند و به آن عشق بورزند. میانسالان و کهنسالان با این کتاب به دنیای خاطرات خویش فرو می‌روند و به گذشته‌ای که سراسر سادگی، صفا و صداقت و مهرورزی است باز پیوند می‌خورند و نسل جدید، بین حال و گذشته خود ارتباط برقرار می‌کند و از این میان هویت خویش را باز می‌یابد.

آنچه که کار حضرتعالی را از کارهای قبلی در این زمینه ممتاز می‌کند اینست که عمده‌ی تلاش شما تأکید بر عناصر ارزشمند و تأثیر گذاری است که زیبایی فرهنگ مردم ما است. حق نیز همین است که برای ترویج، توسعه و ارزش سنجی میراث فرهنگی بر ارزشهای متعالی آن فرهنگ تکیه نمود و بدین طریق زمینه حس قدرشناسی را در نسل جدید فراهم کرد.

از ویژگیهای دیگر کار شما رعایت حرمت قلم و ادب در اشعاری است که از فرهنگ مردمی سخن می‌گوید، که نمونه ادب و متانت هستند.

این خدمت بزرگ بر شما مبارک باد، توفیقات حضرتعالی را از خداوند مسئلت دارم.

امضاء محمد گنجی آزاد - سرپرست دانشگاه پیام نور واحد استهبان ۸۴/۲/۷



از : آقای مهدی مباشر

« شاعر توانمند و طنز گوی خطه شیراز »

حکمتا : حکمتیست در خلقت
اینکه دل ها به هم چه نزدیکند
که از آن اهل ذوق مسرورند
گر چه اندام ما زهم دورند

حکمتا : این چه حکمتیست که دل
دل مشکل پسند من از چیست؟
میشود آشنای نادیده
که تو نا دیده را پسندیده

حکمتا : کار تو در (اما بعد)
منجفرنامه در این سفره
چشم گیر و ظریف و الوان است
هم شکرپاش و هم نمکدان است
دسته ای ارقه دسته ای احمق
وا مصیبت ز احمق مطلق
ارقه اش را توان، تحمل کرد
منجفرها دو گونه میباشند

منجفرهای هر دو دسته گهی
گاه گایی ز نا خود آگاهی
دانه هستند و گاه خود دامند
مهره تخته نرد حکامند

این به شرها که نامشان بشر است
یک ونیمش (۱/۵) بدل برابر اصل
گر چه از نام خویش مفتخرند
نود و هشت نیم (۹۸/۵) منجفرنند

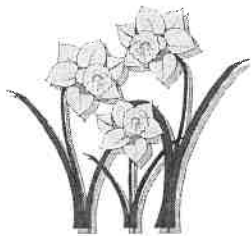
حکمتا : چونکه از مخاطب خویش
نکته ای هست گر چه میدانم
بی ریا کرده ای نظر خواهی
بهتر از من بر آن خود آگاهی

راد رندان به تجربت دارند مثلی دلپذیر تر ز عسل

نکته‌ای در سخن خصوصاً شعر

اینکه خَيْرُ الْكَلَامِ قَلٌّ وَ دَلٌّ

امضاء با تقدیم احترام مهدی مباشر - اسفند ۸۳



از : آقای مهندس مهدی مخبری

«مدیر عامل محترم شهرک صدرا شیراز»

دوست ارجمند و فرهیخته گرامی ، جناب آقای حکمت ، سلام علیکم

در هنگامه ای که کتاب گرانقدر « و اما بعد » به دستم رسید که از دیدن آن بسیار شادمان شدم و با افتخار به همه همراهان و همکارانم معرفی کردم ، متأسفانه دیری نپائید که شیرینی انس با آن کتاب ، که گویای کاستی های فرهنگی و آموزنده نقایص زندگی مردم استهبان (و البته سایر مردمان نزدیک خودمان) و همچنین بیانگر سابقه شهروندی و اصالت تاریخی این شهر می باشد ، اما این لذت با غمی جانکاه و غصه ای تلخ همراه شد .

فقدان ناخواسته اما ناگهانی فرزند دلبدتان برای همه دوستان و آشنایان مایه ی تأثر شد .

ما را با خود در تحمل ناراحتی خدا خواسته هجرت عزیز ، همراه بدانید .

« و اما بعد » آغازی زیباست و پر مغز از گونه رفتار مردم دیارمان که در عین مهربانی و صفا به دلیل کج فهمی از روش های زندگی و نشاختن شیوه های پیشرفت متأسفانه همچنان راه عقب گرد را می پیماید . حقیر می پندارم که این شهر را باید با رشد فرهنگی و دگرگونی در نحوه نگرش به مسائل آباد کرد کاری که « و اما بعد » شروع کرده است .

امید که در کارهای بعدی شاهد تلاش های افزونترتان باشیم .

امضاء خداوند قوت دهد - مهدی مخبری ۸۳/۱۰/۲۲ شیراز



از : آقای حاج ناصر مدبّر

« فرهنگی باز نهشته استهبان »

سرور گرامی و برادر ارجمند جناب حاج حکمت ، سلام

بسیار مفتخرم که این بنده را قابل دانسته و در زمره‌ی ادب دوستان قرار داده و نتیجه چند سال زحمت و تلاش خود را به عنوان هدیه به اینجانب اهداء نموده‌اید متشکرم .
طبق اطلاعی که دارم اساتید فن و ادب دوستان و افراد سرشناس کشور هر کدام به نوعی از زحمات شما تشکر نموده‌اند .

این حقیر بنا به وسع و بضاعتی که دارم دیگر مطلبی که در خور شأن شما باشد نداشتم که بنویسم فقط با دو سه بیت زیر ارادت خود را نسبت به حضرتعالی اعلام می‌دارم :

شب چراغی درون تاریکی	سالها آشناست او با من
همچو یوسف دورن چاه بُود	من و یعقوب و بوی پیراهن
بهر هر مشکلم کلید شود	دور باد از وجودش اهریمن
لقبش «حکمت» و «علی» نامش	دانه‌ام در مقابل خرمن

امضاء

ارادتمند شما ، ناصر مدبّر ۱۳۸۳/۱۲/۸



از: آقای حاج سید محمد مرشدی

«دبیر فرهیخته و ریاست اسبق آموزش و پرورش و دانشگاه آزاد اسلامی استهبان»

بنام او که «هو الاول است و الآخر»

«اما بعد» دفتر شعر یار دیرین آقای حاج علی حکمت بدستم رسید. با کار و آثاز ایشان بیگانه نبودم لکن وقتی مجموعه را مشاهده کردم قطع نظر از جنبه‌ی ادبی و هنری که خود مقوله‌ی دیگری است، کار عظیم و طاقت‌سوز طبع اثر با خط نستعلیق ممتاز و علامت‌گذاری و اعراب لغات و اصطلاحات محلی همراه با تصاویر زیبا از نقاط دیدنی استهبان نظرم را جلب کرد. الحق که برای آماده‌سازی آن زحمت زیاد متحمل شده و در وقت و هزینه فراوان صرف گردیده است که در خور تحسین بسیار می‌باشد.

هنر شناسان برای هنر دو ویژگی ذکر کرده‌اند قالب و محتوا یعنی هم ظرف باید زیبا باشد و هم مظهر و قابل اعتنا و ارزشمند. اگر این دو جمع شد هنر و سخن مقبول طبع مردم صاحب‌نظر می‌گردد. ادیب‌نیشابوری به نقل شهید مطهری رحمه‌الله علیه گفته است این غزل حافظ مرا در زندگی دو بار از هوش برد:

زان یار دلنوازم شکری است با شکایت	گر نکته‌دان عشقی بشنو تو این حکایت
بی‌مزد بود و منت هر خدمتی که کردم	یا رب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت
رندان تشنه لب را آبی نمیدهد کس	گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت
در زلف چون کمندش ای دل میبچ کانجا	سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت
و بعد از شش بیت فاخر و رنگین دیگر	

عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ قرآن زبر بخوانی با چارده روایت

و راستی چه کسی میتواند اندک حظی از ذوق زیبایی شناسی داشته باشد و همچون ادیب نیشابوری مفتون و مسحور این غزل و همانند آن نشود؟! گرچه شهید مطهری فرموده تازه این غزل ادبی است غزل عرفانی دیگر چه میکند؟

اما علاوه بر قالب مناسب و محتوای غنی ارائه و عرضه‌ی اثر نیز باید نیکو باشد. اگر از زر پر عیار یا شیوه‌ای هنرمندانه زیوری ممتاز و چشم‌نواز بسازند لکن در پلاسی پیچند و عرضه کنند اهل ذوق و نظر را رنجه خاطر و گله‌مند خواهند کرد.

اما بعد، به سراغ متن کتاب و مجموعه می‌رویم. تقسیم‌بندی کتاب به شش بخش واقعیت‌نامه، غم‌نامه، عشاق‌نامه، تقدیرنامه، سته‌بان‌نامه و منجرنامه کاری است که شاعر به تشخیص و سلیقه‌ی خود سامان داده است. البته متجأنس و وحدت محتوا در هر بخش سبب این کار بوده است. علاوه بر آن برای نقاد محک‌زن نیز بررسی آسانتر است. گرچه به اعتقاد اینجانب در هر بخش تک‌تک آثار را نیز میتوان مورد نقد و بررسی و ارزش‌سنجی قالبی و محتوایی قرار داد.

کار خوب دیگری که در این مجموعه هنری انجام شده «زمینه‌سازی» است که به نظم‌ونثر و گاهی با چاشنی طنز در ابتدای هر قطعه، غزل و مثنوی صورت گرفته است. این عمل ذهن و ضمیر خواننده را متوجه درک مطلبی می‌کند که منظور گوینده است و تا آنجا که اطلاع دارم این کار حداقل کم سابقه است.

مثلاً در ابتدای اثر «سوار یا پیاده» که مرکب از سه رباعی است چنین آمده: «گر نقش سم‌الاغی را بر روی زمین بینید چه فکر میکنید؟ اگر در کنار آن اثر جای پای انسانی را هم بینید چه می‌اندیشید؟ معمولاً انسانها از روی علائم و نشانه‌ها استنباط می‌کنند، اینطور نیست؟ و یا در آغاز اثر توحیدی - عرفانی و مفصل «جنگل سبز» این بیت مشهور عارف نامدار شیخ محمود شبستری آمده است.

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست

در میان مجموعه هنری «و اما بعد» آثاری است که پهلوی به پهلوی سروده‌های سخنوران متقدم یا معاصر نظیر پروین اعتصامی میزند مانند مثنوی «شیر اگر پیر هم بود شیر است» که سرگذشت بازنشستگی و بازنشستگان را با مهارت صورتگری کرده است.

آنانکه حدیث ما ندانند ما را به غلط نشسته خوانند

ما باز نشسته‌ی به اوجیم ما زنده به سیر مثل موجیم

گر چه همه گفته‌ها و سروده‌های مجموعه‌ی «و اما بعد» در حدّ خود دلنشین و آمیزه‌هایی از واقعیت، طنز، اندوه، شادی، مطایبه و نقد و نظر است و خواننده را به وادی احساس می‌کشاند و به عالم دریافت‌ها و دیدگاه‌های اوره مینمایاند، لکن «منجفرنامه» چیز دیگری است! آنانکه دستی بدین گونه آثار و اشعار دارند می‌دانند که «محلّی سرائی» و بیان آداب و رسوم و قصه‌ها و غصه‌ها و دردها و آرزوهای مردمی با زبان خودشان اگر در تصوّر و نظر آسان بیاید در عمل سخت و دشوار است. بویژه آنکه کسی بخواهد با طرح جزئیات ریشه ناهنجاریها و علت بیماریها را نیز بکاود و بگوید که زندگی «منجفر» و مادر او مولود چه شرایطی است؟ و برای پرهیز از آنگونه زیستن‌ها چه باید کرد؟

تا آنجا که اطلاع دارم هنرمند سخت‌کوش و صاحب‌اثر بعنوان یک متّبع پژوهشگر به جمع‌آوری لغات و اصطلاحات و تعبیرات محلّی مردم استهبان پرداخته و کاری طاقت‌فرسا را به پایان برده که خود آن مجموعه ارزشمندی را تشکیل میدهد و کاری است در خور تحسین و هر شهروند شریف استهبانی باید در حفظ آن کوشا باشد.

پس از جمع‌آوری لغات و اصطلاحات حالا نوبت به تصویر کشیدن شیوه‌ی زندگی مردم و ریزه‌کاری‌های فرهنگ بومی است که در قالب «منجفرنامه» صورت می‌بندد و حقیقتاً پس از کار ابتکاری مرحوم شمس‌اصطهباناتی اثری ماندگار به مردم صادق و صمیمی و دیندار استهبان تقدیم میگردد.

«منجفرنامه» ضمن بیان دردها در قالب طنز به علت اساسی آنها نیز اشاره دارد و آن موضوع «تعلیم و تربیت» است به فرموده یکی از استادان صاحب نظر مشکل اصلی جامعه ما

و جهان ما مشکل تربیت است. بسیاری از افراد حتی تصور درستی از تربیت ندارند و اگر از کسی پرسند وقتی می گوئی من می خواهم فرزندم را تربیت بکنم قصد داری چه کاری انجام بدهی غالباً جواب روشنی ندارند.

به اعتقاد اینجانب مسئله تربیت ریشه در حکومت دارد. حکومت صالح در پی رشد مردم است و ابزار و شرایط آنرا نیز فراهم می کند. ملاحظه کنید در طول تاریخ چه کسانی بر این مملکت حاکم بوده اند و چه مقدار غم تربیت و رشد مردم داشته اند؟ نظامهای دیکتاتوری جز به حاکمیت و حکومت خود نمی اندیشند و همه چیز وسیله تحقق این هدف محسوب میشود. تأسف انگیزتر اینکه اگر کسانی مانند قائم مقام فرهانی و امیرکبیر هم پیدا میشدند که به فکر تعلیم و تربیت می افتادند، بدست همان حاکمان بی خرد و ستمگر و احياناً مزدور هلاک میشدند.

انقلاب شکوهمند اسلامی و جمهوری برآمده از آن در ربع قرن گذشته علی رغم همه خصومت ها و کارشکنی ها و مانع تراشی های داخلی و خارجی نشان داد که یک حکومت صالح میتواند هم به معاش مردم توجه کند و هم به رشد و کمال آنها، گر چه هنوز تا تحقق همه آرمانها راههای درازی در پیش داریم.

اما بعد در خاتمه این مقال برای پدید آورنده ارجمند اثر گرانقدر «و اما بعد» آرزوی توفیق بیشتر در خدمت به فرهنگ و ادب می کنم و به آنانکه پیش و بیش از درک زیباییها و الاثیها به زعم خود به نقاط ضعف یک اثر می نگرند عرض می کنم: شعر و سروده فقط ترتیب و چیدن کلمات نیست. رشحات روح شاعر است همچون ملاط کلمات را بهم ضمیمه می کند. تار و پود این حله از دل و جان گوینده است به قول فرخی سیستانی:

با کاروان حله برفتم ز سیستان با حله تنیده ز دل بافته زجان

مبادا قدرناشناسی ما رشد هنر را دچار وقفه کند. گاهی کسی با همه وجود از چیزی متأثر میشود و این تأثر و احساس خود را با شعر و سخنی بیان می کند. دیگری از وزن و بحر

از: آقای سید حسین مشیری

« مدرس دانشگاه »

با سلام و عرض ادب خدمت برادر گرانقدر جناب آقای حکمت

سخن گفتن با هنرمندان مخصوصاً شعرا که خود آفریننده سخن هستند کاری بس دشوار است خاصه این شاعر گرانمایه استاد گرانقدر شعر و ادب و برادر ارجمند آقای علی حکمت گر چه مدتی از پاسخ به تجزیه و تحلیل مطالب کتاب میگذرد ، ولی این را حمل بر سهل انگاری اینجانب نگذارید . که موقعیت بوجود آمده و حادثه تلخ و جانکاه از دست رفتن فرزند برومند شما مرا در شکی فرو برد و تا مدتی هر گاه قلم بدست میگرفتم چهره آرام و دوست داشتنی جوان مؤدب و مؤمن زنده یاد مهندس حکمت توان نوشتن را از من سلب می کرد .

با آرزوی آمرزش برای آن مرحوم و صبر و اجر برای خانواده محترم .
گر چه هیچ اثری نوشته نشده که کامل و بی عیب و نقص باشد . ولی اشعار شما آنقدر حسن دارد که کاستیهای آن در مقابل خدمتی که بر فرهنگ مردمی این شهرستان کرده اید ذره ای بیش نیست .

زنده کردن سنت ها ، افکار ، آداب و رسوم گذشته یک قوم ، تعیین هویت و شناسنامه مردمی می باشد و اشعار شما برای نسل امروز و آینده بمنزله شناساندن هویت آنها است که معرف شخصیت جمعی آنان می باشد .

اثر شما برای همیشه و همه نسلها ماندگار است که افراد با خواندن آن می توانند با ارزشها سمبلها ، نمادها ، اعتقادات و آداب و رسوم اجدادی خویش آشنا شوند .

توفیق روز افزون شما در راه غنای فرهنگی و زنده نگاه داشتن سنتهای حسنه مردم
شریف این شهرستان از خداوند بزرگ خواستارم .

به امید دیدن و خواندن اثر جدیدی از شما

سید حسین مشیری - استهبان

امضاء



از : آقای حاج محمد معانی

« دبیر بازنشسته و شاعر گرانقدر از شهرستان فیروز »

«مَنْ تَعَلَّمَ وَعَمِلَ وَعَلَّمَ لِلَّهِ دُعَىٰ فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ عَظِيمًا» رسول اکرم (ص)،

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و عرض ادب و تبریک بمناسبت هفته معلّم حضور فرهیخته ارجمند معلّم گرانقدر استاد و شاعر گرانمایه جناب آقای حکمت «ادام الله عمره توفيقه» گرچه معروضه ام قابل محضر و ارج شما سرور ارجمندم نیست به بزرگواری و استادی خود پیداست قبول یابد.

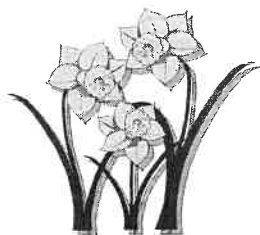
گران دیوان «حکمت» را چو دیدم
سرا پا جان شدم، گوهر طلب، ناب
سخن از معرفت دیدم گرانبار
از آن طبع بلند و ذوق سرشار
شده در بحر معنی هر چه جویا
به اوج آسمان حکمت، آگاه
در آن اختر گزینی، مه گزینی
به اعماق قرون بس راهبانه
ز فرهنگ کهن شایان شایق
به گلزار معانی علم و فرهنگ
نهایت منسجم، مطبوع، میزان
بهم پیوسته مستقبل به ماضی
برد خواننده را تا عمق اعصار
چو دیدم داستان منجفر را
به نقد جان بسی حکمت خریدم
چو مستسقی که باید جامی از آب
معانی گران شایان و بسیار
ز مردان سخن بگرفته معیار
بر آورده بسی دُرهای رخشا
گزیده دلریا تر اختر و ماه
چه بایسته نموده نکته چینی
رهی نیکو گشوده عالمانه
بر آورده ز حکمت بس دقایق
به گلچینی زده از معرفت چنگ
چه گیرد، جاذب و سنجیده، شایان
نموده ذوقهای خسته راضی
برد آنجا همه اندیشه، افکار
خود و بسیار دیدم بس نفر را

به یاد آن زمان و مهر و پاکی
 به یاد مهربانی‌ها، صفاها
 بخواندم با ولع شوقی نهایت
 مطالب هرچه شیوا هرچه مطلوب
 چو من گر این کتاب آرد به دامن
 اساس حال بر دیرین زمان است
 اگر شالوده مستحکم نباشد
 تو کردی آن اساس و پایه محکم
 بحق شایان کتابی گشته حاصل
 چنان گشتم بجان مجذوب و سرشار
 ادب بود و نصیحت بود و اخلاق
 همه دعوت به نیکی و کرامت
 جناب آل‌ابراهیم و کشفی
 چه مستوفی، بسی شایسته گفتند
 دگر جایی برای گفتنم نیست
 ترا این رنج بادا گنج شایان
 همت توفیق می‌باد و سلامت
 که آثار گران سازی مهیا
 «معانی» بهره گیرد زان معانی

همه بگذشتگان پاک و خاکی
 به یاد دوستی‌ها و وفاها
 بسی طنز و بسی شیرین حکایت
 نماید خاطر خواننده مجذوب
 بگیرد از کمالش نور و سامان
 گذشته پایه این ساختمان است
 عمارت بی گمان از هم پاشد
 جدا از هم نگردد هیچ از هم
 ز حکمت این اثر، ارزنده، قابل
 که باید وصف شوق من به گفتار
 توجه دادن گل‌های مشتاق
 خدائی گشتن ترک لثامت
 فقیری هر سه در تعریف، وافی
 دُر دیوان حکمت نیک سفتند
 توان و قدرت دُر سفتنم نیست
 ز حیّ قادر یکتای سبحان
 ز یزدان عزّت و فخر و کرامت
 نمائی جان و دل‌ها را مهیا
 کند حکمت دگر شکر فشانی

محمد معانی

امضاء



از : آقای سید علی اکبر معزی (آ)

«مدرس دانشگاه»

بنام خداوند

برادر بزرگوار و عزیز جناب آقای علی حکمت

پس از عرض سلام و ارادت و عرض تشکر بمناسبت لطفی که در مرحمت کتاب «و اما بعد...» نسبت باینجانب فرموده اید .

باکمال احترام بعرض می‌رساند :

رسم ادب آن بود که پاسخ درخواست آن جناب را خیلی زودتر از این بعرضتان برسانم اما علت تأخیر در تقدیم این عریضه تألمات روحی این جانب بود از حادثه جانکاه و ناگواری که اتفاق افتاد که هنوز هم پیوسته خاطرم را پریشان میکند خداوند بشما و خانواده محترم اجر جزیل و صبر جمیل عنایت فرماید و با شناختی که از عزم و اراده آن جناب دارم مطمئنم که شما را از ادامه کار باز نخواهد داشت . انشا الله تعالی

اما بعد. کتاب مرحمتی را از اول تا آخر با دقت و اشتیاق کامل خواندم و از مطالب آن لذت بردم و بر حسن ابتکار و ذوق سرشار جنابعالی هزاران آفرین گفتم و از خداوند بزرگ توفیق شما را در ادامه کارتان خواستار شدم و از او (تعالی) خواستم که شما را در بوجود آوردن آثار مفید دیگری یار و مددکار باشد .

اما در مورد اظهار نظر درباره مطالب کتاب باید بطور مختصر عرض کنم که آنچه که دانشمند گرانمایه حضرت حجه الاسلام حجت کشفی مرقوم فرموده‌اند کاملاً موافقم که آنچه ایشان نظر داده‌اند عین صواب است و قلم این جانب قاصر است که در توصیف نوشته

شما با آن شیوایی که قابل بسیار تقدیر و تحسین است جز گفتن هزار آفرین عبارت دیگری آورد. در پایان بار دیگر توفیق جنابعالی را از درگاه خداوند بزرگ مسئلت مینمایم.

امضاء ارادتمند شما سیدعلی اکبر معزی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد استهبان



از : آقای سید علی اکبر معزی (ب)

« مدرس دانشگاه »

بسمه تعالی

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

و لنبلوكم بشئ من الخوف.... وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون ...

برادر بسیار ارجمند و گرامی حضرت آقای علی حکمت

«عظم اله لك الاجر و احسن الله لك الاجر في مصيبت ولدك...»

آری هر که در این دیر مقرب تر است جام بلا بیشترش داده اند

همه چیز از اوست و او خیر مطلق و عسی ان تکرهوا شیاً فهو خیر لکم با معرفت و کمالی که در آن وجود مبارک سراغ دارم امیدوارم خداوند گنجایش تحمل مصیبت وارده را عطا فرماید. براتی دعاگو هستم و مرتباً از خداوند برای شما اجر جزیل و صبر جمیل مسألت دارم.

و اما بعد را تا آخر مطالعه کردم همانطور که آقا حجت و سایر دوستان فرموده اند حکمت حکیمانه سعی کرده است فرهنگ بومی استهبان را و خلیقات نیکو و زشت مردم این سرزمین را با طنزی زیبا بصورت شعر محلی به مردم فرهیخته اهل فضل و کمال سراسر ایران هدیه کند و نیز زیبا و دلنشین اشعار مختلف را بصورت رباعی یا غزل و یا قصیده در این مجموعه نفیس از خود بیادگار بگذارد که لکل بیت ، بیت فی الجنة گوارا باد این توفیق الهی بر شما و امید که بر این توفیقات افزوده شود خداوند به شما طول عمر کافی جهت خدمت بیشتر به فرهنگ و ادب اسلام و ایران عطا فرماید.

بخشی از کتاب از آثار تاریخی و دیدنی استهبان مشحون است چه زیبا و خاطره انگیز
برای بزرگسالان شهر و چه آموختنی برای نسلهای آینده .

امضاء والسلام قربانت ،ارادتمند سید علی اکبر معزی «ب»



از : آقای سید محمد حسن معزی

« دبیر فرهیخته و بازنشته آموزش و پرورش تهران »

به نام حضرت دوست که هر چه هست از اوست .

ادیب گرانمایه جناب علی حکمت مجلّدی از مجموعه شعر «و اما بعد...» جنابعالی عز وصول ارزانی بخشید .

از اینکه با تمام مشغله و گرفتاریهای زندگانی در این زمان وانفسا بیاد معلم بازنشته و به غربت مبتلایی چون حقیر بوده‌اید بی‌نهایت سپاسگزارم اگر چه خود را در آن حد از صلاحیت اظهار نظر درباره این مجموعه گرانبها نمی‌بینم معذک حسب الامر و بنا بر وظیفه‌ای که برای درک من از این مجموعه نفیس خواستار شده بودید مراتب ذیل را بعرض مبارک می‌رسانم :

۱- مجموعه «و اما بعد...» از نظر نفاست کاغذ و صفحه‌بندی و سیاق نوشتار در بین انتشارات زمان ما بی‌همتا است .

۲- با رخصت و کسب اجازه از روح پرفتوح حضرت رضی‌الدین نیشابوری با اندک تعبدی در مطلع دیوان اشعار آن روانشاد (که در پیام بهارستان شماره ۱۷ ویژه‌نامه بزرگداشت و تجلیل از استادفقیه‌محمدتقی دانش‌پژوه مندرج است) بعرض می‌رسانم : «این مجله نشریه داخلی کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی سال دوم شماره ۱۷ آبان ۸۱ شمسی، ۱۴۲۳ قمری است»

لطفت گره گشاید و طبعت دقیق یاب از لطف و یمن بارگه مالک الرقاب
بمحض وصول مجموعه شعر «و اما بعد...» با اشتیاق فراوان آنرا گشودم و بقرائت و مطالعه این اثر نفیس پرداختم، بعد از قرائت هر یک از ابیات و کَعم برای قرائت ابیات دیگر فزونی می‌یافت. در بخش اول که مجموعه اشعار ادبی، اجتماعی، تربیتی، عرفانی، دینی بود

از بکار بردن و استفاده از آیات قرآنی و روایات و احادیث متون و عرفانی لذت و بهره کامل نصیب شد و بر تسلط کامل جنابعالی بر خود بالیدم که هنوز هم استهبان «نجف کوچک» است و ادیبان بی نظیری چون جنابعالی را در دامن خود پرورده است به امید آنکه راهتان پر رهرو باد.

۳- بعد از قرائت سروده «حسن ختام» باید باستناد چند بیت آخر «استهبان» سروده جنابعالی بگویم:

خدا از جمله بلاهاش در امان دارد کسی که هست به هر نحو یار استهبان
برغم مدعیان بر قرار باد مدام هر آن دلی که بود بی قرار استهبان
خدا به «حکمت» و عزت که وال من والا هر آن کسی که زداید غبار استهبان
هر آنکه هست پی اعتلای استهبان بود به کام دلش روزگار استهبان
امید که روزگار بکامتان باشد.

۴- قرائت «منجفر نامه» را بدون استفاده از سی دی ها با اشتیاق فراوان شروع نمودم زیرا بقول سعدی علیه الرحمه (بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت) بدون اغراق حدود ۹۵ درصد از مجموعه منجفر نامه را حتی بدون استفاده از شرح کلمات و جملات پایانی هر یک از این مجموعه توانستم بخوانم و لذت ببرم.

باید عرض کنم نور چشم عزیزم بقول مردم دیار مظلوم و محروم و فراموش شده ما که برای هر کار شایان توجه جمله‌ی (دست مریزاد) را به کار میگیرند «باید عرض کنم دست مریزاد و هزار آفرین بر دست و زبان و بیان تو فرزند راستین استهبان» که به این خوبی حق مطلب را ادا نموده‌ای.

۵- «مجموعه منجفر نامه» را هر کسی در این دوران و انفسا بدقت بررسی کند و بمطالعه و غور در کلمات و ابیات آن پردازد خواه استهباناتی، فارسی، ایرانی یا حتی بیگانه باشد خود را یک منجفر تمام عیار می‌یابد و بقول معروف با صدای رسا فریاد می‌کشد «جاننا سخن از زبان ما گفتی، وه که چه دُر سُفتی».

نور چشم عزیزم تو خود میدانی که منجفرنامه و نوشته‌هایی از این قبیل و طنزها و کلام طنز گونه و فولکلورها اساسی و زیربنای ساختار فرهنگ، هنر، اندیشه و باورهای هر قوم و ملتی است و هر کس در هر کجای دنیا این گونه نوشتار را فراموش کند ملیت و قومیت و اسلاف خود را فراموش کرده و امکان بقای هیچ مرز و بومی و ملتی بدون حفظ و نگاهبانی از میراث گذشتگان که (منجفرنامه‌ها و طنز گونه‌ها و ادبیات عامیانه پایه و اساس بقای است) نمی‌تواند در گذر زمان پایدار و جاودان باشد و مللی که به این گونه نوشتارها بی‌توجه بوده‌اند خود و تاریخشان را بدست خود در برهه و گذران زمان مدفون و نابود ساخته‌اند. اطمینان و رجاء واثق دارم که مجموعه شما در گذر زمان جاودانه خواهد ماند.

۶- در پایان اگر چه شایسته بود در ابتدای این مطالب اقرار می‌کردم که باید از نور چشم عزیز و دانشمند معظم جناب حجت کشفی در نوشتن و تحلیل مقدمه اول و اظهار نظر عالمانه ایشان دیگر مرا جسارت اظهار نظر یا سخن گفتن باقی نمی‌ماند و الحق باید بگویم ایشان در فصاحت راجع به مجموعه شعر جنابعالی سنگ تمام گذاشته‌اند ولی این کلام و نوشته‌های مصدعانه من در مقابل اظهار و قضاوتهای اساتید علم و ادب چون ایشان و دیگر اساتید محترم مصداق «اهدای پای ملخی به پیشگاه سلیمان است» معذلک حسب الامر این مطالب را بعرض مبارک رساندم.

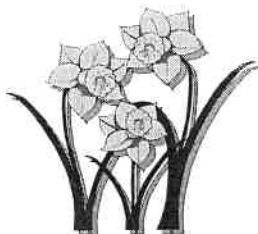
۷- مناظر و عکسهای مساجد، ابنیه، باغات، اشجار و زیارتگاههای استهبان برایم بسیار جالب و خاطره انگیز بود، زیرا از سال ۳۸ به بعد دیگر سعادت زیارت و بهره گرفتن از آنها نصیب نشده ولی هر یک از این مناظر و عکسها مرا بیاد گذشتهام می‌اندازد که می‌توانستم از مشاهده آنها جسم و جانم را طراوتی تازه بخشم و حیف و صد حیف که از این نعمت محروم و باید بقول خواجه شیراز در اختتام نوشتارم بگویم:

«روز وصل دوستداران یاد باد	یاد باد آن روز گاران یاد باد
کامم از تلخی غم چون زهر گشت	بانگ نوش شادخواران یاد باد
مبتلا گشتم در این بند و بلا	کوشش آن حق گزاران یاد باد

گر چه صد رود است در چشمم مدام زنده رود باغ کاران یاد باد»
شهد زندگانی بکامتان ،حق نگهدارتان.
«به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی است»
یا علی (ع) مددی

ارادتمند سید محمدحسن معزی - دیماه ۸۳ تهران

امضاء



از : آقای محمد حسن مفتاح

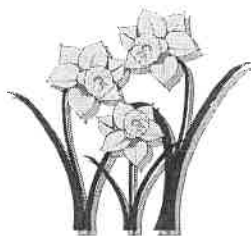
« جهاد کشاورزی استهبان »

جناب آقای علی حکمت

با سلام و احترام

ضمن عرض تشکر از ذوق و سلیقه جنابعالی که بسیار ارزشمند و مورد تقدیر است ،
 کمبود چنین مأخذی در شهرستان بسیار مشهود بود ، اثر شما نه به عنوان یک کتاب معمولی
 ، بلکه به عنوان یک دایره المعارف و یک مرجع ماندگار خواهد بود.

امضاء ارادتمند شما - محمد حسن مفتاح



از : آقای حاج احمد ملانی (بازنشسته آموزش و پرورش - شهرستان نیریز)

«شاعر، نویسنده، عضو هیئت تحریریه روزنامه عصر نیریز، عضو هیأت مدیره جهاندیده‌گان نیریز»

سپاس ناظم نظم جهان را که تجلیات صناعتش فضای بی کران را ساحت و اجرام سماوی را قامت. الباسطی که از حکمتش انتظام در کالبد اتم محیط و در بساط انجم بسیط که الکترون حول مدار دوار است و پلوتون پیرامون خورشید سیار.

حمد یکتایی که با پرگار مهر
رسم بنمودی دوایر بر سپهر
بهر انجم مشعبی آموختی
پرتو نظم جهان افروختی
ضمن عرض سلام و ادب و اظهار تشکر و آرزوی موفقیت برای استاد ارجمند و ادیب اندیشمند جناب آقای علی حکمت. باستحضار میرساند که اینجانب احمد ملانی مجموعه غنی و پر بار «و اما بعد» را دقیقاً رؤیت و قرائت نمودم و نظرات خویش را چنین معروض میدارم.

اشعار عارفانه و سروده‌های عامیانه که به شیوه‌ای ادیبانه طی سیستمی مدوّن و کلاسیک در قالب منظومات متعدد سازش و پردازش شده به طرز زیبایی کتابت و درج گردیده است اختصاری از ملاحظات عینی و شمه‌ای از ذخائر علمی استاد فرهیخته جناب آقای حکمت می‌باشد که در طول سالهای متمادی با مطالعه و تحقیق تحقق یافته.

لطافت و ظرافتی که در لابلای مصاربع و ابیات مشهود است جاذبه‌ای است که شیفتگان فرهنگ و مشتاقان علم و ادب را مجذوب می‌نماید و تسلط وافر و مهارت نادر مؤلف را به اثبات می‌رساند اگر چه ایشان در خلق آثار عارفانه از قدما تأسی و پیروی نموده و مضامین و عناوین شعرای قرون گذشته را مد نظر قرار داده ولی با تصاویر بدیع مبتکر نوآوریهاست و همین پدیده دیدگاه ایشان را با سروده‌های گذشته متمایز می‌سازد. مؤلف با احساس پویا و ید طولائی که در قلمرو شعر محلی و عامیانه دارد آمیزه‌ای از طنز و فولکلور و پیام را در هم آمیخته و با بهره‌وری از واژه‌های اصیل محلی نحوه مرادوات و محاورات مردم را به سبک

شگفت انگیزی به تصویر کشیده و با یکدلی و یکرنگی و بی‌آلایشی رنگ آمیزی نموده که شخص هنگام مطالعه تصاویر این وقایع نیز شبیه فیلمی مستند در پرده خیالش ظاهر می‌شود. با توجه به اینکه گویش محلی موجب افزایش صمیمیت و همدلی و یکرنگیست لذا بمنظور احیاء و استمرار و دوام آن اهالی هر منطقه ملزم و مقیدند که در گفتمانها از لهجی محلی استفاده نمایند. در راستای حفاظت از اشیاء تاریخی که در موزه‌ها و نمایشگاهها نگهداری می‌شود واژه‌های محلی نیز باید مانند کلکسیون تحت عنوان فرهنگ واژه‌های محلی ثبت و ضبط گردد و در معرض دید حال و آیندگان قرار گیرد.

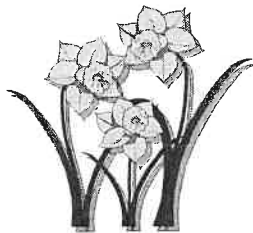
لهجه هر دیار با دیار دیگر مغایرت دارد و همین تناقض شاخص استقلال و قدمت و موقعیت جغرافیائی و مستندات تاریخی هر محلی می‌باشد ضرب‌المثلاً، زبان‌زدها، باورها و سنت‌ها همه‌وهمه با گویش محلی شکل می‌گیرد.

استاد اندیشمند جناب آقای حکمت با اهتمام و تلاش بی‌وقفه توانسته‌اند واژه‌های متواری شده را که دچار روزمرگی گردیده و به‌بوته فراموشی سپرده شده‌اند را در تألیفات خویش منعکس و متمرکز نمایند. ایشان به شهر و دیار خویش عشق می‌ورزند و یکی از مدافعین واقعی حریم فرهنگ و ادب شهرستان استهبان می‌باشند. سروده‌های استاد هر خواننده‌ای را به وجد و هر صاحب نظری را به تحسین و امیدوار می‌دارد. بر صاحبان بصیرت فرض است که در جهت تکریم و تجلیل از ایشان انگیزه تدوین تألیفاتی دیگر را برایشان فراهم نمایند.

احمد ملائی ۸۴/۲/۱۴ * شهرستان نیریز

امضاء

دبیر بازنشسته و سراینده غزل، رباعی، قصیده و شعر محلی



از : آقای نصرالله منشی

« دبیر بازنشسته آموزش و پرورش استهبان و مدرس دانشگاه »

مریزاد دستی که مر دوستان را دواي دل و راحت جان فرستد جان و عمر عزيزم دوست فرهیخته و صاحب سخن جناب حاج علی حکمت

با سلام و ادب و سپاس از هدیه ارزشمندی که به قول فرخی سیستانی تنیده زدل و بافته زجان بود و هست دریافت کردم، قبل از هر چیز چون حقیقتاً دلم برای تنگ شده بود و مدتی بس دراز که ندیده بودمت بعد از شنیدن صدایت مدتی بهت زده به اثر خوبت نگریستم و دمی در دریای خاطرات با تو بودن غرق شدم از مدرسه پرتو تا

خواستم فوراً جوابت دهم اما به محض باز کردن، چشمم به باز نشسته‌ات افتاد که چگونه آنانکه در سر کارند و خود را سرکار گذاشته‌اند این نیروهای پر از تجربه و توان را نادیده می‌انگارند و غرق افکاری شدم که دیگر قلم از دستم افتاد و ندانستم چه شد ...

بهر حال چون حقیر تا حدودی با گفته‌هایت آشنا بودم و در شبهای شعر پیشتر این آثار شما را دیده و شنیده بودم و خاطراتم برایم زنده شدند صلاح در آن دیدم با فرصتی بیشتر و با دقتی فزونتر به گشت و گذار در باغ گلی پردازم که حاصل ذهن و فکر بکر آن عزیز است.

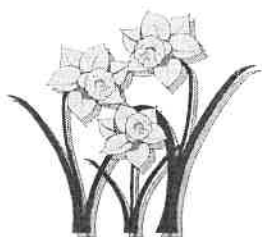
از زمینه فکر و اندیشه و اینکه سخن از فرهنگ و آداب و رسوم جایی است که در آن زاده شده‌ام و بالیده‌ام و هر چه هستم مدیون آن دیار است. هر چه بگویم کم است چرا که شهر ما مظلوم‌ترین مکان دنیاست آنگونه که اسم رُساق بود و صابونات نبود و تو بزرگترین خدمت به این مظلوم کرده‌ای به خصوص که به زیور طبع هم آراسته شده است و در دست عاشقان و شیفتگان قرار گرفته است و به خواست خدا در کنگره و سمیناری که در آینده برگزار خواهد شد و بهتر و برتر شناسانده خواهد شد. خدای اجرت دهد.

اما از نظر کیفیت چاپ و جلد بندی و صحافی و اینها بسیار ارزنده است. زحمت زیاد کشیده شده است که جا دارد من هم به سهم یک شهروند عاشق استهبان از همگان به خصوص جناب عالی شکرگزاری کنم، حقیقت آن است که در نزد چندین نفر هم شهری ها خوانده ام و خوانده اند مورد تحسین همگان بویژه بانوان قرار گرفت که همه از اهل فضل و کمال اند. مطالبی هم هست که به خواست خدا در نامه ای جداگانه تقدیم خواهد شد.

بهر حال به شما خسته نباشید می گویم دستتان درد نکند همیشه پرتوان قبراغ و سرحال باشید و خداوند توفیقتان دهد بیش از این در خدمت ارائه فرهنگ بکر و اصیل این ستمدیده بوم و بر باشید.

دوست و دوستدار تو * نصرالله منشی

امضاء



از : آقای علی اصغر منظوری

« از معتمدین شهرستان استهبان »

جناب آقای علی حکمت

ادیب فرزانه و شاعر توانمند ؛ با سلام و تحیات

ابتدا وظیفه خود میدانم از اینکه با اهداء این اثر نفیس مفتخرم کردید و شادیم را با یادآوری خاطرات گذشته و دوستی سالیان دارز و لذت مطالعه آن دو چندان نمودید سپاسگزاری نمایم .

اما بعد - نشانه ذوق سرشار و بلاغت گفتار و شناخت عمیق جنابعالی از گویش روان و ساده اهالی استهبان و آشنایی دقیق به آداب و رسوم مردم این بوم و نیز حس وطن پرستی و علاقه به مولد خود و احساس همدردی و سهمیم بودن در رنجها و شادیهای همشهریها و خویشان و بستگان است .

اما بعد- دیوانیست که تکرار اشعار آن برای هر اصطهباناتی نه تنها ملال آور نیست که بلکه شیرینی و لذت آن بیشتر از گذشته است کتابیست که گویش و آداب و رسوم گذشتگان ما را به جوانان و آیندگان بازگو مینماید، در زمانی که متأسفانه جوانان ما در اثر امواج ارتباطی نه تنها آداب پدران خود را فراموش کرده اند که از بازگویی آن نیز شرم دارند .

شهامت و ذوق و عشق و علاقه نخبگان هر قوم و ملتی است که باعث جاودانگی فرهنگ و تمدن و آداب و رسوم اقوام و ملل مختلف میشود .

توفیق روز افزون شما را در راه اعتلاء فرهنگ و آداب و مراسم اصیل و بومی را از
خداوند منّان خواستارم .

امضاء ارادتمند علی اصغر منظوری - استهبان



از : آقای دکتر منصور منوچهری

« پزشک »

به نام خداوند لوح و قلم

استاد ادیب و بزرگوار جناب آقای حاج علی حکمت

با سلام و عرض ادب ، اثر ارزشمند جناب عالی را که در کتاب نفیس « و اما بعد » به رشته تحریر درآمده است مشاهده نمودم . به خودم بالیدم که باز ستاره‌ای در آسمان این شهر درخشیدن گرفته است . با کمال تأسّف رؤیت این کتاب با عروج خونین فرزندان عزیزتان جناب آقای مهندس حمید حکمت مصادف گردید . فقدان آن جوان برومند حلاوت و شیرینی این تألیف زیبا را در کامها به تلخی کشانید . این ضایعه اسف‌انگیز را به شما و خانواده مکرمه تسلیت عرض نموده از خداوند بزرگ اجر عظیم و صبر جمیل برای بازماندگان خواهانم .

در عین حال حیف می‌دانم که به حضرت عالی در جهت خلق پدیده‌ای چنین زیبا دست مریزاد نگویم .

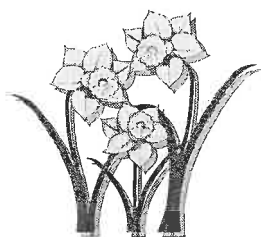
بی گمان تاریخ و فرهنگ ملل و اقوام مدیون مجاهدت‌های بزرگ مردانی است که زندگی خود را در جهت احیاء فرهنگ و هویتشان نثار نمودند . عالمان و ادیبان همچون خورشیدهای فروزان با تالّو و تشعّش طلایی خود ظلمت‌کده‌های جهالت و نادانی را به روشنایی کشاندند . انسان هرگز از سؤال و هویت طلبی خود را بی‌نیاز ندیده و نخواهد دید و همواره زیسته‌اند مردان بزرگ و تاریخ سازی که با از خود گذشتگی پاسخگوی این نیاز بنیادی آدمی که در ضمیر زلال و نهاد حقیقت جوی همه انسانها وجود دارد بوده‌اند . این پاسخها در قالبهای گوناگون علمی ، ادبی ، هنری و اشکال مختلف دیگر ظهور یافته و روح پرعطش بشری را سیراب نموده است . دیار ما نیز همواره در رجال پروری شهره بوده است . فرهیختگانی که مرتبه علمی ، ادبی ، هنری آنان زبانزد اربابان علم و قلم و صاحبان فضیلت

می‌باشد. فیلسوفان، ادیبان، شاعران و عالمان پیوسته روشنی بخش آسمان این شهر بوده‌اند. مردانی که راحت و آسایش را از خود گرفتند تا ملت و فرهنگشان جاودان بماند. در زمان ما نیز رجال بزرگی پا به عرصه وجود نهاده و منشاء خدمات ارزنده‌ای به این سرزمین شده‌اند و اینک حضرت عالی به خیل اندشیمندان گرویده‌اید که با مجموعه شعر زیبایتان که تلفیقی از ادب و هنر و شعر و فرهنگ می‌باشد ارتباط بین دو نسل جدید و قدیم را با زیبایی و شوایی تحسین برانگیزی برقرار نموده‌اید.

مطمئن باشید که خلق این اثر زیبا نام شما را در ردیف رجال و ادیبان شهرمان قرار خواهد داد. با ذوق سرشاری که خداوند در وجود جناب عالی به ودیعت نهاده است به یقین در آینده شاهد آثار بیشتر و ارزنده تری از شما خواهیم بود.

پیروزی و توفیق روز افزون آن فرهیخته محترم را در جهت خدمت به فرهنگ و ملت از خداوند دانا خواستارم .

امضاء با احترام - دکتر منصور منوچهری



از : آقای محمد مهدی مهرزاد

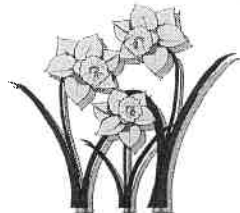
«شاعر خوش ذوق استهبان»

به مؤلف کتاب «و اما بعد...» :

تا عاقبت به رتبه دانش رسیده‌ای
پای برهنه روی مغیلان دویده‌ای
پیراهنی به رندی و مستی دریده‌ای
یا این کتاب را به چسان آفریده‌ای
لیل و نهار و گردش ایام دیده‌ای
دانم که هر چه بوده تو ارزان خریده‌ای
این میوه را به مرحمت خار چیده‌ای
لختی به روی دفتر خود آرمیده‌ای
بسیار طعنه از کس و ناکس شنیده‌ای
تا بیت ،بیت در دل کاغذ چکیده‌ای
با تو که همنشین شراب و سپیده‌ای
فی الجمله این که صاحب خلق حمیده‌ای
آری معلمی تو و بر این عقیده‌ای
حاشا که پا ز دایره بیرون کشیده‌ای
ای کاش گفته بودم غراً قصیده‌ای

بسیار جرعه ،جرعه هلاهل چشیده‌ای
دانم که در طریق رسیدن به این حجاز
ای سرخ گل که بر سر بازار معرفت
با تو نبوده‌ام که بدانم چه کرده‌ای
دانم ولی که زحمت بسیار برده‌ای
هجو حسود و طعنه بدخواه را به جان
هر کس به سبب سرخ حقیقت نمی‌رسد
شب تا سحر نوشته و هنگام صبح هم
از سر غیب بیهده آگه نگشته‌ای
دود چراغ گشته‌ای و ابر گشته‌ای
همسنگ نیستم من در خویش گمشده
افتاده‌ای و ساده و آرام و باوقار
درد دلت همیشه فقط درد مردم است
سودات بوده زلف نگاری بهشتی و
این چند بیت در خور شأن شما نبود

امضاء محمد مهدی مهرزاد مردادماه ۸۴



از : آقای سید فضل الله میرقادری

« شاعر و استاد دانشگاه شیراز »

« باسم ربّ المتّیین »

فرزانه ارجمند، فرهیخته گرامی جناب آقای علی حکمت
با عرض سلام و خسته نباشید

یادم هست که دوران کودکی پیش از دبستان، وقتی از من خواستند که بخوانم، می گفتم:

«به کوهای صابونات چشمای من افتاد دوباره آتشی بر جونم افتاد»

سالها گذشت و هنوز من نمی دانستم که صابونات چیست و کوهای آن کدام است. تا اینکه پس از مدتی دریافتم که همان استهبان است و از «سته» به معنی رزُبُن. و حالا این افتخار نصیبم شد تا کتاب مبارک شما را که حاصل کوشش پیگیر، دلسوزی زاید الوصف و ذوق شگرف و درایت بی نظیر شماست دریافت کنم.

آفرین بر عشق کلّ اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد

آفرین بر آن ذوق و همت متعالی! گر چه اکثر لحظات در زندگی احساس غربت می کنم ولی هنگامی که اشعار حضرت تعالی را می خوانم، گویی خود گم کرده ام را می یابم. واقعیت نامه، غم نامه، عشاق نامه ها، تقدیر نامه ها، همه و همه به روی من می خندند، مرا بسوی خود می خوانند، تصویرها واقعیت های دلپذیر و صفا و صمیمیت و بی ریا را بیانگرند. واژه های محلی را، وقتی دقیق می شوم، بعضی را درک نمی کنم. ولی بسیاری از آنها با واژه های اقلیدی مشابه است. راستی! فرمودید «اشکزه» همان اشک ریزه است؟

ولی ما در زبان اقلیدی به آن شنهای به هم چسبیده که به صورت صخره در آمده اند «اشکزه» می گوئیم.

سی دی ها را هنوز باز نکرده ام. بدون شک برایم بدیع خواهد بود. بالأخره در پایان کتاب به تصویر مؤلف می رسم، تصویر را دقیق خواندم. دقیق تر از صفحه های دیگر، دریافتم که

حکمت چگونه شخصی است، گویی سالهای سال او را دیده‌ام. درون او را می‌دانم، مردی است از جنس الماس، گرم و سرد دنیا را چشیده، تلخی و شیرینی‌ها را با تمام وجود حس کرده است، حق‌گذاری‌ها و ناسپاسی‌ها را، درهمه دوران زندگی اخلاص ورزیده، با دوستان مروّت و با دشمنان مدارا داشته است، و حال به درجه کرامت رسیده است. او کریم است. یعنی چه؟ منظورم از «کریم» شخصی است که سرشار است، پر است چیزی کم ندارد، آماده افاضه است بودن هیچ چشمداشتی. در بند درهم و دینار نیست، اخلاص و بی‌ریایی برایش مهم است. بهترین رنگ در نظرش سبز است و بالاتر از آن، رنگ پاک بی‌ریایی!

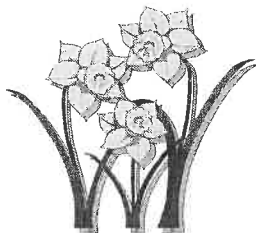
او با تمام وجود و از عمق جان‌ش دریافته است که: «ذره‌ای عشق از همه آفاق به!»

با نارضایتی با تصویر خداحافظی می‌کنم و برای سیادت و سلامتی صاحب آن و عمر و طولانی و پربرکت ایشان دعا می‌کنم. از اینکه این حقیر را شایسته این همه لطف دیده‌اند سپاسگزارم.

مثل سلامی بی‌ریا هستی	سرشار پروازی رها هستی
گنجشکها سبز و پرآوازند	تا شاعر گنجشکها هستی
سبزی، زلالی، ساده‌ای خوبی	تو مثل دریا دلربا هستی
تا سالهای سال می‌دانم	لبریز از حرف و صدا هستی
آوازهای روشنت را باز	تکرار کن در هر کجا هستی

امضاء ارادتمند، آنکه هیچ نیست و هیچ نمی‌داند

سید فضل الله میرقادی ۸۳/۱۲/۲۲



از : آقای مهندس سید علی ناظمی

با درود و تشکر فراوان و آرزوی بهروزی و صبر و استقامت در برابر ناملایمات روزگار، ضمن اعلام دریافت پرمحتواترین گنجینه فرهنگی شهرمان بدینوسیله بهترین سپاس خود را تقدیم و موفقیت هر چه بیشتر جنابعالی را خواستارم.

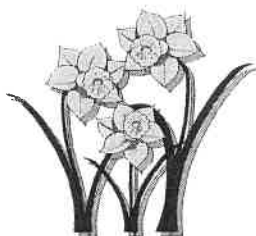
بدیهی است که ریختن واژه‌هایی نا مانوس در قالب نظمی مفهوم و موزون نشانه تبخّر شما در سرودن است و مهمتر آنکه در هر قطعه یا قصیده‌ای پیامی با ارزش نهفته است. کار شما در تألیف و انتشار این مجموعه گرانبها و نفیس به نحوی چشمگیر و بی نظیر است که میتوان گفت اولین بارست که عاشقی برای بزرگداشت معشوق خود اینگونه هزینه می‌نماید. (که البته نفس عمل مهم و مورد نظر میباشد و نه هزینه‌های مادی به تنهایی). بی گمان این مجموعه به عنوان سندی تحقیقی تا ابد بر تارک فرهنگ فولکوریک استهبان خواهد درخشید.

واژه‌نامه‌ها با آن معانی روان و رسا و عکسهای ذیقیمت و به یاد ماندنی گنج‌انیده شده در کتاب خود نشان دیگری از این کار تحقیقاتی ارزشمند است و تسلط کامل بر تمام جنبه‌های گوناگون هر موضوع گویای اشراف و معرفت تام و تمام جنابعالی است. هر چند با انتشار این کتاب نامتان تا ابد در پهنه تاریخ ادبیات جاودانه گردید، امید آنکه در آینده شاهد شکوفایی هر چه بیشتر استعداد کم نظیرتان باشیم. و بالاخره شاید خالی از لطف نباشد که گفته شود:

ارزش کار شما زمانی برای بسیاری از دریافت کنندگان کتاب و سی‌دی‌های مربوطه (از جمله اینجانب) بیشتر قابل درک است که بخواهند در پاسخ ابتکار جنابعالی و به رسم

قدردانی حتی چند سطری در توصیف زحماتی که متحمل گردیده‌اید به نگارند.

امضاء با تشکر و امتنان _ علی ناظمی ۸۳/۱۱/۱۲



از: حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا محمد باقر نخبه

«لار»

«یا ایُّها المَلّا اِنِّی اَلْقِی اِلَی کِتَابٍ کَرِیم» «قرآن مجید سوره نمل»

حضور محترم حضرت آقای علی حکمت دامت توفیقاته

با سلام و تحیات و عرض ادب، از اینکه اینجانب را مورد عنایت قرار داده‌اید سپاسگزارم و اینکه اندیشمندم خوانده‌اید منفعّل و شرمسار زیرا در خور چنین حسن ظنی نیستم.

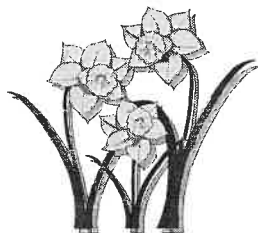
بسکه دارم انفعال از بی‌وجودیهای خویش

آب گردم چون کسی از خاک بردارد مرا

باری عطیه‌عالیه یعنی کتاب حکمت شعار آبشار استهبان که در درخشندگی و اعتبار همچون در شاهوار زیب و صول بخشید آن را خواندم به مطالب مفیدتر دست یافتم، نه فقط از نقص و عیب منزّه و مبرّی که بوستانی است دلگشا و روح‌افزا و پرمحتوا آن را زینت بخش کتابخانه‌ام ساختم و در ردیف بهترین کتب گذاشتم. انشاء الله توفیق روز افزون یابید و مؤید به روح القدس باشید و این راه را به مردم ادب دوست و ادب پرور اهداء نمائید. انشاء الله سیره و رویه‌ی رسول الله و ائمه هدی نیز برشته نظم کشیده و به آثار ارزنده خویش بیافزاید.

و السلام علیکم و رحمه الله

امضاء با تقدیم احترام - محمد باقر نخبه الفقهاء ۱۳۸۳/۱۰/۲۸



از: آقای حسین نصری

« دبیر فرهیخته و مدرس کلاسهای ضمن خدمت شیراز »

برادر بزرگوار و اندیشمند جناب آقای حاج علی حکمت

با سلام و عرض ارادت ضمن قدردانی و تشکر از همت آن جناب که لطف فرموده و کتاب بسیار زیبای « و اما بعد... » را برای اینجانب ارسال داشته‌اید.

باستحضار میرساند که با مطالعه بخشی از این کتاب باین نتیجه رسیدم که سروده‌های جنابعالی بسیار زیبا و قله‌ی بلند هنرمندی است توانسته‌اید با هنر خود گذشته مردم شهرمان را چنان به تصویر بکشید که پیوند ناگسستنی با حال و آینده پیدا کند.

و اما بعد چنان شیرین بیان شده است که امروزه با اینهمه پیشرفت تکنولوژی و تغییرات مسایل اجتماعی و پیدایش مسایل رفتاری و کرداری جدید که با زمان‌های گذشته کمتر ارتباط پیدا می‌کند با هنرمندی بسیار زیبا ارتباط گذشته را با حال و حتی آینده برقرار نموده‌اید چنانکه مردم حاضر کاملاً دیروز زمان را درک نموده و با مشکلات اخلاقی، روانی، اجتماعی، اقتصادی و موجود نظام طبقاتی بسیار نا عادلانه آروز پی ببرند و در لابلای این طنزهای شیرین دردهای گذشته را دریابند.

در خاتمه بهترین قدردانی و تشکر خود را خدمت جنابعالی و همکاران محترمان تقدیم داشته، امید است در آینده نزدیک شاهد موفقیت‌های بسیار ارزشمند آنجناب در عرصه‌ی هنر باشیم.

زندگی صحنه‌ی یکتای هنرمندی ماست هر کسی نغمه خود خواند و از صحنه رود
صحنه پیوسته به جاست خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد
امضاء ارادتمند - حسین نصری ۸۴/۱/۸



از: آقای محمود خان وکیلی

« مدیر توانمند دبیرستان امیرکبیر و دبیر بازنشسته آموزش و پرورش استهبان »

دوست عزیز آقای علی حکمت؛ ضمن عرض سلام و عرض ارادت

دیوان اشعار جنابعالی با متعلقات آن به دستم رسید. اشعارتان را از اول تا به آخر خواندم. بسیار جالب بود مخصوصاً اشعاری که به لهجی استهباناتی سروده بودید برای من استهباناتی که با آن لهجه‌ها آشنایی کامل دارم بسیار لذت بخش بود. از اینکه لطف فرموده و به یاد اینجانب بوده‌اید صمیمانه سپاسگزارم و تندرستی و موفقیت شما را از خدای مهربان خواستار.

ضمناً با عرض پوزش یک نکته به عرضتان برسانم که در صفحه ۴۶ (واقعیت‌نامه) بیت

زیر:

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک
چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
منسوب به مولوی است و از حافظ نیست (شاید در چاپ اشتباه شده باشد)
در پایان مجدداً از الطاف بی پایانتان متشکرم.
خدا نگهدار به امید دیدار.

محمود وکیلی ۸۳/۹/۲۶

امضاء



از : آقایان علیرضا هاشم پور و روح الله معصوم پور

با سلام و احترام ، استاد ارجمند جناب آقای علی حکمت

بدین وسیله مراتب تقدیر و قدردانی خود را از آن بزرگوار جهت تألیف مجموعه‌ی شعر «و اما بعد...» اعلام میداریم و سعی و تلاش جنابعالی را در راه اشاعه فرهنگ و ادب دیارمان ارج می‌نهمیم و از خداوند بزرگ و منان توفیق روز افزون برای شما و تمامی همراهان در این راه پر مشقت آرزومندیم .

با تقدیم احترام ، ارادتمند شما

امضاء

علیرضا هاشم پور ، روح الله معصوم پور



از: آقای محمد حسین هوشمند

معلم دلسوز، استاد معظم، فرهیخته و محبوب جناب آقای حاج علی حکمت
با سلام و تحیات

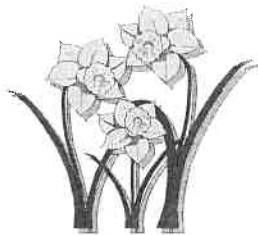
احتراماً به استحضار میرساند شاید هیچ تقدیرنامه‌ای نتواند جوابگوی این همه تلاش و ایثار حضرت عالی در تهیه کتاب بی‌نهایت ارزشمند «و اما بعد...» باشد این اثر بسیار قوی و ماندگار باعث اعتلای فرهنگ سنتی و بومی شهرستان شده و گام بسیار مؤثری برای نسل‌های آینده می‌باشد در طول تاریخ تعداد افرادی که تا این میزان سرمایه‌ی مادی، معنوی و زمان خود را جهت خلق یک اثر صرف نموده‌اند بسیار محدودند.

ما مفتخریم که دوست و استادمان در زمره‌ی شاخصین فرهنگی و هنری کشور قرار گرفته که این جای بسی مباهات است بدون اغراق عرض کنم که یکی از ارزشمندترین هدایایی که تا کنون نصیب این جانب شده است کتاب «و اما بعد...» می‌باشد، لذا بدین وسیله مراتب تشکر و قدردانی خود را اعلام داشته و از خداوند متعال موفقیت، پیروزی و بهروزی شما و خانواده‌ی محترمتان را خواستارم.

وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ

دوستدار شما - محمد حسین هوشمند

امضاء



از : آقای محمد جعفر یاحقی

«استاد دانشگاه فردوسی مشهد»

فاضل گرامی جناب آقای علی حکمت

با سلام و آرزوی توفیق

کتاب «و اما بعد...» مجموعه‌ی شعر زیبای شما به همراه سی‌دی مربوطه واصل شد. بر
همت شما درود می‌فرستم. و آرزو می‌کنم که توفیق آن را داشته باشم که در فرصت
مقتضی بخوانم و ضمن بهره‌مندی به دانشجویان و شعر دوستان هم معرفی کنم.

امضاء با سپاس * محمد جعفر یاحقی ۸۴/۴/۲



«آقای دکتر احمد (صمصام) کشفی از مریلند آمریکا»

بخشی از کتاب «و اما بعد...» را بر روی سایت اینترنتی

www.porsabooks.com/Hekmat

قرار داده‌اند که از توجه ایشان سپاسگزاری می‌شود.



«آقای وحید مصدقی از تهران»

کلیه‌ی مطالب کتاب «و اما بعد...» و سی‌دی‌های صوتی را بر روی سایت اینترنتی

www.hekmat.2cu.org

قرار داده‌اند که از عنایت ایشان تشکر و قدردانی می‌شود.



«سازمان آموزش و پرورش استان فارس»

جهت معرفی کتاب «و اما بعد...» جلد کتاب و بخشی از شرح حال مؤلف را بر روی

سایت اینترنتی

www.farsedu.ir/farhangian-ah/hekmat.html

گذاشته‌اند که از زحمات دست‌اندرکاران آن سازمان سپاسگزاری می‌گردد.



